

## گفت آن یار کز و کشت سردار بلند / حرمش این بود که اسرار هویدامی کرد

### زن الهه آسمان

موقعیت زنان در دوران ما قبل تمدن

سیامک ستوده



(بخش اول)

### آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی قرار داشته اند؟

نه، زنان قبل از آنکه انسان قدم به عصر تمدن و نظام پدر سالاری بگذارند، در دورانی بمراتب طولانی تر از عصر پدر سالاری، در موقعیت کاملاً متفاوتی بسر می بردند، در موقعیتی که کاملاً با وضعیت آنان در دوران پدرسالاری فرق داشت. در این دوران که بیش از صدها هزار سال طول کشیده و به دو دوره توحش یا بدویت و دوره بربریت معروف است زنان

(Continued on page 5)

### زن مبارز ایرانی

برنده جایزه سکولاریست سال



انجمن ملی سکولار در انگلیس خاتم مینا احدی را که زندگیش را صرف مبارزه بر علیه ستم وارده به زنان از سوی رژیم آخوندی حاکم بر ایران کرده است، سکولاریست سال شناخت. این انجمن جایزه ای نیز به مبلغ 5000 پوند، به همین مناسبت، به خاتم احدی اعطا کرد.

(Continued on page 3)

## کشتن فرزندان

### میراث جهالت دینی!



نویسنده: عزیز ویس

AQSA PARVEZ

ادامه در صفحه 2

پسرش وقاص پرویز (26) ساله، دخترش اقسا پرویز را که 16 سال داشت و نمیخواست در قرن 21 آنهم در کشوری مانند کانادا، که حد اقل در ظاهر، انسانها از حق و حقوقی برخوردار اند، به مانند انسانهای عقب افتاده مذهبی، خود را بپوشاند؛ خفه نموده به قتل رسانید. چنین خبری از دو جهت تکان دهنده و عبرت انگیز است.

شاید شما هم از طریق رسانه ها شنیده و خوانده باشید، که مردی سنگ دل و بی رحم دختر 16 ساله خویش را به «جرم!» امتناع از داشتن حجاب اسلامی، با هم دستی پسرش، به تاریخ 10 دسامبر 2007 زیر مشت و لگد وبا فشردن گلو به قتل رسانید. در متن اخبار آمده: محمد پرویز (57) ساله متولد پاکستان، به کمک

### در اثر شلیک نیروهای حماس به تجمع مردم غزه ۶ تن کشته و ۸۵ تن زخمی شدند



ادامه در صفحه 2



### گلوله باران مردم غزه و نقش آن در افول جنبش اسلامی در فلسطین

واقعه به گلوله بستن مردم فلسطین در نوار غزه توسط پلیس حماس در 12 نوامبر که به کشته شدن 6 و بروایتی 7 تن و زخمی شدن 85 نفر از مردم شرکت کننده در یادبود یاسر عرفات منجر شد، واقعه کم اهمیتی نبود. نه تنها خود این واقعه بلکه نفس گردهم آبی 250 هزار نفری مردم غزه در فلمره تحت حاکمیت حماس، به خاطر یادبود رهبر فقید سازمان آزادی بخش فلسطین، مهم ترین رقیب حماس، از اهمیت کمی برخوردار نبود. در ایران، هنگامی که جنبش اسلامی در 1979 قدرت دولتی را به دست گرفت، بجز در کردستان و یکی دو نقطه دیگر، در ابتدا، تحت حمایت و پشتیبانی وسیع توده های مردم، از سلطه و حاکمیت بلامنازع و غیر قابل چالشی برخوردار بود. به نحوی که کمتر نیرویی قادر به عرض اندام و مقاومت در برابر آن بود. با اینحال، همین نیروی بلامنازع و توده ای به خاطر ماهیت ارتجاعی و سرکوبگرانه اش، بزودی و پس از مدت کوتاهی مورد نفرت مردم قرار گرفت و به نیروی منزوی و تنهائی در میان توده مردمی که هرلحظه آماده دریدن و در هم کوبیدنش بودند تبدیل

(Continued on page 2)

### بنیادهای مسیحیت

کارل کانوتسکی (ترجمه احمدخزایی)

### دفتر نخست: شخص مسیح

هسته واقع گرایانه گزارش های مسیحیت نخستین در باره ی مسیح در بهترین حالت بیش از آنچه که تاسیتوس به ما می گوید نیست: و آن این است که در زمان تائیریوس پیامبری اعدام شد که فرقه مسیحیان با الهام از او شکل گرفت. در این مورد که این پیامبر چه می کرد و چه آموزش هائی به مردم می داد، هنوز که هنوز است، نمی توانیم هیچ چیزی که قطعی باشد بگوئیم. بی گمان شور و غوغائی که گزارش های مسیحیان نخستین وصفش را می کنند نمی توانسته است از این گزارش ها ناشی شده باشد، وگرنه یوسفوس، که این همه چیزهای پیش پا افتاده را روایت می کند، بدون شک در مورد آن چیزی می گفت. تبلیغات مسیح و اعدام او کوچک ترین توجهی از سوی معاصرانش را به خود جلب نکرد. اما اگر مسیح حقیقتاً فردی تهییج

(Continued on page 9)



## ماهنامه روشننگر

**سردبیر: سیامک ستوده**

**ویراستار: علیرضا دارابی**  
**سرپرست سایت:**

**همپای داوطلب**

**برای گرداندگی وب سایت روشننگر**

**۱۱۶۶-۷۲۶ (۴۱۶)**

**گرافیک و صفحه آرایی: وداد پایا**  
**عکاس: امیرایوب ابراهیمی قاجار**

**تیراژ:**

**کاتادا 10,000 نسخه**

**تورنتو، مونترآل، ونکوور**

**همکاری شما روشننگر را پربرتر خواهد کرد.**  
**برای ما، مقاله، خبر، شعر، طنز، طرح و**  
**کاریکاتور بفرستید.**

**روشننگر در اصلاح و کوتاه کردن مقالات با حفظ**  
**مفهوم آزاد است. از پس فرستادن مطالب معذوریم.**  
**مطالب خود را فقط با ایمیل و بفارسی بفرستید.**  
**از دریافت مطالب غیر از طریق ای میل معذوریم.**

**rowshangar1@yahoo.com**

**Tel: (416) 726-1166**

### در این شماره می خوانید

صفحه	عنوان مطلب
1	سخن سردبیر
1	* بنیاد های مسیحیت....
1	کشتن فرزند....
1	شلیک نیروهای حماس .....
1	زن الهه آسمان .....
1	زن مبارز ایرانی .....
3	رجعت گرایی های مذهبی ما....
4	ریشه یابی یک جنایت .....
7	رویکرد ناقص با حقایق تاریخی...
8	آقایان: سیامک ستوده، حسن زهری
11	یک نامه، شپش ..
12	حضرت داوود
13	نفس راحت ...
14	خیام و آن دروغ دلاویز!
15	آتش برتابوت باروت
16	عروج جنبش های اسلامی
17	نامه ها

ناآگاهی ها و تداوم آنها بی دلیل نبودند. نه تنها نیروهای چپ و مترقی به خاطر آلودگی های جنبی خودشان به توهمات مذهبی عاجز از افشاگری از مذهب و عقب راندن آن از عرصه سیاست بودند، بلکه دیکتاتوری های حاکم نیز مانع از چنین تبلیغاتی که معالای به نفی خود آن ها منتهی می گشت، بودند. فلج فکری و سیاسی جامعه و مردم در برابر سازمان های اسلامی و سرازیر شدن سهل و آسان آن ها به دامن اسلام که همچنان و به همان دلایل مذکور ادامه دارد، نه به خاطر قدرت و صلابت خود جریانات اسلامی، بلکه ناشی از ضعف و ناروشنی جریانات مترقی و بدیل آن ها و خلاء قدرت ناشی از آن بود. چیزی که هنوز به عنوان مهم ترین عامل پیشروی جنبش اسلامی وجود دارد. در چنین شرایطی روند افشای جنبش اسلامی در میان توده های مردم و هوادار آن متأسفانه تنها از طریق به قدرت رسیدن خود این جنبش ها بود که آغاز می گشت. هر چند این نشان ضعف نیروهای مترقی و امری تأسف آور، ولی یک واقعیت انکار ناپذیر بود که هم چنان در برابر چشم ما جریان دارد. هنوز هم بخش عمده ای از نیروهای چپ و مترقی خود دچار توهمات مذهبی بوده و نسبت به مبارزه با جنبش اسلامی بی تفاوت اند. تحت چنین شرایطی، در غیاب افشاگری نیروهای مترقی و چپ از اسلام و جنبش اسلامی، افول این جنبش ها تنها پس از به قدرت رسیدن آنها، و تنها از طریق تجربه عملی خود توده های مردم است که آغاز گردد. اهمیت واقعه نوامبر در غزه نیز در همین است. این تنها نکته مثبتی بود که ممکن بود در به قدرت رسیدن حماس در نوار غزه مشاهده نمود. از این پس مردم فلسطین با چشیدن طعم تلخ حکومت اسلامی در غزه و سرکوبگری ها و جنایات روزمره آن است که ماهیت واقعی حکومت های اسلامی را در خواهند یافت و با توجه به رابطه تنگاتنگ مردم عرب به مسئله فلسطین، این تجربه را به آنها نیز منتقل خواهند کرد.

[www.siamacsotudeh.com](http://www.siamacsotudeh.com)

بنج نفر نیز در اثر این تیراندازی ها زخمی شده اند. دفتر محمود عباس، که بر کرانه باختری حکومت می کند، این اقدام حماس را "جنابیتی فجیع" خواند. مقامات حماس، فتح را متهم به برانگیختن این خشونت ها کردند. از هنگامی که حماس در نوار غزه بیکه تاز شده، به دستگیری هواداران فتح و ضبط اسلحه پرداخته و از برگزاری بسیاری از گردهمایی های بزرگ جلوگیری کرده است. ابراهیم غوسن، سخنگوی وزارت کشور که زیر فرمان حماس است، اظهار داشت که "رزمندگان فتح، پیش از برگذار شدن این گرد همائی، در سراسر منطقه استقرار یافته بودند. فتح مسئول ادامه تحریمات بر علیه پلیس فلسطین است، و آشکارا می کوشد هرج و مرج را به غزه برگرداند." حماس می گوید که تفنگچیان فتح روی پشت بام ساختمانی نزدیک به محل تظاهرات موضع گرفته بودند. اما هیچ یک از تفنگچیان فتح در جریان درگیری ها در خیابانها دیده نشدند. برگذارکنندگان گرد همائی حتی تعدادی از جنگجویان مسلح فتح را که قصد شرکت در گردهمایی را داشتند، از محل گردهم آیی خارج کرده بودند. ■

**نراتر شلیک نیروهای حماس 1. Continued from page 1.**

شهر غزه، نوار غزه - روز دوشنبه 12 نوامبر نیروهای امنیتی حماس بر روی مردم غزه که برای گرمائی داشت یادبود پاسر عرفات گرد هم آمده بودند آتش گشودند. شش نفر در جریان این خونین ترین درگیری میان فلسطینی ها و حماس بقتل رسیدند. در این مینینگ حدود 250,000 نفر از مردم در حالیکه عکس های پاسر عرفات و پرچم های زرد فتح را در دست و جیفه های سیاه و سفید عربی را به سر داشتند، در یکی از میدان های اصلی شهر غزه گرد آمدند. این بزرگ ترین گردهمایی برای ابراز پشتیبانی از فتح پس از تسلط حماس بر نوار غزه بوده است. شرکت کنندگان در این تظاهرات، پس از به میدان آمدن صدها نفر از نیروهای امنیتی حماس پا به گریز نهادند. نیروهای امنیتی حماس کنترل محل تظاهرات را به دست گرفتند و شروع به دستگیری تظاهر کنندگان کردند. مأموران امنیتی، به گفته خود به بهانه این که از جانب تظاهر کنندگان مورد تسمخر قرار گرفته بودند به روی آنان آتش گشودند. به گفته مقامات درمانی، دست کم هشتاد و

**کشتن فرزند... Continued from page 1)**



نخست آنکه: پدری حاضر می شود به عوض انداختن حلقه گل بر گردن دختر جوانش و او را در ساختن زندگی آینده اش پدران یاری نمودن، از موضع یک جلاذ حرفه بی باستان خود او را خفه نموده، راهی گورستان نماید، تا باشد، غرور شکست خورده اش را در مقابل منطق قرن تلافی نماید. نکته دوم: که از لحاظ گستردگی ارزش کمتر از حیات یک دختر جوان را ندارد، شناخت و درک از پشتوانه فکری و اعتقادی می باشد، که آن مردان سنگ دل با تکیه بر آن وبه استناد آن به همچو عمل جنایت کارانه بی دست بازیده اند. این پشتوانه فکری، که نشریه «روشننگر» از نخستین شماره خود افتخار افشاء و مبارزه علیه آن را دارد؛ «دین و مذهب است.» این افیون دین است، که به انسانها از همان عهد عتیق قربانی کردن فرزند را در راه خدا تجویز نموده است. این افیون دین است، که اطفال را جزء مایملک پدران دانسته به آنها حق میدهد تا بدون هراس از هر نوع مجازاتی، مطابق میل خود با آنها رفتار نماید، دلش میخواهد در طفولیت و با اسباب بازی آنها را به خانه شوهر روانه کند، دلش میخواهد آنها را در زندانهای تنگ و تاریک چهاردیواری خانه محبوس دارد و با هم وقتی دلش خواست و کردار آنها را با موازین متحجر و عقب مانده 14 قرن قبل، همسان نیافت؛ دست کین از آستین جهالت مذهبی کشیده به حیات آنها خاتمه دهد.

بلی! این دین است که مشوق و محرک چنین جنایاتی می باشد. مگر نه این است، که خود عید قربان تجلیل از چنین روز غیر انسانی است؟ مگر نه این است، که همه روزه و حداقل هفته ای یک بار دین مداران به صورت کل و اسلام پناهان به صورت خاص، توده های از دنیا بی خبر را با این افیون از خود بی خود نموده آنها را به جان سایر انسانها اعم از زن، فرزند، پدر، مادر، همسایه، بیگانه و از خود انداخته، با ریختن خون آنها، وعده رسیدن به «درجات نعیم جنت را می دهند؟ آیا کسانی که مسؤلیت تنظیم امور مدنی را در این کشور به عهده دارند، این را میدانند که در پس قرائت هر آیتی از قرآن چه معنایی نهفته است؟ آیا این را میدانند، که آموختن از ابراهیم به اصطلاح پیامبر مورد احترام هر سه دین سامی، در عمل به معنی سربریدن، خفه کردن، کتک زدن و شکنجه اطفال بی پناه است؟ به خصوص آنهایی که میخواستند در کانادا «قانون شریعت» را نافذ نمایند، آیا میدانند که اگر چنان قانونی پذیرفته میشد، جواز رسمی به کشتن اطفال صادر می نمودند؟

**«اقصا پرویز» دفتری آزاده، جان داد،**

**اما پادر سر نکرد، رقیت و بردگی اسلام**  
**و مهالت مذهبی را نپذیرفت، به پاس همین**  
**مبارزه اش تا پای جان - مبارزات فردی هیچ**  
**زمانی نتوانسته آن طوری که باید به پیروزی**  
**بیانجامد - با دارد دست در دست هم داده**  
**مسوولین امور مدنی را زیر فشار قرار دهیم،**  
**که بیش از این به تبلیغ و ترویج کشتن**  
**انسان؛ اجازه ندهند.**

**برنامه های جدید تلویزیونی سیامک ستوده**

## « با چراغ اندیشه »

**در تلویزیون کانال وان**

**پنجشنبه تیمه شب به وقت لس آنجلس**

**( جمعه ظهر به وقت ایران )**

**بخشی مجدد روزهای یکشنبه ۳۰:۲ بعد از ظهر به وقت ایران**

# رجعت گرایی های مذهبی ما

س . جعفر خالقی - مونتریا



آقای سیامک ستوده سلام به شما !

نشریه روشنگر را از شماره اول تا حال منظم خوانده ام و در آن جوهری یافته ام که در هیچ کدام از نشریه های دیگر فارسی زبان وجود ندارد و آن عبارت از شیوه مبارزاتی و افشاگرانه بر ضد جنون مذهبی و شتافتن به پیش است . من که زاده افغانستانم - با درد و تاسف با ید بگویم که هم نشریه های درونی و بیرونی ما و هم تحصیل کرده ها و روشنفکران ما و حتی دانشمندان دعو اگر ما از چنان جوهر خاص محروم مانده و هیچوقت حاضر به طلسم شکنی فکری و زنجیرشکنی دام خرافات مذهبی نشده اند .

طوریکه شما میدانید در داخل افغانستان - علی رغم طبل و سرنای کر کننده امریکا و متحدین اش مبنی بر دموکراسی و حقوق بشر و . . . - پیروان سر سپرده سید قطب و محمد قطب که افغان ها آن ها را اخوانی ها می نامند و سایر آدم کشان و ویران گران وطن فروشان حاکم هستند و افکار و اندیشه ای آزاد و انسانی عامه را شدیداً تحت کنترل گرفته اند . عمل این اخوانی ها و جهادی ها بسیار مضحک - مسخره و ننگین است . مثلاً - اگر زن یا دختری بدون رو سری در پرده تلویزیون ظاهر شود یا اورا ترور میکنند و یا فوراً علیه دستگاه تلویزیون مربوطه توطیه می چینند - اگر خبری ولو غلط و ناموثق پخش شود که گویا در فلان گوشه دنیا علیه قرآن یا اسلام حرفی گفته شده - اخوانی بچه های شان را در مدارس و حتی در کانون های علمی کشور بسیج نموده جنون زده دست به تظاهرات و اعصابیات می زنند و اخطار ها و شعار ها صادر می کنند - اگر شخصی به اساس حق طبیعی و انسانی اش بخواهد به دین و آیین دیگری بگراید - بدون پرسان و تحقیق و تعقل حکم اعدام او را صادر می نمایند - اگر کسی یا موسسه ای قرآن را به زبان فارسی که زبان مردم ماست ترجمه و چاپ کند - برای آن که مشمت شان باز نشده و تجارت عرب زدگی شان خراب نشود - او را کافر و مستحق " اشد مجازات " می دانند - اگر نا شر یا نویسنده ای تعبیر یا تفسیر انسانی تری از حقوق زن بچاپ برساند و یا حتی همان تعبیر یا تفسیر را به زبان براند - او را دستگیر - شکنجه - تحقیر و زندانی می کنند . خلاصه همین جهادی ها و اخوانی ها و سایر بنیاد گرایان مذهبی و ضد علم و دانش بودند که در جرگه های افغانی پس از شکست طالبان - بر تدوین قانون اساسی کشور تاثیر گذاشتند - در کنار نام جمهوری افغانستان پسوند اسلامی چسباندند - تا توانستند بجای اعمار مکتب و منزل برای فرزندان مظلوم و مهاجرین محروم که به وطن بر می گردند و بجای تهیه لب نان برای گرسنه گان - مسجد و مناره و

وجود ندارد . من شاهد گزارشات عید فطر از یکی از تلویزیون های افغانی بودم . با درد باید گفت که از ابتدا تا نهایت دوربین فلم برداری متوجه نماز گزاری ها - روبوسی ها - بغل کشی ها و تهنیت گویی های میان خالی بود و بس . در حالی که یک حرف یا یک صحنه از درد و داغ و اشک و ماتم مردم اسیر شده و محروم افغانستان به چشم نخورد و لحظه ای هم بتیم برهنه پا و مادر بیوه شده و جوان معیوب و سالخورده ای از پا مانده و بی نان و دوا افغانستان را حتی در همین روز های به اصطلاح شادی روی پرده تلویزیون نشان ندادند . جالب تر اینکه من خود - کسی را در برابر دوربین فلم برداری تلویزیون افغانها در تورنتو دیدم که برخلاف سابقه فکری و ادعا های سیاسی و خود بزرگ بینی های روشنفکرانه اش با چین رنگه بر شانه و کلاه پوست بر سر و تسبیح اسلامی بر دست - کرزی گونه " حلول عید سعید فطر " را برای هم وطنانش " تیریک و تهنیت " می گفت و یک لحظه هم به این فکر نیفتاد که اگر تاریک دلان و بد اندیشان و بنیادگرایان خاک به چشم مردم می پاشند تا بازار تجارت سیاسی شان گرم و گرم تر باشد - ولی او چرا ؟ اکثر داکتران ما، مهندسان ما، استادان معارف ما، افسران بلند پایه نظامی ما، زنان و مردان ما بدون آنکه تحت قیود و شکنجه و تحقیر و تهدید طالبان و سیه دلان دیگر قرار داشته باشند، پیوسته سعی می کنند تا راه علم و دانش و روشنی را مانده به سوی تیره گی و رجعت گرایی و مذهب گرایی در حرکت باشند . این ها یا تحت تاثیر تبلیغات زهر آگین ملا های کم تعقل افغانی یا مفتی های لفاظ پاکستانی و ایرانی قرار دارند و یا غالباً ظاهر سازی می نمایند .

چقدر ننگین است که چند سال قبل حتی در همین مملکت پیشرفته و قانونمند کانادا شاهد تکفیر کردن یکی از نویسنده گان روشنفکر افغانستان از طرف یکی از رادیو های سیاسی و مذهب پناه افغانی بودم . معنای این کار این است که بلا ی مذهب و جهالت تا آنجا که برایش ممکن باشد و تا وقتی که هشیاری و خود شناسی و روشن پناهی سر بلند نکند - به افسونگری و جنون فزایی خویش ادامه میدهد . به همین وسیله وضعیت نا هنجار و حالت عقب مانده ی هم وطنانم را با شما و به وسیله ی نشریه روشنگر با همه خواننده گان عزیز در میان گذاشتم و میدانم که حتی همین درد دل ساده انسانی من هم خشم و خصومت بعضی از تجاران سیاسی و مذهبی جهالت پرور را برخواهد انگیخت که بجایی نخواهد رسید . به امید روزیکه فضای زندگی ما افغانها و ملل جهان از ابرهای سیاه جهالت پا ک گردیده و آفتاب علم و دانش و خود شناسی و خوشبختی بدرخشد . ■ س . جعفر خالقی - مونتریا

مدرسه ی اسلامی ساختند و افکار پوچ طالبانی را دامن زدند . این ها متأسفانه در هر سه بخش عمده دولت ( اجراییه - قضاییه و مقننه ) جا به جا شده و همفکران و هم قماشان خویش را در تمام نهاد های مهم سیاسی و اقتصادی و فرهنگی مقرر کردند . ریش و پشم و کلاه و شلوار وهم چنان شاهد بازی و تعدد زوجات و زر اندوزی و فساد گستره را دامن زدند و دین و مذهب را بهترین وسیله ی تجارت و درآمد خویش ساختند .

جهادی ها و اخوانی ها بخاطر آنکه اختیار بزنی مذهبی و قدرت سیاسی از چنگ شان بیرون نشود - در این اواخر با قاتلان و ویرانگران طالبی و خلقی و پرچمی متحد شده اعلامیه ای را پخش کردند که گو یا هیچ شخص یا مرجعی نمی تواند مجرمین جنگی - قاتلین مردم و جنایتکاران سه دهه ای اخیر را به میز پرش و عدالت بکشاند و اگر کسی مثلاً بگوید یا بنویسد که جنایتکاران جنگی و ناقضین حقوق بشر به محاکمه سپرده شوند - فوراً فریاد می کنند که آهای مردم مسلمان ! می بینید که شعله ای ها و کمونیست ها و غرب زده ها و . . . چه می گویند؟ این ها می خواهند اسلام عزیز را دچار خطر سازند و جالب این که این جنایتکاران به اساس عا دت همیشگی شان چند آیت و حدیث را به نفع خود شان بخوانش می گیرند و هیا هو به راه می اندازند .

بهر حال - آقای ستوده !

درد ما را تنها جریانات منفی درون افغانستان تشکیل نمی دهد- اوضاع و جریانات عقب گرایانه بیرون افغانستان نیز مایه درد ورنج ماست . این درد ها و رنج ها را می توانم با ذکر چند مثال توضیح نمایم : وقتی در گوشه ای از کشور ما از طرف قلدران و تروریستان و آدم کشان قتل عام یا دهشت و غارت صورت می گیرد ، بسیاری از نهاد های افغانی ما به به جای آنکه دست به تظاهرات و عکس العمل های اعتراضی و افشاگرانه زنند و فریاد عدالت خواهی شان را به گوش جهانیان برسانند، تعدادی از هموطنان ما را به مراسم ختم قران در زیر سقف دعوت کرده فقط به روح مقتولین دعای خیر می نمایند و بس، اگر برنامه تلویزیون افغانی را مشاهده می کنید - برنامه ساز یا گزارشگر آن همیشه در میان مساجد و اماکن مذهبی سر می زند - گویا که در میان جامعه افغان ها دیگر هیچ خبری و اثری

سکولاریست سال... (Continued from page 1)

مینا احدی که یک تبعیدی ایرانی است و در آلمان زندگی می کند برای دریافت این جایزه در 20 اکتبر در لندن حضور به هم رساند . پروفیسور ریچارد داوکین در بیانیه ای در بزرگداشت مینا احدی چنین گفت:

"منتها احساس می کردم که کلید حل مسئله تروریسم اسلامی و ستم اسلامگرایان بر زنان، بیداری زنان است . مینا احدی رهبری است پر جذب که برای دست یافتن به این هدف در تلاش است . سرکوب وحشیانه حقوق زنان در بسیاری از کشورهای اسلامی واقعیت نفرت انگیزی است که همه ما در جریان آن هستیم . اما آن چه که همگان اطلاع کمتری از آن دارند، تمایل سست عنصرانه لیبرال های غربی برای کنار آمدن با آن، تحمل کردن آن و حتی طرفداری کردن از آن است . "کتک زدن همسر بخشی از فرهنگ آنها است . ما کی هستیم که سنتهای آنها را محکوم کنیم؟"

مذهبی را که این قدر سست بنیاد است که برای رو گرداندن از مذهب حکم اعدام صادر می کند نمی توان به شوخی بر گذار کرد، و "برگشتگان از اسلام" که بپا می خیزند و مبارزه می کنند، به خاطر شجاعانشان، شایسته بزرگترین تحسین و سپاسگذاریند . و این خاتم مینا احدی است که در این جا، در برابر این مجمع محترم، ایستاده است . من به او درود می فرستم و تعلق گرفتن جایزه سکولاریست سال را به ایشان تبریک می گویم . ایشان به حق سزوار در یافت این جایزه بوده است ."

مینا احدی فعالیت جدی سیاسیش را هنگامی که 16 ساله بود در ایران شروع کرد . به هنگام انقلاب ، در سال 1358 ، او در دانشگاه تبریز بود و بلافاصله شروع به سازماندهی تظاهرات ها و گردمائی ها برای مبارزه با حجاب اجباری کرد . مبارزات شجاعانه اش مورد توجه مقامات حکومت اسلامی قرار گرفت و او ناچار شد که برای گریز از مجازات مخفی شود .

در اواخر 1359 خانه اش مورد هجوم پلیس قرار گرفت و شوهرش و چهار تن از رفقایاش دستگیر شدند . مینا فقط به خاطر این که در آن موقع در خانه نبود توانست جان بدر برد . شوهرش و چهار نفر رفیق دستگیر شده اش به زودی توسط جوخه اعدام تیرباران شدند . او مدتی به زندگی مخفی ادامه داد در سال 1360 به کردستان ایران گریخت، و در آن جا به مدت ده سال به مبارزه بر علیه حکومت اسلامی ادامه داد . او در 1369 به وین رفت . در 1375 به آلمان نقل مکان کرد و از آن هنگام در اروپا به زندگی ادامه داده است .

مینا احدی در تمام این مدت با تمام نیرو برای دفاع از حقوق زنان مبارزه کرده است . او "کمیته بین المللی بر ضد سنگسار" را - که اکنون بیش از 200 شعبه در سراسر جهان دارد- بنیانگذاری کرد . مینا همچنین ریاست کمیته بین المللی بر علیه اعدام را بر عهده دارد و سخنگوی سازمان جدیدالتأسیس حقوق زنان، به نام "حقوق برابر"، است . او شورای مرکزی "برگشتگان از اسلام" را در اوائل امسال در آلمان تشکیل داد تا به افرادی که اسلام و مذهب را طرد می کنند، در صورت نیاز، کمک کند .

این فکر درخشان در بسیاری از دیگر کشورهای اروپائی، از جمله در انگلستان توسط مریم نمازی خودمان تقلید شده است . مینا، بی آن که تهدید های به مرگ خللی در اراده اش ایجاد کند، همچنان به پیش تاخته است، مثل همیشه مصمم به دفاع از زنان در برابر ستمگری های اسلام .

روبرگرداندن از مذهب، البته در اسلام ممنوع است و در بسیاری از کشورهای اسلامی- از جمله در ایران، عربستان سعودی، افغانستان، پاکستان، سودان و موریتانی محکومیت به اعدام را به دنبال دارد .

او این کشورها را "اسلام زده" می نامد و تجربه خودش از زیستن ورنج بردن تحت حاکمیت چنین رژیم هائی او را مصمم کرده است که دیگران را از چنگال های آنان رهائی بخشد . ■

روشنگر نیز این موفقیت را به خاتم مینا احدی و همه مدافعین حقوق زنان و مبارزان راه رهائی از خرافات مذهبی تبریک و موفقیت های بیشتر آنها را آرزو دارد .

روشنگر

از مطالب شما استقبال می کند.

با ارسال نظرات ، مقالات، شعر ، طنز و عکس در پر بارترشدن نشریه روشنگر سهیم شوید.

# ریشه یابی یک جنایت

(م. جويا)

محیطهای آموزشی را با استفاده از نمونه فرانسوی آن مطرح کنند. واقعیت این است که بعد از آغاز کمپین حکومت آمریکا به ریاست جمهوری جورج بوش تحت عنوان نظم نوین جهانی و بدنبال آن توجیه تمامی لشکرکشی ها و اشغال متجاوزانه کشورهای خاورمیانه که بعنوان کشورهای اسلامی شناخته میشوند به اسم مبارزه با تروریسم اسلامی و "القاعده"، در کشورهای غربی شاهد اعمال تبعیض و کنترل سختگیرانه بر علیه مسلمانان و یا مردمی که اصیلیشان به آنچه که بعنوان "کشورهای اسلامی" شناخته میشوند، برمیگردد، هستیم. این نگرش از یک طرف و جریانات ارتجاعی اسلامی از طرف دیگر در واقع لازم و ملزوم همدیگر هستند و با خوراک تبلیغاتی برای یکدیگر درست کردن، عرصه را بر کلیه نیروهای واقعاً معتقد به دموکراسی و فعالین اجتماعی تنگ میکنند تا در این میان بتوانند منافع خود را تامین کنند. همین موضوع بیشتر از هر زمان نیروهای مترقی را فرامی خواند که نقش فعالتری را در مبارزه با هر دوی این جریانات ارتجاعی بعهده بگیرند.

برخوردهای دیگری هم همچون نظرمتعصبین مذهبی و بخشی از مسلمانان عامی و سنتی که بدلیل انزجار عمومی از چنین جنایتی جرات ابراز وجود علنی نداشت، شنیده میشد که رفتار "اقصا" ی 16 ساله را نشانه هرزگی و ولنگاری و فساد میدانستند و بنوعی تأیید اقدام جنایتکارانه پدرش و یا بعضی از رسانه ها تنها در حد انتشار یک خبر بدون هیچ تفسیری برخورد کردند و بیا عده ای هم با اصلاً از وقوع چنین عمل وحشیانه ای بی خبر ماندند و یا با بی تفاوتی از کنار آن گذشتند و انگار نه انگار که... بی وجود داشت که از آنها میگذریم.

بهر حال با اینکه "اقصا" دیگر در میان ما نیست اما ویژگی او یعنی روحیه مبارزه جو و عصیانگرش در برابر ارتجاعی که قصد محروم کردن از حقوق و آزایش را داشت به مرگش معنا و مفهومی داد که نه تنها یاد او را برای همیشه در ذهن ما زنده نگاه خواهد داشت بلکه معیاری دیگر شد برای محک زدن به نظرات اشخاص و جریانات مختلف اجتماعی.

**مقاومت "اقصا" در برابر سنتهای عقب افتاده مذهبی و مرگش نه فقط ما را از تاسف خوردن بر سرنوشتش باز میدارد بلکه با تاثیرگذاری وسیع و عمیق اجتماعی، ذهنیت بسیاری را از جمله جوانان و مخصوصاً دختران جوانی که بدون خواست و اراده خود در یک خانواده مذهبی مسلمان بدنیا آمده اند، به تحرک درآورد تا موقعیت خود را و مناسبات و اعتقادات حاکم بر زندگیشان را به زیر تیغ نقد ببرند.**

آری، ارتجاع مذهبی توانست صدای "اقصا" را در گلو خفه کند، اما خروش فریادهای نسل جوانی که تمامیت آن را به گورستان تاریخ خواهد سپرد، به طنین درآورد. ■

م. جويا

قوانین و سنتهایی که آنها را از ابتدائی ترین حقوقشان محروم میکنند.

یکی دیگر از برخوردها این بود که موضوع را بعنوان قتل یک انسان تنها از جنبه حقوقی و قانونی نگاه میکرد. آنچه که در این رابطه مشخص است این است که سیستم قضائی، بدون اینکه منتظر چنین اظهار نظرهایی شود، پیشاپیش و در اولین قدم کار خود را شروع کرده است و طرح قضیه از این زاویه چندان اهمیتی ندارد جز اینکه شاید بتوان بحثی را در رابطه با نحوه و میزان مجازات باز کرد. موضوع مهمی که در اینگونه موارد از دید حقوقدانان و قانونگذاران و فعالین اجتماعی مطرح است این است که چه باید کرد تا از وقوع چنین اتفاقاتی جلوگیری کرد. در این ارتباط مهم است که علت اصلی و

برخورد دیگری که در این زمینه شد اینگونه بود که علت چنین قتلی را اساساً به مسائل و مشکلات جوانان و نوجوانان ربط میداد. آنچه که در این زمینه قابل توجه بود، برخورد بخشی از رسانه های کانادایی بود. روزی که این جنایت اتفاق افتاد، این بخش از رسانه ها در جریان انعکاس خبر، به مشکل "اقصا" با احکام و سنتهای اسلامی و مشخصاً حجاب اشاره میکردند، اما بتدریج و در روزهای بعد، موضوع حجاب را کم رنگ و معضل جوانان را مورد تأکید قرار دادند. واقعیت این است که بطور کلی مسائل و مشکلات جوانان و نوجوانان یکی از موضوعات مهم و مطرح هر جامعه ای، خواه مذهبی یا سکولار، است و بعنوان یک واقعیت وجود دارد. اما شیوه برخورد و چگونگی حل مشکلاتشان دقیقاً به

"اقصا پرویز"، دختری 16 ساله از یک خانواده مذهبی مسلمان، بدلیل نه تنها تبعیت نکردن بلکه به چالش گرفتن سنتها و مقررات و احکام ارتجاعی اسلامی، توسط پدرش به قتل رسید. در ارتباط با این جنایت مذهبی، در مجموع همه آنها که به اظهار نظر علنی و مستند اقدام کردند، بلا استثناء این عمل وحشیانه را محکوم کردند اما در مورد ریشه یابی آن و برخورد به عامل اصلی بوجود آورنده چنین جنایتی شاهد برخوردهای متفاوتی از جانب افراد و

جریانات مختلف با دیدگاه های متفاوت بودیم. در این نوشته سعی بر آن است تا نگاهی گذرا به نظرات مطرح شده داشته باشیم. بخش عمده ای از برخوردها که بطور عمده از طرف مذهبیون مسلمان بود، تمام تلاش خود را کرده بود تا هر دلیل حاشیه ای و یا نسبتاً مرتبط را آنچنان بزرگنمایی کند تا علت اصلی که همانا ایدئولوژی مذهبی است را پنهان نماید. در این راه برخی حتی علناً اقدام به استدلال کردنیهای عوامفريبانه و بدور از واقعیت درباره احکام مصرحه ارتجاعی اسلامی کردند. این نحوه برخورد اساساً در پی آن بود که نشان دهد که وقوع چنین جنایتی نه بخاطر نفس جنایت آفرین مذهب و مشخصاً اسلام بعنوان یک ایدئولوژی و جهان بینی است، بلکه به دلیل درک و برداشتی افراطی از مذهب بوسیله اشخاصی نادان و متعصب است. این عده اینگونه مطرح میکردند که گویا "تحت سلطه و قیمومیت بودن زنان مسلمان توسط مردان مسلم، نادیده انگاشتن شخصیت و شعور و حق زنان در آزادی پوشش، معاشرت اجتماعی و شیوه زندگی" ناشی از درکی قرون وسطایی است که انگار ربطی به مذهب ندارد. اینها در مورد حجاب استدلال میکردند که گویا "این فرقه های مسلح اسلامی هستند که حجاب را به سطح ششمین رکن دین درآورده اند" و یا اینکه "تاکید قرآن بیشتر بر عفت و پاکدامنی زنان است، با اینکه در مشخص کردن حدود آن وضوح ندارد" و اینگونه سعی در لاپوشانی کردن برخورد اسلام به زنان و حجاب داشتند. این افراد طوری از برخورد اسلام به مسئله زنان صحبت میکنند که انگار کسی خیر ندارد که در اسلام و البته تمامی مذاهب بکرات و با صراحت صحبت از این شده است که زنان جزئی از مایملک مردان محسوب میشوند و باید که از آنان اطاعت کنند، که انگار کسی نمیداند که در قرآن آمده است که شوهر حق ضرب و شتم همسرش را در صورت عدم تمکین به خواسته هایش را دارد، که حجاب برای زن مسلمان یک فریضه دینی و در نتیجه امری اجباریست، که زن در زمینه ارث و شهادت، نصف مرد محسوب میشود، که حق قضاوت ندارد، که ... و اینها در شرایطی است که در همین مذهب مردان حق داشتن بیشتر از یک همسر دائم و بیش از یک زوجین همسر موقت را دارند. اینها تنها نمونه های کوچکی از احکامی هستند که اثبات میکند که مخصوصاً در مسئله حجاب و زنان، چیزی به اسم برداشت افراطی یا معتدل از اصول دینی وجود ندارد و زمینه ارتکاب جنایاتی همچون قتل "اقصا پرویز" بصورت بالقوه در این ایدئولوژی وجود دارد که تا بحال شاهد بالفعل شدنش به فجیعترین اشکال در نقاط مختلف دنیا، البته آن تعداد که افشاء شده است، بوده ایم.



شرایط اجتماعی، فرهنگی، سیاسی و اقتصادی، و همچنین کشور و یا شهری که در آن زندگی میکنند، وابسته است. در اینکه مشکل "اقصا"، در چارچوبه معضل جوانان قرار داشت، شکی نیست، اما فاجعه زمانی شروع شد که نحوه برخورد به مشکلش را، اسلام و احکامش که همانا گرفتن جانش بود، مشخص کرد. راه حل اسلامی و عموماً هر مذهبی در مورد شورشگری نسل دختران جوان تنها یک چیز است: اطاعت محض و کورکورانه از ارتجاعی ترین

واقعی، صراحتاً و بدون پرده پوشی روشن شود که آن هم چیزی نیست جز نگرش مرده مذهبی به مسائل زنده انسانی. به همین دلیل باید قوانینی بتصویب برسد و فعالیتهایی مورد حمایت و تشویق قرار بگیرد تا راه روشنگری و مقابله با مذهب و جنایت آفرینی هایش را باز کند.

یکی دیگر از برخوردهای قابل توجه در این مورد، نظر اشخاصی بود که این جنایت را مستمسکی قرار دادند تا مسئله منع قانونی حجاب در مدارس و



# زن الهه آسمان

## موقعیت زنان در دوران ما قبل تمدن

### (بخش اول) آیا زنان همیشه در موقعیت فرودستی قرار داشته اند؟

سکونت اقوام مختلف از زیر خاک در آمده اند، نشان دهنده جایگاه زن بعنوان عنصر باروری و هستی بخش در میان اقوام مزبور می باشند. برای همین، در اغلب اوراد مذهبی، باقیمانده از این دوره، زن بعنوان خالق بزرگ مورد ستایش قرار می گرفته است. منجمه اینکه در اوراد مذهبی اقوام مادرسالار هند قبل از جمله آریائیهی مردسالار اینطور از مقام زن یاد می شده است:

" هنگامیکه نه خلقت وجود داشت و نه خورشید ، نه ماه ، نه سیارات و نه زمین ، هنگامیکه تاریکی در تاریکی گره خورده بود ، آنگاه مادر ،

کسی که هیچ شکل و صورتی نداشت ،

ماها-کالی" (Maha-Kali) ، قدرت بزرگ ،

با "ماها-کالا" وجود مطلق (یکی) بود."5

حتی بعد از دوران بربریت که خدایان اساطیری جای سمبل های طبیعی و سحر و جادو را در مبارزه انسان با طبیعت می گیرند، این خدایان زن اند که بعنوان خدایان اصلی بالاترین مقامات را اشغال می کنند. مثلا در اساطیر سومری که یکی از قدیمی ترین تمدنهای تاریخ و در ابتدا مادر سالار بوده اند ، خدای کبیر که "نین هور سانگ" (Ninhursahng) نامیده می شده و بالاترین مقام را داشته زن بوده است . در خاور میانه نیز خدای کبیر زن، مادری بوده است که شوهر نداشته و همه چیز را تحت کنترل خویش داشته و در چین در دوران "شانگ" زن خود زمین بوده و بنا بر عقیده رایج هر آنچه که از زمین بیرون می آمده شباهت به یکی از اعضای بدن وی داشته است .

#### نقش زنان در پیشرفت جامعه بدوی

اهمیت و موقعیت زنان در این دوره تنها ناشی از موقعیت بیولوژیکی آنها و نقشی که در بارداری و زایندهی داشته اند نبوده است. آنها در تولید و مبارزه برای پیشرفت بشریت نیز نقش مهم تری از مردان داشته اند. از جمع آوری دانه های گیاهی، نگهداری آنها، و سپس بکار گیری آتش برای پختن گوشت و غذا که نقش مهمی در رشد مغزی انسان اولیه داشته است تا اختراع کاسه های چوبی ضد آتش برای پخت و پز و ذخیره و نگهداری غذا و مواد خام در ظروف و محلهای مناسب، همین طور استفاده از پوست حیوانات و تهیه لباسها و وسایل چرمی و مهمتر از همه، اختراع دوک نخ ریسی برای استفاده از پشم حیوانات اهلی شده و سپس اختراع چرخ ریسندگی برای تهیه لباس های پشمی، همه تنها بخشی از اختراعات و هنرهای بوده است که به همت زنان فراهم آمده و قافله تمدن بشری را به پیشرانده است. ما در اینجا بعنوان نمونه تنها یکی از این موارد، یعنی اختراع نخ و ریسمان را که نقش مهمی در دست یابی انسان به هنر و صنعت بافندگی و دهها اختراع دیگر داشته است شرح می دهیم تا از این طریق درک روشن تری نسبت به اهمیت هر یک از اختراعات دیگری که زنان در این مرحله از تکامل بشری انجام داده اند داشته باشیم. اختراعاتی که در نظر انسان امروزی به خاطر آنکه در فاصله بسیار دوری از آنها قرار گرفته کم اهمیت جلوه می کنند. زنان، از آنجائیکه اولین ریسندگان لباس بودند، از اینرو اختراع ریسمان به آنان نسبت داده می شود. این اختراع اهمیت اش برای آن دوران همچون اختراع ماشین بخار بوده است. همانطور که "الیزابت باربر" (

می دانست و ثابا او را که از نظر وی مانند خود طبیعت عمل می کرده نسبت به مرد جزء نزدیک تر به طبیعت و وسیله رابطه برقرار کردن با آن قلمداد می کرد. از طرف دیگر، در این دوره زندگی و حیات افراد به شدت به طبیعت وابسته بود . چرا که طبیعت نه تنها منبع منحصر به فرد غذا و حیات انسان بود، بلکه نیروهای مخرب آن نیز مانند سیل ، سرما ، طوفان و آتش سوزی و غیره هر آن بقای او را در معرض نابودی قرار می دادند. انسان که در این مرحله از تکامل خود نمی توانست در عالم واقع با این نیروها مقابله نموده آنها را رام و تحت کنترل خود در آورد، سعی می نمود که این کار را در عالم تخیل و از طریق جادو انجام دهد. ولی باز در اینجا از دید او این زن بود که بدلیل نزدیکی بیشترش با

باردار می شود.1 تولد آتیس را یونانیان قدیم مولود این واقعه میدانستند که مادرش به روایتی یک بادام، و گروهی از جزایر کوچک واقع در گینه نو به روایتی دیگر یک انار خورده بود... و یا راحیل (Rachel) جوان ترین زن یعقوب از پیامبران بنی اسرائیل بر اثر خوردن مهر گیاه یوسف را دنیا میآورد. زرتشت به سبب اینکه مادرش شیر مخلوط با "هُما" (نام نوشابه ای که از گیاهی به همین نام میگرفتند و آنرا در جشنها و نیایش های باستان می نوشیدند) را نوشیده و قهرمان ایرلندی بنام "کوچولن" باین علت که مادرش کرمی را خورده بود بدینا میآیند.2 بهمین دلیل در زبانهای بسیاری از اقوام باقی مانده از دوران مزبور که هنوز هم کم و بیش بهمان شکل قدیم زندگی می کنند کلمه ای برای پدر وجود ندارد.از



طرح از : وداد

طبیعت می توانست برای کنترل و با جلب عطوفت و نیرو گرفتن از طبیعت واسطه آن قرار گرفته، انسان را در این امر یاری دهد. از همین رو بود که کار جادوگری حرفه ویژه زنان بود . مثلا رسم "پیگ میس" (Pygmis) در جنگلهای کنگو که هنوز هم برقرار است یکی از رسوم باقیمانده از همین دوران است، طبق این رسم، مردان قبل از رفتن به شکار بزکوهی ، همراه با زن قبیله به بالای تپه می روند. آنگاه زن با طلوع آفتاب شروع به ورد خوانی می کند و بعد آنها تیرهای خود را از کمانهای شان بسوی تصویر حیوان که آنرا روی زمین نقش کرده اند رها می کنند و بعد، بدنیا این مراسم که در آن زن از طریق خواندن اوراد خود، میان آنها و طبیعت ارتباط برقرار کرده و موفقیت شان در شکار را تضمین نموده است ، به شکار رفته و هنگام شب با بز کوهی ای که شکار کرده اند به قبیله باز می گردند. مسئله باروری زن در این مرحله از تکامل بشر از چنان اهمیت بالایی برخوردار بوده که، مجسمه های کوچک زنان با رانهای پهن و سینه ها و شکمهای بزرگ که سمبل باروری بوده اند، مورد پرستش آنها بوده اند. این مجسمه ها که حکم اشیاء مقدس را داشته اند و در اثر کاوشهای باستانشناسی در محل های سابق

جمله در زبان مردم جزایر "تُرب ریاند" (گروهی از جزایر کوچک واقع در گینه نو Trobriand) اصولا کلمه ای برای پدر وجود نداشته است و هنوز هم ندارد. مالبینوسکی نقل می کند که چگونه ساکنان جزایر مزبور تلاش و زحمت فوق العاده ای بکار می بردند تا به او اینطور تفهیم کنند که آمیزش و مخالطت زن و مرد هیچ ارتباطی با تولد یک طفل ندارد. او می گوید:

"رفتار آنها نسبت به اطفال خودشان ، گواهی بر جهل آنها از علت واقعی تولد طفل دارد. مردی که همسرش در طول دوران غیبتش باردار شود شادمانه مطلب را می پذیرد، و هیچ دلیلی نمی بیند که در وفاداری او شک کند. یکی از بومیان برای من نقل کرد که بعد از آنکه بدنیا یک سال غیبت به خوانه اش مراجعت کرد ملاحظه نمود که بچه تازه ای در خانه بدنیا آمده است. او این مطلب را بعنوان شاهد و دلیل قطعی بر این حقیقت تلقی می کرد که آمیزش جنسی ربطی به حاملگی ندارد...3"

نتیجه بی اطلاعی از نحوه پیدایش نوزاد این بود که انسان از یکطرف تمام پروسه تولید مثل را که برایش از اهمیت بسزایی برخوردار بود به زن نسبت می داد و او را عامل هستی بخش و بوجود آورنده انسان

زن الهه آسمان ... (Continued from page 1)

نه تنها در موقعیتی کاملا برابر با مردان قرار داشتند، بلکه همچنین از اهمیت و احترام معنوی بمراتب والاتری از مردان برخوردار بودند. این به دورانی باز میگردد که هنوز مالکیت خصوصی بوجود نیامده بود و جوامع انسانی بصورت اولیه و اشتراکی در کلانها و قبائل متشکل از آنها زندگی میکردند. مورگان جامعه شناس معروف امریکایی، که برای اولین بار نحوه زندگی اقوام سرخ پوستان "ایروکوای" (Iroquois-ایروکوای ها اتحادی ای از 5 قبیله بومی در امریکای شمالی بودند که تا زمان قدم گذاردن مهاجرین اروپایی به این قاره هنوز بشکل بدوی و ماقبل تاریخ، یعنی تحت نظام اشتراکی و مادرتبار زندگی میکردند.) در امریکای شمالی را مورد بررسی خود قرار داد، تاریخ تکنونی بشری را به سه دوره تقسیم کرد. دوران توحش یا بدویت که کمتر از یک میلیون سال یعنی چیزی معادل 99 در صد تاریخ بشری را در بر می گیرد، آغاز آن به دورانی باز می گردد که اولین گروه های انسانی زندگی اجتماعی خود را شروع می کنند. در این دوره انسان عمدتا به کار شکار، ماهیگیری و جمع آوری دانه های گیاهی مشغول بوده است. دوران بربریت با کشف باغداری و کشاورزی اولیه در 8 هزار سال قبل آغاز و تا 2 هزار سال ادامه میابد. این دورانی است که اهلی کردن حیوانات و پیدایش دامداری و پیشرفت کشاورزی و سرانجام جدائی آن دو از هم را در بر می گیرد. و سرانجام عصر تمدن که با جدا شدن صنعت از کشاورزی، پیدایش مالکیت خصوصی، مبادله، پول و سرانجام طبقات اجتماعی، دولت و شهر نشینی آغاز می گردد. دورانی که در آن زنان موقعیت خود را بطور کامل از دست داده و در چهارچوب خانواده پدرسالار به برده مردان تبدیل می گردند. جوامع انسانی در دوران توحش یا (بدویت) و بربریت، مادر تبار و در دوران بعد از آن یعنی در عصر تمدن پدرسالار بوده اند. بنابراین اگر زنان تنها در 6 هزار سال اخیر از تاریخ بشریت است که تحت انقیاد مردان قرار گرفته اند، در دورانی بیش از صدها هزار سال، در موقعیتی اگر نه بالاتر ولی حداقل برابر با مردان بوده اند.

#### چرا زنان از موقعیت قابل احترامی در جامعه برخوردار بوده اند؟

دلایل این امر متفاوت بوده است. از جمله اینکه در این دوران که بشر در مراحل اولیه و ابتدائی تکاملی خود بسر می برده است قویا تحت تاثیر قدرتهای طبیعی بوده و در نتیجه خود را نیز جزئی از طبیعت می دانسته است، و از اینرو حرکات و مکانیزمهای بیولوژیکی خود را نیز از روی الگوهای طبیعی درک و فهم می کرده است. از جمله اینکه عمل بارداری و زایمان زن را همانند بارداری زمین و محصول دادن آن می پنداشته است. از این رو فکر می کرده اند که رحم زن مانند طبیعت جانی است که تخریبی که در آن پاشیده می شود سبز شده، می روید، و سرانجام تبدیل به نوزاد می گردد. انسان در این دوره از نقش مرد در ایجاد نطفه هیچگونه اطلاعی نداشته است و تصور این را هم نمی کرده که نطفه نتیجه آمیزش زن و مرد باشد. بالعکس، کار بستن نطفه را به حیوانات، گیاهان و یا یک موجود جادویی نامعلوم مربوط می کرده است. چنانکه در چین قدیم فکر می کرده اند که زن توسط بزاق اژدها است که

زن الهه آسمان .... (Continued from page 5)

Elizabeth Barber) میگوید:

"ما نمیدانیم کشف بزرگ پیدانیدن رشته های کوتاه بهمیدگر و ایجاد رشته نخهای طولانی تر و محکم تر به چه دورانی باز میگردد. ولی این کشف هر زمان که اتفاق افتاده همچون نقشی که اختراع ماشین بخار در انقلاب صنعتی داشت، راه را بسوی رشته ای بی شمار از روشهایی که باعث صرفه جویی در کار و بهبود امکانات بقا میشد باز نمود. اختراع چنین رشته های نرم و قابل انعطاف، شرط ضروری بافندگی لباس بود. در سطح بسیار اساسی تری، ریسمان می توانست برای بستن و گره زدن اشیاء - مثل گرفتن، نگه داشتن و حمل آنها بکار رود. از اینجا ما به تله برای شکار حیوانات، ریسمان و تور ماهیگیری، کمد و دهنه و گردن بند برای گرفتن و نگهداری و اهلی کردن حیوانات و تورهای حمل اشیاء، دستگیره های نخی برای بلند کردن و حمل آنها و بسته بندیها میرسیم. تازه اگر نخواهیم از بستن اشیاء به یکدیگر با ریسمان و طناب برای تهیه وسایل پیچیده تر مانند اختراع بزرگ و مهم حمل و نقل بر روی آب روی الوارهای بهم بسته شده با طناب سخن بگوئیم. برای مثال تور ماهی گیری چنان وسیله موثری بود که حتی امروزه استفاده از آنها برای ماهیگیری در آبهای آزاد اغلب غیر قانونی می باشد. تازه ورزشکاران توراندازی را نوعی ورزش بحساب نمی آورند، و گرنه دیگر اثری از ماهی باقی نمی ماند. درواقع ریسمان ساده، در رام کردن جهان در دست انسان چنان نقش پر قدرتی داشت که گاهی بنظر می آید که حکم سلاح نامرئی را داشته است که فتح زمین در دست انسان ابتدا توسط آن انجام گرفته است، چیزی که انسان را قادر ساخته است در مرحله بالائی کهن سنگی به هر گوشه ای از کره زمین راه پیدا کند. چنانکه ما میتوانیم از آن بعنوان "انقلاب ریسمان" یاد کنیم." 5

همینطور بود سبب بافی که در حمل و نگهداری مواد و حیوانات نقش مهمی داشته است، و نوآوری آنرا باید به زنان نسبت داد. مهمتر از همه اینها، اختراع کشاورزی است که این نیز کار زنان بوده و منبع غذایی جدید و قابل اتکای دیگری را در دسترس انسان قرار میداده است. در این مورد نیز این زنان بوده اند که در اشتغال خود به کار جمع آوری دانه های گیاهی و در آوردن ریشه های گیاهان از زمین به خاصیت دانه ها، کاشتن آنها و استفاده از گیاهانی که از آنها می روئیده اند، و سرانجام استفاده از زمین برای کشاورزی پی می برند و با اینکار گام عظیمی در رشد بارآوری تولید و پیشرفت بشریت به جلو برمی دارند. کشاورزی، بخصوص در مرحله کمی پیشرفته ترش بنیان تمدن های بزرگ مادر سالاری را در يك دوره مهم تاریخی پی ریزی میکند. بعلاوه، نباید نقش زنان در پزشکی را که بجهت سر و کار داشتن شان با گیاهان، بتدریج به خواص ترکیبات آنها پی میبرند، فراموش کرد. در همه این کارها، تقریباً مردها هیچگونه دخالتی نداشته اند. آنها صرفاً به کار شکار، ماهیگیری و جنگ و ساختن اسلحه، که از لحاظ تولیدی، نقش بمراتب کمتری از اشتغالات مربوط به زنان در تهیه مایحتاج زندگی داشته اند، مشغول بوده اند. اهمیت و نقش زنان را در تولید مایحتاج انسانی می توان در یکی از گزارش های مذهبی در مورد بومیان "اورینکو" مشاهده نمود.

آنها به یکی از هیئت های مذهبی می گویند:

"وقتی که زنها ذرت را میکاردند از ساقه آن دو تا سه تاگوش (خوشه) بوجود می آید؛ وقتیکه "مانیاک" (Manioc) می کارند گیاه دو سه تا ریشه میدهد؛ و به این ترتیب هر چیزی در دست آنها چند برابر میشود. چرا؟ برای اینکه زنها میدانند چطور بچه بزایند، و چطور ذرت بکارند، و کاری کنند که ذرتها جوانه بزنند. پس بگذار که آنها این چیزها را بکارند؛ ما آنقدر که آنها میدانند سر از این کارها در نمی آوریم. 6

و بعد به کوزه گری و سفالگری می رسیم که لازمه

آن، قابلیت کنترل آتش و اطلاع از تغییرات شیمیایی بوده است که در جریان تغییر مواد خام به کوزه گلی رخ می داده است. این کار از نظر انسان آنزمان چنان کار پیچیده و معجزه آسائی بوده که انجام آن در نظر وی تنها از طریق سحر و جادو امکان پذیر بوده است. با اینحال آنچه که از نظر مردان تنها از طریق سحر و جادو ممکن پذیر بوده است برای زنان از طریق کسب درجه معینی از اطلاعات علمی در مورد کیفیات مواد خام و تغییر شیمیایی آنها به مدد آتش، و اطلاعات فنی مربوطه، برای تغییر شکل آنها به صورت و کیفیت دلخواه در جریان این تغییر، عملی بوده است. "چیلده" (Childe) در مورد کوزه گری اینطور میگوید:

"کوزه گری شاید یکی از اولیه ترین بهره برداری های انسان از تغییرات شیمیایی در مواد باشد... جوهر صنعت کوزه گری در اینست که از طریق آن میتوان تکه ای از خاک رس را به شکل مطلوب در آورد و بعد با حرارت دادن آن (تا بالای 600 درجه سانتیگراد) به شکل مزبور حالت دائمی داد. چنین تغییری در واقعیت ماده، در نظر انسان اولیه باید نوعی جادو در تغییر و تبدیل گل به سنگ... جلوه کند... در جریان حرارت دادن گل رسنه تنها استحکام فیزیکی آن بلکه، رنگ آن هم عوض میشد... 7 در نظر آنها اینکار نوعی خلقت بود، کار مرموز زنان، که در جریان آن هیچ مردی حق حضور نداشت همین که زنی کوزه جدیدی را می ساخت، آنرا همچون "مخلوقی تازه"، برای تحسین دیگران، روی دست بالا برده و به همه نشان میداد. و بعد، پس از خشک کردن آن در آفتاب، وسیله کارش را بآن میزد تا صدای آنرا درآورد. این صدای مخلوق جدید بود که حرف می زد. وقتی که آنرا در کوره می گذاشت، در کنار آن مقداری غذا قرار میداد. اگر کوزه در آتش ترک بر می داشت و این وقتی بود که در آن بیش از اندازه ریگ و شن وجود داشت، صدای بلندی که از آن بر میخاست در نظرآنان صدای گریه مخلوق جدید بود که از آتش فرار میکرد." 8

جادوگری زنان، تنها به کوزه گری خلاصه نمی شد، انسانهای بدوی، هر چیز عجیبی را که با دانش پائین خود، سر از آن در نمی آوردند به جادو نسبت میدادند. از آنجمله بود کار پزشکی که بعنوان بخشی از جادوگری به زنان اختصاص داشت. تماس دائمی زنان با گیاهان بخاطر اشتغال شان به کشاورزی و جمع آوری دانه های گیاهی، و استفاده و کاربرد این مواد در آشپزی و غذای کودکان، باعث پی بردن تدریجی آنان به خواص ویژه گیاهان و خواص ناشی از ترکیب آنها می شد، و این به نوبه خود، آنها را به درمان کنندگان دردها و بیماریها از طریق داروهای گیاهی تبدیل می نمود. طبیعی بود در نظر بومیان که هنوز از نقش بیماری در مرگ فرد اطلاع نداشتند، و این نوع مرگ را تنها نتیجه جادو و چشم زخم دیگران می پنداشتند، درمان بیمار تنها از عهده جادوگری بر می آمد که قادر بود جادوی دشمن را خنثی نموده و بیمار را نجات دهد. بنابراین، جادوگری زنان در همه رشته ها، در عین آلودگی آن به خرافات و تصورات واهی، بطور ضمنی در بردارنده کلیه دانش هائی بود که تا آنزمان انسان در اختیار خود داشت. این دانش بخاطر تقسیم کار جنسی و نقشی که از این طریق در تولید نصیب زنان می شد در اختیار آنان قرار داشت. باین ترتیب زنان، این جادوگران پر تلاش و با هوش، در واقع دانشمندان و صنعت گران عصر خود بودند که کاروان بشریت را به مدد دانش علمی و فنی خود به پیش می بردند. این نه تنها در مورد کوزه گری و پزشکی، بلکه در مورد همه موارد دیگر نیز صادق بود. برای انسان آن دوره هر یک از اختراعات مزبور، به بیان امروز، نقش اختراع علمی و فنی عظیمی را داشت که بدینال خود تحولات و تغییرات بزرگی را در زندگی بوجود میآورد، و در همه این تحولات این زنان بودند که نقش درجه اول را ایفا می کردند. نقشی که با تحول جامعه مادر تبار به جامعه پدر سالار نصیب مردان

می شود. نقش خلاقه زنان تنها به موارد بالا محدود نمی شده است. در هنر سرامیک نیز این زنان بوده اند که بعنوان مخترع، در آن سرآمد بوده اند. اصولاً، هنر تزئینی که برای اولین بار در لباس دوزی، سبب بافی و کوزه گری بکار رفت از ابتکارات زنان بوده است. بعلاوه، دباغی و کار با چرم، بافندگی و سبب بافی نیز همه از اختراعات زنان بوده اند. طرح های تزئینی روی سرامیک، نقش و نگارهای روی کوزه ها و وسایل و ظروف گلی، طرحهای بکار رفته در سبب سازی و تهیه لباس، همگی از هنرها و صنایع اولیه بشر بوده اند که به همت زنان بوجود آمده و برای تکامل به نسلهای بعدی سپرده شده اند. امروزه ممکن است هر يك از این اختراعات به نظر ما امر معمول و بی اهمیتی جلوه کنند. در حالیکه هر کدام از آنها در زمان خود موجد تحولات و پیشرفت های بزرگی در شئون مختلف زندگی انسانهای اولیه بوده اند. زنان در معماری و ساختن انبار مواد غذایی و بعد خانه های مسکونی نیز پیشگام بوده اند. بطوری که پیدایش و تکامل معماری نیز، حد اقل تا زمانیکه در عصر پدرسالاری مردان عهده دار آن میشوند، از ابتکارات و هنرهای زنان بوده است. در روایات قدیمی مذهب یهود، که مربوط به آغاز عصر پدرسالاری است، هنوز از زنان بعنوان سازندگان شهرها یاد می شود. چنانکه در تورات آمده است که "سارا" زن ابراهیم پیغمبر "بن هورون" (Ben-Horon سفلی و "اوزن شراح" (Uzzen-Sherah) "بن هورن" فعلی را ساخت 9

در میان قبایل "زونی" (Zuni)، هنوز هم مردان با فراهم کردن الوار تنها کمک-کار زنان در خانه سازی قلمداد می شوند؛ در میان "هوپی" ها (Hopis) هنوز تمام کار توسط زنان انجام می پذیرد. 10 در میان بومیان امریکا نیز خانه سازی توسط زنان انجام می گرفته است، چنانکه یکی از کشیش های مسیحی در گزارش خود از زندگی سرخپوستان امریکا اظهار می دارد که خانه های آنها توسط تنها زنان بر پا شده و "هیچ مردی تابحال در برپائی هیچ خانه ای شرکت نداشته است." 11

در مواردی هم که خانه های جمعی بومیان توسط زنان و مردان هر دو ساخته می شده، معمولاً مردان کار های سنگین مثل بر پا کردن چهارچوب خانه را انجام میداده اند و زنان بقیه آنرا. 12 خانه های بومیان در مصر با خانه هائی که در سرتاسر افریقا توسط زنان ساخته میشدند همینطور هستند. حتی هنوز هم قسمت اعظم کار این خانه ها توسط زنان انجام می گیرد. 13

حتی در ساختن معابد قدیمی نیز زنان نقش داشته اند.

در یکی از این معابد The Heron of Alyotte که بعد از ساختمان های مصری و بابلی، از جمله پر عظمت ترین ساختمانها هستند، حک شده است که قسمت اعظم آن توسط زنان ساخته شده است. 14

■■■

- 1- Amaury de Riencourt, Sex and Power in History, p. 30
- 2- اولین رید، "انسان در عصر توحش"، ترجمه - محمود عنایت، صفحه 19,2
- 3- Bronislaw Malinowski, "the Sexual Life of Savages", p. 520, 1929.
- 4- Campbell, Oriental Mythology, Matriarchal Civilization of Harapa in India, "Ramakrishna. In Sex and Power in History, Amaury de Riencourt, p. 165, (1974).
- 5- Elizabeth Wayland Barber, "Women's Work: the First 20,000 years, Women, Cloth, & Society in early Times", p. 54.
- 6- J. Gumila, El Orinoco ilustrado (1745), ii. P. 274-5. In "The Mystic Rose", vol. 1. p.62, Crawley Ernest.
- 7- Childe, V. Gordon. "Man Males Himself", pp. 26-79. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.
- 8- Gorge Thomson, Studies in Ancient Greek Society, vol. 11, p. 48. In Evelyn Reed, Women's Evolution, p. 119.

## جمهوری اسلامی

### و کم وزنی در کوبا



کوبایی ها از دهه ۱۹۹۰ به عنوان يك دوران وحشتناك قحطي یاد میکنند اما محققان دریافته اند که کاهش وزن حاصل از این بحران در میان شمار زیادی از کوبایی ها به کاهش مرگ و میرهای ناشی از بیماری های قلبی عروقی و دیابت در آنان کمک کرده است.

به گزارش خبرگزاری رویترز از هاوانا، گروهی از "دانشکده بهداشت عمومی جانزهایپکینز دانشگاه لویولا" در کوبا، این بحران را که با سرنگونی اتحاد جماهیر شوروی سابق آغاز شد، بررسی کردند. در آن زمان اقتصاد کوبا در عرض چهار سال ۴۰ درصد سقوط کرد.

در حالیکه دریافت کالری کوبایی ها کاهش یافته بود، کمبود سوخت نیز در آن زمان باعث شد که این افراد خودروهای خود را کنار گذاشته و برای تردد از دوچرخه های ساخت چین استفاده کنند.

بر اساس این مطالعه که در شماره هفته گذشته "مجله آمریکایی اپیدمیولوژی" منتشر شده است، نتیجه آن موجب کاهش چاقی و شمار تلفات ناشی از دیابت و بیماری عروق کرونر قلب و سکنه مغزی شد.

در فاصله زمانی میان سال های ۱۹۹۷ و ۲۰۰۲، شمار مرگ و میرهای کوبایی ها بر اثر ابتلا به دیابت ۵۱ درصد، بیماری قلبی ۳۵ درصد و سکنه مغزی ۲۰ درصد کاهش یافت.

موافقان گفتند، بحران اقتصادی از سال ۱۹۸۹ تا، ۲۰۰۰ برای بررسی تاثیر کاهش وزن در میان شمار زیاد جمعیت يك کشور به دلیل کاهش های بی وقفه مصرف کالری و افزایش فعالیت فیزیکی يك فرصت منحصر به فرد بود.

دکتر "مانوئل فرانکو" يك نامزد دکترا در "بخش اپیدمیولوژی بهداشت عمومی دانشکده جانز هایپکینز" گفت، این اولین و احتمالاً تنها تجربه طبیعی زاید شرایط تلخ و ناگواری است که در نتیجه آن کاهش وزن مستمر يك جمعیت به دلیل افزایش فعالیت های فیزیکی و کاهش مصرف کالری تاثیرات چشمگیری بر کاهش دیابت، بیماری های قلبی عروقی و شمار مرگ و میر به هر علتی شده است.

طبق اعلام سازمان غذا و کشاورزی سازمان ملل، يك نفر در روز حداقل به دو هزار و ۲۰۰ تا دو هزار ۳۰۰ کالری نیاز دارد.

یادداشت سردبیر:

اخیراً خبرگزاری جمهوری اسلامی با مخابره گزارش فوق سعی در توجیه فقر و گرسنگی در ایران و شاید هم آماده نمودن افکار عمومی برای مقابله با تحریم های اقتصادی بیشتر غرب نموده است. در حالیکه آنچه که در کوبا در سالهای ۱۹۹۰ اتفاق افتاد با آن چه که در ایران جریان دارد زمین تا آسمان متفاوت است. در کوبا مسئله بر سر مقاومت قهرمانانه یک ملت کوچک در برابر زورگوئی و محاصره اقتصادی یک دولت تجاوزگر و بزرگ (آمریکا) بود، و در ایران سماجت و اصرار یک دولت ارتجاعی و جنایتکار برای توجیه فقر و تداوم عقب افتادگی یک ملت. در آنجا یک ملت برای حفظ استقلال خود و برای آزاد زیستن بود که دواطلبانه گرسنگی را پذیرا می شد و در این جا یک دولت برای تحمیل اجباری گرسنگی به اکثریت فقیر جامعه برای حفظ سلطه یک اقلیت پولدار و ثروتمند است که از مزایای گرسنگی سخن می گوید. ■

# رویکرد ناقص با حقایق تاریخی

## رہائی بھلائی

در شماره هشتم روشنگر مطلبی زیر عنوان " تذکری کوتاه در باب یک نوشته آقای ستوده ...." از قلم دوست عزیز من آقای علی مشرف چاپ شده است . محور بحث نویسنده این است که نظر آقای ستوده در مورد اینکه جنبش مجاهدین اسلامی افغانستان در مخالفت با رفرمهای مربوط به آزادی زنان و دهقانان شکل گرفت ، صایب نبوده است . از آنجا که آقای مشرف در پایان نوشته خویش دیگران را نیز به شرکت در بحث فرا خوانده اند ، من هم خواستم تا نظریات خویش را مطرح نمایم .

آنچه که آقای ستوده فرموده اند البته که شامل تمام جهات حقیقت اوضاع نیست ولی بخش عمده حقیقت را تشکیل می دهد . اما آقای مشرف نیز به نیمه حقیقت چسبیده و بجای آنکه با یک بررسی کامل و حقیقت جویانه مساله مورد نظر را به تحلیل و ارزیابی بگیرند ، در نقش یک روایتگر یکسو نگر و عنود عمل کرده اند . من نه موضعگیری سیاسی نویسنده بلکه روش بررسی ایشان از رویداد های مربوط به برهه ی معین تاریخی کشور را سزاوار نقد می دانم .

می دانیم که هر بحثی اگر بر هنجار های پذیرفته شده استوار نباشد به نتیجه گیری نا درست می انجامد بخصوص اگر راوی یا تحلیلگر بخواهد بدون در نظر داشت جوانب مختلف مساله به قضاوت و اصدار حکم بپردازد قطعاً به خطا خواهد رفت . میرا بودن ذهن از پیشداوری ، ثبوت صحت اسناد و مدارک ، در نظر گرفتن ویژگی ها و شرایط داخلی و خارجی دوره مورد نظر بمثابة مجموعه ی همبسته و مرتبط بهم که در تاثیر گذاری متقابل حوادث معین را به بار می آورند ، از شمار لوازمی اند که هنگام تحلیل و بررسی باید در نظر گرفته شوند .

آقای مشرف به درستی پیکرشته فاکتھای تاریخی را در رابطه به پیامد های کودتای ثور 1357 در افغانستان و عملکرد رژیم به شکل کروئولوژیک یاد آور شده اند ولی تلاش ایشان بر این بوده است تا واقعیات تاریخی را بدون پیوند با جوانب مختلف قضایا در استخدام مدعیات خویش در آورند . نویسنده بر این نکته مصرانه تاکید ورزیده که قیام ها و شورش های ضد رژیم صرف در برابر " ظلم ، زور گویی تجاوز بر جان و مال و ناموس مردم و... " صورت گرفته است . معنای دیگر این برداشت این است که گویا اصلاحات انقلابی ( و بقول ایشان " کذابی و فوق ارتجاعی "!) مطروحه از سوی حاکمیت حزب دموکرتیک خلق افغانستان در جامعه سنتی و مذهب زده هیچگونه واکنش منفی و مخالفتی را بر نیا نگیخته است . یعنی زمینداران بزرگ ، ملاها و خانواده های معروف به اصطلاح روحانی منتفدین و سود خواران شهر وده همه از این اصلاحات بر ضد منافع خود استقبال کرده اند چرا که همه " کذابی و فوق ارتجاعی " بوده است !!

مسلماً مواردی که از سوی وی یاد آوری شده است غیر قابل انکار بوده و گمان نمی رود که کسی (جز عناصر متعصب ، خیره سر و وجدان باخته) بتواند از لغزشها ، اشتباهات ، جنایات و بیداد گری های رژیم دفاع نموده یا آنها را توجیه کند . ولی همان گونه که اشاره رفت یکسو نگری نویسنده می تواند به

کوشش برای محور پای نیروهای چهل و خرافه و شرارت از صحنه تعبیر گردد . استدلال ایشان در این باره که شرایط خاص مبنی بر بلا تکلیفی سیاسی امریکا و پاکستان در قبال رژیم جدید نمی توانست به اسلام سیاسی پاکستانی اجازه مداخله در قضایای افغانستان را بدهد ، خواننده را به گمراهی و انحراف می کشاند . ایشان بجای آنکه واقعیت عینی موجودیت مناد بیان اسلام سیاسی در کشور خود را اعتراف کند به سراغ هموندان ایشان راهی پاکستان می گردد . چی کسی نمی داند که مقلان با او جگیری جنبش چپ مارکسیستی ( ماهواره های شوروی و چین) در افغانستان ، اسلام سیاسی در وجود سازمان جوانان مسلمان و گروه های دیگر نیز سر بر افراشت . چی کسی می تواند فراموش کند که عمل اسلام سیاسی افغانستانی از همان آغاز اعلام موجودیت جنبش خود جوش زنان برای آزادی و تامین حقوق شان این جنبش را هدف ضربات خویش قرار داد. اعمال سبعمانه و دهشت افگانه اسلاميون "خوانی" مانند تیزاب پاشی بروی زنان و دختران دانشگاهی ، تهدید ، لت و کوب و راه اندازی تبلیغات تحریک آمیز و فتنه گرانه علیه ماهیت تحولات فرهنگی در جامعه در سالهای دهه 60 را کسی فراموش نخواهد کرد . پس چگونه میتوان باور نمود که این نیروهای هار از همان فردای کودتای ثور در برابر رژیم جدید که مسلم بود حامل پروگرامهای اصلاحی از جمله حمایت از نهضت زنان و تامین برابری حقوق ایشان است دست به الا شه (بیکار ) نشسته و به تحریک و اغوای مردم نپر داخته باشند؟ آیا اسلاف همین ها نبودند که به رهبری خانواده های معروف روحانی وابسته به استعمار وقت در برابر اصلاحات دوره امانی ایستاده و مردم را به شورش و قیام کشاندند ؟

نویسنده در کروئولوژی مرتبه خویش مدعی شده که نخستین قیام بر ضد رژیم بتاريخ 9 ثور یعنی درروز دوم کودتا در علاقه داری زیروک ولایت پکتیا رویداده است . اگر قرار باشد مینا را بر این قرار دهیم که قیامها همه بر ضد " ظلم ، زور گویی و تجاوز بر جان و مال و ناموس مردم " صورت گرفته چگونه میتوان باور کرد که رژیم دوروزه ( که به تعبیر نویسنده خود مرده به دنیا آمده بود ) ! آنقدر ظلم و زور گویی و تعرض به جان و مال و ناموس مردم کرده باشد ؟ کاش وی مشخص می ساخت که آن " قیام علنی " در اثر چی حادثه ای رویداده است . در مورد بقیه لیست حوادث مساله روشن است ، یعنی اکثرآ پس از اعلام پروگرام سیاسی دولت یا بعد از صدور فرمان های هشتگانه اتفاق افتاده و در آن غیر از تند روی ، خشونت و اعمال نا بخردانه ی عمل دولتی و حزبی ، نقش تحریکات حساب شده فتنه گران مذهبی و عناصر واقشار امتیاز باخته بر جسته و غیر قابل کتمان است . بد نیست یاد آور شوم که در سالهای به اصطلاح " جهاد " گفته ای دهان به دهان می گشت که بر طبق آن کسی از یک قوماندان جهادی پرسیده بود : بالاخره ثمره این همه کشت و کشتار شما چیست ؟ قوماندان گفته بود : بچیم ! اگر ما نمی بودیم حالا مادر کلانت از کورس سواد آموزی فارغ التحصیل شده بود !

( پسر! اگر ما نبودیم حالا مادر بزرگت از دوره سواد آموزی فارغ التحصیل شده بود- باز نویسی متن توسط روشنگر برای خوانندگان فارسی). این حکایت واقعی به خودی خود کافیتست که ماهیت مسایل را به همگان بی پرده سازد .

آنچه مایه شگفتی و حیرت من شد این است که آقای مشرف اصلاحات مطروحه از سوی رژیم را " کذابی و فوق ارتجاعی " خوانده اند . من نمی دانم که معیار ایشان برای چنین تعبیری چیست و در کدام نظریه سیاسی مسایلی چون اصلاحات زمین ، سواد آموزی عمومی ، دفاع از حقوق زنان ، منع سود خواری و دختر فروشی ، کذابی و فوق ارتجاعی خوانده شده است . اگر این ها را ارتجاعی بدانیم لابد بپذیریم که مناسبات فیودالی ، بیسودی ، محرومیت و اسارت زنان و فروش دختران در بدل (قیال) پول و مال گراف خیلی هم مترقی و فوق انقلابی اند !

نویسنده مهر یا شیر بهای دختران را که از سوی دولت جدید 300 افغانی تعیین شده بود ، برخورد کالایی از سوی دولت می داند و چنین وانمود میکند که مردم کابل این تصمیم دولت را بصورت طنز به ارزان شدن دختران تعبیر می کرده اند (منظور نویسنده اصلاحات دولت ترکی است که مهر و مبلغ خرید دختران را به 300 افغانی کاهش داد و بیشتر از آن را ممنوع کرد- روشنگر) . آیا ایشان متوجه نیستند که خود این تعبیرات عمق ذهنیت های زن ستیزانه و کراهت سنتهای آدمفروشانه را نمایش میدهد ؟ آیا معنای آن این نیست که دولت باید می گذاشت که دختران کما کان در بدل تویانه های سنگین (در قبال تویانه های سنگین- تویانه پولیست که داماد قیل از عروسی به خانواده عروس میدهد. روشنگر) بفروش میرفتند تا قدر و قیمت دختر پایین نمی آمد ؟! اگر پایین آوردن مقدار مهر برخورد کالا یی بازن محسوب می گردد نویسنده چگونه یاری معرفی سر چشمه آنها در خود نیافته و تقصیر را بدوش دولتی انداخته که کم از کم چنین برخورد غیر انسانی را به چالش گرفته و در ارکان آن رخنه وارد کرده است ؟ چه انگیزه ای نویسنده را به چنین قضاوت غیر عادلانه واداشته است ؟

راستی رژیمی که به باور نویسنده از همان آغاز کودتا مرده بدنیا آمده باشد، چگونه قادر به این همه " ظلم و زور گویی و تجاوز به مال و جان و ناموس مردم " شده است آن هم در روز دوم تولد خود ؟ چنین تعبیرات شاعرانه چه حقیقتی را روشن می سازد ؟

تصور می کنم در این مختصر نشان داده باشم که نویسنده روی انگیزه خاصی خواسته اند بزعم خودشان یک نقطه روشن و مثبت در کار نامه دولت مورد تنفر خود باقی نگذارند . گویا آن دولت از یک دسته دزدان و رهنزان و آدمخواران وحشی تشکیل شده بود و حامل هیچ ایدیولوژی ، آرمان و اصلاحات سیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی و فرهنگی در جامعه نبود . آیا اشاعه چنین روشی در رابطه به بررسی و تحلیل مسایل تاریخی کشور ترویج ابتدال و بد آموزی در عرصه روشنگری نخواهد بود ؟ امید است آقای مشرف از این تذکرات دوستانه به بر داشت منفی از نیت من نرسند . ■

### روشنگر عزیز، این فراخوان برای دفاع از آزادی بیان در مدارس عمومی انتاریو ست!

شاید مطلع باشید که هیئت مدیره دست کم دو مدرسه کاتولیک، کتاب فیلیپ پولمن به نام پرگار زرین (The Golden Compass and the rest) of his Dark Materials trilogy و بقیه جلد های کتاب سه بخشی او به نام موانتیره را از قفسه کتابخانه های خود و از دسترس خواننده گان شان خارج کرده اند. "مرکز پژوهش انتاریو" نیاز به یاری شما دارد تا بتواند از حقوق کودکان در مورد آزادی، شنیدن و خواندن طیف هر چه وسیع تری از نظریات در مورد مسائل مناقشه آمیز به دفاع برخیزد. لطفاً با صرف دو تا پنج دقیقه از وقت خود ما را یاری کنید.

هیئت مدیره مدرسه هالتون کاتولیک، هیئت مدیره دافرین پیل کاتولیک و،

**Halton Catholic Dufferin Peel Catholic School** و

به نظر می رسد که ما در حال بازگشت به دوران قرون وسطائی تفتیش عقاید هستیم. هیئت مدیره مدرسه ای که با بودجه دولتی می چرخد می گوید که ممنوع کردن کتب کاملاً به نفع دانش آموزان است. کتاب مورد بحث، به نام پرگار زرین نوشته پولمن، برنده مدال کارنگی شده و جزو ده کتاب برتر و یکی از پراهمیت ترین کتاب هائی است که در طی هفتاد سال اخیر نوشته شده اند. با این همه، هیئت مدیره مدرسه مزبور به علت شکایاتی مبنی بر این که پولمن فرديست خدانشناس و کتاب اش بر علیه مسیحیت است، آن را از مجموعه خود حذف و از دسترس دانش آموزان خود خارج کرده است.

تقاضا دارم که با پشتیبانی از موضعگیری قاطع "مرکز پژوهش انتاریو" بر علیه ممنوعیت این کتاب- و هر کتابی- فقط به این علت که در مورد مسئله ای مناقشه انگیز دیدگاهی متفاوت را ارائه می کند، به دفاع از آزادی بیان برخیزید.

ذیلاً بعضی از راه هائی را که می توانید ضمن آن به ما کمک کنید، ذکر کرده ام. فراموش نکنید که هر گونه ابراز انزجار و هرگونه اعتراضی، هرچند کوتاه، حقیقتاً مؤثر خواهد بود. این راهها عبارتند از

1- از طریق ایمیل نامه ای به سر دبیر تورنتو استار

یا سر مقاله ای به آدرس زیر بفرستید :

یا آن را به این شماره فکس کنید: 416-869-

4322 ; [lettertoed@thestar.ca](mailto:lettertoed@thestar.ca) نامه یا

سر مقاله هائی به نشریه های محلی، دانشگاهی و یا

کشوری بفرستید 2- برای تماس گرفتن و ارسال

مطالبات می توانید به وبسایت های همان نشریات

مراجعه کنید.

3- با هیئت مدیره مدرسه هالتون کاتولیک یا هیئت

امناء دافرین پیل کاتولیک تماس بگیرید.

the Halton Catholic School board or

Dufferin Peel Catholic School Board

trustees

<http://w3.dpcsb.org/CEC/About+Us/Trustees.htm>

برای ثبت شکایت هائیان می توانید به هیئت مدیره یا

هیئت امناء این دو مدرسه از طریق ایمیل یا تلفن زیر

تماس بگیرید:

Mr. MacDonald, the superintendent of

curriculum:

905-632-6300, or 1-800-741-8382

x123, and/or [macdonaldr@hcdb.org](mailto:macdonaldr@hcdb.org)

آقای مکدانلد، مدیر برنامه آموزشی:

905-632-6300

مبارزه با خرافات نیازمند شرکت عمومی در این مبارزه است. بی تفاوت نشینید!

# آقایان: سیامک ستوده، مسن زهی و شهرام بدینش



این نامه هم زمان به سه نشریه روشننگر، شهروند و ایران استار و همچنین به پربیننده ترین سایت های چپ فارسی زبان یعنی به ترتیب روزنه و آزادی بیان نیز ارسال می شود در صورت جوابی از هر کدام از این نشریات باز در سایت های مذکور و از جمله سایت خود من بابک بزدی درج خواهد شد.

[www.babakyazdi.com](http://www.babakyazdi.com)  
[babakyazdi@yahoo.com](mailto:babakyazdi@yahoo.com)

فارسی زبانان شهر تورنتو بیشتر از طریق نشریات شهر ارتزاق فکری شده و مهندسی افکار آن ها را این نشریات شکل می دهند. همانطور که در کشور سوئد رادیوها و در لوس آنجلس تلویزیون ها این نقش را به عهده گرفته اند. از این رو بهتر است که نشریات این شهر را کمی بهتر و بیشتر بشناسیم. شهر تورنتو بیش از ده نشریه هفتگی و ماهیانه دارد و حدود همین تعداد هم در ده سال گذشته آمده و رفته اند. بیشتر این نشریات رنگین نامه، آگهی نامه و تعداد اندکی هم واقعا رنگین نامه هستند که بیشتر آنها را طیف راست، سلطنت طلب، نیمه اسلامی، نیمه لیبرال، بی خیال دموکرات و نان به نرخ روز خور می چرخانند. به همین دلیل این مطلب را با آنها کاری نیست، و به ۳ نشریه مهم شهر یعنی روشننگر، شهروند و ایران استار خواهم پرداخت.

## شهروند:

نشریه شهروند نشریه ایست که بیش از پانزده سال است یکی از نشریات و شاید مهمترین نشریه شهر بوده و توانسته است خودش را جا بیندازد. اوایل راست ها آن را چپ می پنداشتند و چپ ها آن را راست. نشریه ای است که گرایشات توده ای اکثریتی دارد و جنبش ملی اسلامی را به خوبی نمایندگی کرده و در فروش دو خرداد به مردم شهر نقش به غایت خوبی بازی کرده است. در اوج برو بیای دو خرداد هر ماه سردمداران این جنبش را به خارج دعوت کرده و مردم را به سخنرانی این پیامبران آزادی اش از قبیل گنجی و نبوی و رفیس دانا و ... مشغول می کرد. باهر عطسه ای از منتظری و یا خاتمی آنها را به عرش اعلا می برد. ولی اعتراضات و اعتصابات کارگری را با نمی دید و با فراموش می کرد و یا در گوشه ای بی رنگ و لعاب مطرح می کرد. در چند سال گذشته سرود انترناسیونال را در گلزار خاوران عامدانه سانسور کرده ولی ده ها صفحه را به گنجی و شیرین عبادی اختصاص داده، انتظاری هم از این نشریه بیش از این نیست چون جنبش خاصی را نمایندگی می کند.

هر چند وقت یکبار هم یکی از آنها از شهروند جدا شده نشریه دیگری با همین مضمون و کمابیش با همین خط می زند و پس از چند صباحی در رقابت با برادر بزرگترش شکست خورده و تعطیل می شود. اسامی آنها را بخواهیم قطار کنیم کم نیستند. یکی از همکاران شهروند که چند سال پیش از شهروند جدا شد در نشست با من مطرح کرد که من می خواهم

نشریه ای را تاسیس کنم که به جز حقیقت چیزی را ننویسد! من در پاسخ به او گفتم که حقیقت چی و کی؟ حقیقت چه جنبش و طبقه ای را؟ و این ظاهرا برایش غیر قابل فهم بود. به او نشان دادم که بیش از یکصد کانال تلویزیونی در این شهر بیشترشان دارند در حقیقت سر مردم را گرم می کنند تا سرمایه و مناسبات سرمایه داری راحت تر به بازتولید خود ادامه دهد. گفتم اکثر نشریات حقیقت را می نویسند و اکثر مدیا حقیقت را می گویند ولی حقیقت جنبش و طبقه ی خود را. در شهر تورنتو حزب و جنبش کمونیست کارگری نزدیک ۳ سال کمپین علیه دادگاه های شریعه را به همراه بیش از ۱۰۰ جریان کانادایی راه انداخت و در نهایت پیروز شد و شهروند حتی یک مورد هم با فعالین این جنبش مصاحبه نکرد و حتی در این مورد هم اگر چیزی نوشت با فلان دو خردادی و توده ای اکثریتی مصاحبه کرد نه با هما ارجمند. در این شهر اگر سگ یک ایرانی در مسابقه ای اول شود. شهروند عکس اش را در صفحه اول خود بزرگ می زند. یکی در فلان مسابقه و یا در فلان مدرسه کمی بهتر و بیشتر از دیگران بوده شهروند در بوق و کرنا می کند، فلانی قهرمان بهمان چیز می شود! ...

از ۱۰۰ صفحه شهروند ۸۰ صفحه آن به قهرمانان دو خردادی، توده ای اکثریتی و اخیرا سلطنت طلب اختصاص دارد و این ها همه حقیقت است ولی حقیقت جنبش راست و دو خردادی و ملی اسلامی. هر وقت هم با به روایت خودش اپوزیسیون مصاحبه می کند در جناح راست داریوش همایون و رضا پهلوی را دارد و در جناح به فکر خودش چپ از فرخ نگهدار شروع کرده و در راه کارگر درجا می زند و چشمش در مورد چپ فراتر از آن نمی تواند بیند!

اینکه مریم نمازی دو سال پیش برای اولین بار جایزه ی سکولاریست سال را از آن خود می کند و نشریاتی مانند گاردین هم مجبور به انعکاس آن می شوند نیز حقیقت است ولی چون ربطی به جنبش آنها ندارد برای شهروند مهم نیست ولی در همان هفته مثلا تیتر شهروند این است که گربه هم سایه براهنی عطسه کرد!

## ایران استار:

هفته نامه ایران استار به نظر من مثل آش شله قلمکار است و کمابیش همه چیز در آن یافت می شود ولی بی نظم است و اگر کسی بخواهد مطلبی را در آن پیدا کند باید تمام روزنامه را بخواند تا مطلب مورد نظر را پیدا کند. شهروند در این مورد حد اقل نظم یک نشریه امروزی و مدرن را داراست. ایران استار هر چند گوشه ای از جنبش ملی اسلامی را گرفته ولی چندان بلند گوی جدی بی برای کسی نشده و زندگی اش را می کند و نشریه ای خنثی شده و کم کم دارد حاشیه ای می شود. امیدوارم به سرنوشت روزنامه ایرانیان دچار نشود.

## روشننگر:

ماهنامه روشننگر اما در این ماه نهمین شماره خود را منتشر کرد. کمتر از یک سال تیراژش از ۵ هزار به بالای بیست هزار رسید. رسالت خود را روشننگری و مذهب ستیزی و مبارزه با خرافات و تبلیغ بی خدایی، آتئیستی و سکولاریستی مطرح کرده است. و در این عرصه نیز فعال و کوشا نیز بوده است. و به همین دلیل جای تبریک و تشکر را دارد. جنبش بی خدایان را تا حدودی انعکاس داده نشانه آن هم مطالبی از جمله "چرا مسلمان نیستم"،

از تسلیمه نسرين و خود من، "چرا مسیحی نیستم" از برتراند راسل و مطالب تحقیقی و با ارزش دیگر و از جمله مطالب خود سیامک ستوده و داوکینز و دیگران است. رک گویی، مذهب ستیزی و خرافه زدایی نشریه چنان بود که در اوایل خیلی ها آن را به حزب کمونیست کارگری منتسب می کردند. شاید چون تا به حال تنها این حزب و جنبش بوده که به طور واقعی بر علیه خرافات و مذهب بطور جدی و سیستماتیک مبارزه و کار کرده است. این نشریه هر چند آگهی هم دارد ولی آگهی نامه نیست، کسی از طریق آن نان نمی خورد. بلکه دست اندرکاران آن با اینکه سعی می کنند از نان خود نزنند ولی بیشتر از جیب مبارک هم خرج می کنند تا نشریه تداوم داشته باشد. انسان های شریفی هستند که بیشتر وقت و زندگی خود را در راه آگاهی دادن، خرافه ستیزی و افشای مذاهب و روشننگری جامعه صرف می کنند. این نشریه خود را به جنبش ضد مذهبی و بی خدایی و سکولاریستی متعلق می داند. کار فنی، صفحه آرایی، پخش، ادیت، مدیریت داخلی و... به جز چاپ این نشریه همه داوطلبانه صورت می گیرد. و فعلا با تنگنای مالی روبرو است. با این همه نشریه ای است دوست داشتنی و خواندنی.

چنین نشریه ای حق دارد از انسان های آگاه و مسؤل و دردمند جامعه طلبکار باشد. از آنها نه تنها نظر بخواهد، برای بهتر کردن اش، برای پربارتر شدن اش و تبلیغ و ترویج آن و برای پخش و نشر آن. اگر روشننگر به بخشی از نیاز جامعه پاسخ گفته حق هم دارد از جامعه بخواهد تا به نیاز آن پاسخ بدهند. و اما از طرف دیگر مردم و جامعه از چنین نشریه ای انتظاری بیشتر دارند. انسانهای مسؤل و آگاه جامعه حق دارند در مورد آن نظر بدهند و تحقیق کنند. انتقاد کنند و از این منظر من نیز که از اولین شماره این نشریه دستی بر آتش آن داشتم نقدی هم نیز به آن دارم.

دقیقا در بحبوحه شروع کار و نشر روشننگر جنبش آتئیستی و بی خدایی ایرانیان وارد مرحله تازه ای شد. عده ای از ایرانیان با اسم و رسم و علنی کردن عکسهای خود در مدیای عمومی کشورهای اروپایی از آلمان گرفته تا انگلیس و اسکانیدیناوی دیگر نه از موضع دفاعی که از موضع تعرضی به اسلام مطرح کردند که ما از اسلام برگشته ایم! و ما دیگر مسلمان نیستیم. جرمی که در اسلام سزایش قتل است! و تا کنون خیلی ها به همین جرم اعدام شده اند. اینها بدون هیچ گونه ترسی از فتوا و تحدید آخوندهای مرتجع و مراجع مرتجع تر آنها در هر کشور ده ها نفر عکس و نام خود را علنی کردند. انعکاس وسیع این جنبش چنان بود که اسلامی ها نیز در خیلی موارد عقب نشینی کردند و به جز چند تهدید (همانطور که در تورنتو در مقابل روشننگر چنین کردند) هیچ غلطی نتوانستند بکنند. و این پیروزی بزرگی برای جنبش آتئیستی و سکولار نه تنها در ایران بلکه در جهان بود. بیش از ۱۵۰ خبرنگار در یک روز مینا احدی را محاصره کرده تا از این اقدام شجاعانه و شهامت بی نظیر این جمع مطلع شوند. پلیس آلمان مجبور شد امنیت مینا احدی رهبر این جنبش را به عهده گرفته و او را تحت محافظت خود قرار دهد. از سی ان ان تا بی بی سی، از گاردین تا رادیو فردا، از صدای آمریکا تا رادیو فرانسه همه مجبور شدند این جنبش را به رسمیت بشناسند و با رهبران مصاحبه کنند. و با گوشه ای از آن را انعکاس دهند.

ماه گذشته مینا احدی در بین ده شخصیت مبارز، سکولار و آتئیستی که کانید سکولاریست سال بودند

جایزه سکولاریست سال را به خود اختصاص داد. این برای جنبش سکولاریستی، آتئیستی و بی خدایان افتخاری را نصیب همه کرد ریچارد داوکینز در بخشی از پیام خود بدین مناسبت میگوید:

"من منتهاست احساس میکنم که کلید دفع تهدید جهانی تروریسم و ظلم اسلامی در غایت امر در بیداری زنان است، و مینا احدی رهبر کاریزماتیکی است که در راه این هدف فعالیت میکند" متن کامل پیام داوکینز در ساتیها و از جمله سایت مینا و روزنه هست که از آوردنش در اینجا خود داری می کنم. داوکینز در پایان پیامش چنین می گوید "بنابراین شجاعت اکس مسلم که بپا خاسته و راه مبارزه با این دین را در پیش گرفته شایسته بیشترین ستایش ها و سپاس های ماست. مینا احدی در صف مقدم این گروه شریف [اکس مسلم] قرار دارد. من به او درود میفرستم و دریافت این جایزه بس شایسته بعنوان سکولاریست سال را به او تبریک می گویم. انعکاس خبر نام مینا احدی به عنوان سکولاریست سال را اکثر رسانه های مهم جهان انعکاس دادند. نشریات و رادیو و تلویزیون های زیادی در سراسر جهان با مینا احدی مصاحبه کرده، تبریک گفته و با این خبر را انعکاس دادند.

طبیعتا از نشریات فارسی زبان راست، توده ای اکثریتی، دو خردادی و حتی چپ سنتی که این جنبش بی خدایی و ضد مذهبی مقدسات آنها را زیر سوال برده بود انتظاری جز سکوت و سر به زیر برف کردن نبود. اما سوال اصلی من این است. آن هم خیلی جدی از روشننگر، من نه به عنوان یک فعال جنبش کمونیستی و کارگری، نه به عنوان فعال جنبش برای آزادی زندانیان سیاسی، نه به عنوان فعال عرصه پناهندگی و زنان و کودکان و ... بلکه به عنوان یک فعال جنبش و عرصه بی خدایی و سکولاریستی و یک نفر انسانی که از منجلااب اسلام بیرون آمده و افتخار همکاری با روشننگر هم دارم سوال می کنم که آیا نشریه روشننگر که به درست ادعای ضد مذهبی، بی خدایی و سکولاریستی دارد در این مورد چه چیزی را انعکاس داد؟ البته در اوایل یکی دو مورد سر و ته بریده اگر نگویم سانسور شده اشاره های کوچکی به جنبش اکس مسلم کرد. خیلی ها انتظار داشتند اولین نشریه ای که به مینا احدی تبریک می گوید روشننگر باشد. شاید انتظار بی جایی بود. ولی جای آن نبود که اگر با مینا احدی مصاحبه نمی کرد، اگر به ایشان تبریکی نمی گفت حد اقل در یک جمله خبر واقعه را منتشر می کرد که مثلا "مینا احدی جایزه سکولاریست سال را از آن خود کرد!" آیا ترس روشننگر این بود که باز هم آن را به حزب کمونیست کارگری منتسب کنند؟ آیا ریچارد داوکینز هم منتسب به حزب کمونیست کارگری بود؟

البته خیلی ها پاسخ شان این است که حزب کمونیست کارگری تلویزیون ۲۴ ساخته دارد، نشریات و سایت های متعددی دارد و خودش به قدر کافی این کار را کرده است! آیا پاسخ روشننگر هم همین است؟

خیلی ها می گویند حزب کمونیست کارگری نخود هر آشی هست از مسافل کارگری گرفته تا پناهندگی، تا زنان، تا کودکان، تا علیه سنگسار و اعدام، تا جنبش دانشجویی و جوانان و ... و شما فقط به یک عرصه بچسبید! آیا پاسخ روشننگر هم همین است؟

البته من باید اذعان دارم که این حزب علیرغم همه نقاط ضعف و قوتش نه تنها در جنبش کارگری

*بنیادهای مسیحیت ... (Continued from page 1)*

گر بود که یک فرقه او را قهرمان یا مرشد خود می دانست، اهمیت شخص او با رشد فرقه مزبور می بایست افزایش می یافت. اکنون هاله ای از افسانه ها حول این شخص شروع به شکل گرفتن کرد، مؤمنان دو آتشه شروع به این کردند که هر چه دلشان می خواست که مرشدشان گفته باشد، در تار و پود این هاله ببافند. هر چه بر عمر این جریان آرمانی کردن اضافه می شد، جریان های موجود در درون این فرقه بیشتر سعی کردند آن خصیصه هائی را که در نظرشان گرامی بود به تصویر موجود بیفزایند، به این منظور که اقتدار مسیح را به این چیزها ببخشند. تصویر مسیح، آن گونه که در افسانه ها ترسیم شده بود، و ابتدا دهن به دهن می گشت و سپس به نوشته در آمد، بیش از پیش تبدیل به تصویر یک ابر انسان، تبدیل به مظهر تمام آرمان هائی شد که این فرقه جدید در ذهن خود پرورانده بود. اما این تصویر در این فرایند دچار تناقضی روز افزون شد چرا که خصوصیات چندگانه آن دیگر با هم نمی خواند.

هنگامی که این فرقه از تشکلی استوار برخوردار و تبدیل به کلیسائی فراگیر شد که یک گرایش معین بر آن تسلط یافته بود، یکی از وظایفش تشکیل مجموعه متونی ثابت، فهرستی از نوشته های نخستین مسیحی بود که آن را اصیل می شناخت. این مجموعه طبیعتاً شامل آثاری می شد که با گرایش مسلط هم خوانی داشت. تمام انجیل ها و دیگر نوشته هائی که تصویری دیگر گونه از مسیح به دست می دادند به عنوان چیزهائی "کفرآمیز"، قلابی، جعلی که نمی توان کاملاً به آنها اطمینان کرد نفی شدند. این نوشته ها دیگر توزیع نمی شدند، در واقع تا آنجا که ممکن بود ممنوعه اعلام شده و نسخه های آنها نابود شدند. به همین جهت تعداد معدودی از این نسخه ها بدست ما رسیده اند. آثاری که جزو این مجموعه پذیرفته شدند سپس "ویرایش" شدند تا در حد امکان هم خوانی داشته باشند. اما خوشبختانه این کار چنان سطحی انجام شد که رد پاهای اولیه، توصیف ای ناهم خوانی، این جا و آن جا دیده می شوند و مسیر این تحول را بر ملا می کنند.

کلیسا به هدف اش که یک دست کردن عقاید در درون خود بود نرسید و نمی توانست هم برسد. تحول روابط اجتماعی پیوسته انواع و اقسام نظریات و حرکت های نوینی را در کلیسا پدید می آورد. و به برکت تضادهائی که در تصویری از مسیح که کلیسا آن را به رسمیت شناخته بود به رغم همه ویرایش ها و تصفیه ها باقی مانده بودند، این گرایش های متنوع همیشه می توانستند چیزی را در آن تصویر پیدا کنند که می شد به عنوان تکیه گاه مورد استفاده قرار داد. به این ترتیب نبرد تضادهای اجتماعی در چارچوب کلیسای مسیحی به صورت مجادله ای محض بر سر تفسیر کلمات مسیح آغاز به خودنمایی کرد، و تاریخ نویسان سطحی نگر فکر می کنند که تمام جنگهای بزرگ (و غالباً خونین) که در قلمرو مسیحیت زیر پرچم مذهب به راه افتاده اند چیزی جز جنگ بر سر کلمات نبوده اند- که خود جز نشانه ای تآثر انگیز از حماقت بشر نیست. اما هر جا که یک پدیده توده ای اجتماعی به سطح حماقت محض انسان هائی که در آن شرکت دارند تنزل می یابد، این حماقت فرضی تنها نشان دهنده ناتوانی منفذ و مشاهده کننده ای است که نتوانسته است تفکر خود را با آن چه که به نظرش عجیب و غریب می آمده است هم سو کند و ته وتوی شرایط مادی و نیروهائی را که در بطن آن نهفته اند در بیورد. این یک قاعده است که هر وقت که فرقه های مختلف مسیحی به جان هم می افتاده اند منافع حقیقی آن ها بوده است که با هم بر سر تفسیر سخنان مسیح در ستیز بوده است.

درست است که با پاکرقتن شیوه های نوین تفکر و با به محاق افتادن شیوه تفکر کشیشی، ستیز بر سر نحوه ادراک مسیح اهمیت خود را بیش از پیش از دست داده و به مو از ماست کشیدن محض از سوی الهیون



احمد خزاعی

تبدیل شده است، که درست برای این پول می گیرند که شیوه تفکر آخوندی را تا آنجا که می شود زنده نگهدارند. این ها، البته، در اداء پولی که می گیرند باید کاری بکنند.

نقد متاخر انجیل، که روش های پژوهش تاریخی و تحلیل منابع رادر مورد نوشته های انجیلی به کار می بندد، به جدال بر سر شخصیت مسیح چرخشی تازه داده است. تصویر سنتی مسیح را متزلزل کرده است؛ اما از آنجا که این کار، عمدتاً ، از سوی الهیون صورت گرفته، از موضعی که نخست توسط برونو بائر\* و سپس توسط دیگران، و بخصوص توسط آ. کالتف\*، اتخاذ شده کوتاه آمده است. این موضعی بود حاکی از این که با توجه به وضعیت منابع، هیچ دریافت نوینی از مسیح را نمی توان ارائه داد. نقد نوین انجیل، جستجو برای دست یافتن به چنین دریافت نوینی را دنبال می کند، و همواره به همان نتیجه ای می رسد که تمامی قلمرو مسیحیت در قرون پیشین به آن رسیده بود: هر یک از الهیون آرمان ها و روحیات خود را در تصویر مسیح ترسیم می کرد. توصیف های قرن بیستم، مثل توصیف های قرن دوم از مسیح، نه آن چه را که مسیح حقیقتاً آموزش می داد، بلکه آن چه را که سازندگان این توصیف ها می خوانند که مسیح آموزش داده باشد، نشان می دهند.

کالتف نیز بینانه بر این خیالپردازها انگشت میگذارد:

"از دیدگاه الهیات اجتماعی ادراک مسیح متعالی ترین بیان هر نیروی فعال اجتماعی و اخلاقی در هر دوران است؛ و در تبدلالتی که این ادراک مدام از سر گذرانده است، در رنگ باختن خصیصه های کهنه اش و جلا یافتنش با رنگ های نو، ظریف ترین ابزار را برای اندازه گیری تحولات حاصله در زندگی معاصر در دست داریم-- از اوج آرمان های معنویت گرفته تا اعماق مادی ترین کنش هایش. این تصویر از مسیح گاه خط و خطوط متفکری یونانی را دارد، گاه خط و خطوط تفکر امپراطور روم را و گاه خط و خطوط تفکر ارباب فئودال را در یک روستا، استاد کار صنف، روستائی زجر کشیده و یا خط و خطوط تفکر شهروند آزاد را. و این خصیصه ها همواره حقیقی اند، همواره زنده و جان داراند، مادامی که الهیون مکتبی بر عهده نگیرند ثابت کنند که فقط فقط خصیصه های دوران خودشان خصیه های مسیحی هستند که در انجیل ها مذکور است. دست بالا یش این است که این خصیصه ها از این واقعیت ظاهری تاریخی بخود می گیرد که هنگامی که جامعه مسیحی رو به گسترش یافتن و شکل

گرفتن بود و اگرترین و حتی متناقض ترین نیروها با یک دیگر همکاری داشتند، و هر کدامشان با نیروهائی که امروز دست اندر کارند شباهت هائی داشتند. تصویری که ما از مسیح در دست داریم در نگاه نخست بسیار متناقض می نماید. اما هنوز هم برخی از خصیصه های قدیس قدیمی یا پادشاه آسمانی، یا حتی رهبر کارگری را در بر دارد. اما این فقط بیان تضادهای درونی زمان ماست که با این تضادها عجین است." و بیشتر گفته است:

"اکثر نمایندگان الهیات مدرن قیچی ها را بنا بر روشی انتقادی که محبوب داوود اشتراوس است روی منتخبات مزبور بکار می برند: بخش اسطوره ای انجیل ها چیده شده و دور انداخته می شود، و ان چه باقی می ماند گمان می رود که هسته تاریخی آن باشد. اما سرانجام حتی همین هسته تاریخی هم در دست های الهیون ناگزیر است خیلی لاغر از آب در آید... نام مسیح، درغیاب هرگونه دقت تاریخی، برای الهیون پروتستان تبدیل به بشکه ای تو خالی شده است که هر مثالی افکار خود را در آن میریزد. یکی مسیح را هوادار خیلی امروزی اسپینوزا می کند، دیگری از او یک سوسیالیست می سازد، و در همان حال الهیات رسمی حرفه ای بالطبع به او در پرتو مذهبی دولت مدرن می نگرد. این اواخر رسم شده است که مسیح را بیش از پیش به عنوان نماینده تمام آن کوشش هائی که امروزه مدعی داشتن جایگاهی طراز نخست در الهیات پروس بزرگ هستند

جا بزنند." [10] پس هیچ جای تعجب نیست که به اصطلاح تاریخ نگاری دنیوی گرا (سکولار) چندان نیازی به پژوهش در باره سرچشمه های مسیحیت نمی بیند اگر که از این دیدگاه شروع شود که مسیحیت آفریده یک شخص واحد بوده است. اگر این نظر درست می بود ما می توانستیم مطالعه در باره پیدایش مسیحیت را ول کنیم و توصیف آن را به متالهان شاعر مسلک خودمان واگذار کنیم. اما به محض این که به مذهبی جهانی فکر می کنیم که نه محصول یک ابرشخص تک و تنها بلکه محصول یک جامعه است موضوع فرق میکند. اوضاع و احوال اجتماعی در زمان پیدایش مسیحیت کاملاً شناخته شده و معلوم اند. وخصلت اجتماعی مسیحیت آغازین را تا اندازه ای به دقت میتوان از روی نوشته های متعلق به مسیحیت نخستین مطالعه کرد.

ارزش تاریخی انجیل ها و اعمال رسولان را، به طور قطع، نمی توان هیچ بالاتر از اشعار هومر یا ترانه



**نیپولونگ\*** شمرد. این نوشته ها ممکنست به شخصیت های تاریخی بپردازند اما اعمال آنها با چنان دخل و تصرف شاعرانه ای روایت شده اند که غیر ممکنست چیزی شبیه به توصیفی تاریخی را از این شخصیت ها به دست آورد، بگذریم از این که این شخصیت ها چنان با موجودات افسانه ای در آمیخته شده اند که بر مبنای این داستان ها به تنهائی، هرگز نمی توان تعیین کرد که کدام یک از این شخصیت ها تاریخی اند و کدام یک خیالی. اگر ما در باره آتیلا\* جز آنچه که **ترانه نیپولونگ** به ما می گوید نمی دانستیم، ناچار بودیم درباره او، هم چنان که در باره مسیح، بگوئیم که ما حتی به طور قطع نمی دانیم که چنین شخصی آیا هرگز در جهان وجود داشته است یا خیر، و آیا او همانند دیگران\* شخصیتی اسطوره ایست یا خیر.

اما چنین روایت های شاعرانه ای برای فهم اوضاع و احوال اجتماعی ای که این شخصیت ها در آن پیدایش یافته اند، و بازتابی راستین را از آن بدست داده اند فوق العاده با ارزشند، صرفنظر از این که مؤلفان آنها تک تک واقعیت ها و شخصیت های منفرد را تا چه اندازه آزادانه آفریده باشند. دانسته نیست که داستان جنگ **تروا\*** و قهرمانانش تا چه اندازه مبنای تاریخی دارند، و شاید هرگز دانسته نشود. اما در باره سرشت اوضاع و احوال در **دوران پهلوانی** دو منبع تاریخی دست اول را به صورت **ایلیاد** و **اودیسه** در دست داریم.

آفریده های شاعرانه برای درک یک دوران غالباً بسیار مهم تر از دقیق ترین روایت های تاریخی اند. زیرا روایت های مزبور صرفاً چیزهای شخصی، خیره کننده، غیر عادی، را بیان می کنند که از کم ترین تأثیر تاریخی پایدار برخوردارند؛ آفریده های شاعرانه اما نگاهی به درون زندگی روزانه و زحمتکشی توده ها را در دسترس ما می گذارند، که همیشه و پیوسته تأثیر می گذارد و پایدارترین تأثیر را بر جامعه دارد، اما تاریخدان به آن بی توجه است زیرا به نظر او کاملاً معلوم و شناخته شده می آیند. به این ترتیب رمان های بالزاک برای ما یکی از مهم ترین منابع تاریخی در مورد زندگی اجتماعی در نخستین دهه های قرن نوزدهم فرانسه هستند.

به همین ترتیب، از انجیل ها و اعمال رسولان هیچ چیز متیقنی را در باره زندگی و مرام مسیح نمیتوانیم بیاموزیم، اما چیزهای بسیار با ارزشی را در باره سرشت اجتماعی، آرمانها و آرزوهای جوامع نخستین مسیحی می آموزیم. هنگامی که نقد انجیل لایه های مختلفی را که در این نوشته ها یکی روی دیگری قرار گرفته اند آشکار می کند، به ما توانائی می بخشد که تحولات این جوامع را، دست کم تا اندازه معینی، پیگیری کنیم. در همان حال، منابع پدید آمده از سوی "مشركان" و یهودیان به ما امکان می دهد که در باره نیروهای محرکه اجتماعی ای که در همان زمان بر مسیحیت آغازین عمل می کردند و بر آن تأثیر می گذاشتند، به ژرف نگری به پردازیم. به این ترتیب می توانیم آن را به منزله محصول زمان خودش ببینیم و درک کنیم، و این مبنای هر گونه شناخت تاریخی است. افراد نیز می توانند بر جامعه تأثیر بگذارند، و به تصویر کشیدن چهره افراد بر جسته برای به دست دادن تصویری کامل از زمانه آن ها ضرورتی است بنیادی. اما تأثیر آنها، در مقیاس دوران های تاریخی، گذرا است، تنها آذنی بیرونی است که در نخستین نگاه توجه را جلب می کند اما در باره پی ها و بنیادهای آن ساختمان چیزی نمی گوید. اما این پی ها و بنیادها هستند که سرشت آن ساختمان و پاینده گی اش را تعیین می کنند. اگر این بنیادها را بتوانیم عریان کنیم، مهمترین نقش را در فهم کل این ساختمان ایفا کرده ایم. ■

\*Iliad \*Bruno Bauer \*Kalthoff A.  
\*Josephus David Strauss  
\*Odyssey \*Tacitus \*Nibelungenlie

(Continued from page 8) ... سیامک ستوده ...

بیشترین نیرو را گذاشته و سعی کرده با کمپین ها، تلویزیون، سایتها و آکسیون و تظاهرات و ... مدافع اول کارگران و حقوق آنها باشد و برای برپایی حکومت کارگری اولین حزب جدی این عرصه است، بلکه در عرصه های دیگر که در بالا اشاره شد نیز سعی کرده دوم نشود و این گویا گناه این حزب است.

می دانم که نشریه شهروند ممکن است این نامه را چاپ کند ولی مطمئن هستم جوابی برای آن ندارد. اما انتظارم از نشریه روشننگر جوابی در خور است. ایران استار را هم به عهده خودش می گذارم.

بابک یزدی ۱۲ نوامبر ۲۰۰۷

با تشکر از آقای بابک یزدی

به خاطر نامه ای که برای من نوشته و از عدم درج خبر مربوط به خانم مینا احدی در شماره 9 روشننگر انتقاد کرده اند، انتقاد ایشان را وارد دانسته و برای جبران امر، خبر مزبور را در این شماره درج می نمایم. اما در مورد اینکه ما تاکنون به قدر کافی در مورد فعالیت های ایشان و سازمان اکس مسلم مطلب و گزارش ننوشته ایم فکر نمی کنم که انتقاد درستی باشد. چرا که ما تاکنون در چهار شماره از 9 شماره روشننگر (در شماره های 3، 4، 6 و 8 با تیترهای "من از مذهب روی برگردانده ام"، "کنفرانس بر علیه تدریس مذهب در مدارس اروپا"، "تشکیل سازمان اکس مسلم در بریتانیا"، "گسترش گروه های اکس مسلم در اروپا") بیانیه یا گزارشی از فعالیت های ایشان را بچاپ رسانده ایم و در شماره 9 نیز از حضور ایشان در جلسه لارنس ویلکس کاریکاتوریست سوئدی نام برده ایم که با توجه به حجم محدود نشریه فکر نمیکنم فضای کمی را به گزارش فعالیت های یک فرد و سازمان اختصاص داده باشیم. ■

سیامک ستوده

## من ضد انقلابم!



شهری از: عمران صلاهی

من ضد انقلابم  
من عاشق ارادل و اوباشم  
من دوستدار اشترارم  
من جانپان و راهزنان را  
بسیار دوست دارم  
مُردور و سرسپرده ی بیگانه ام  
م «حیدر» من دوستدارِ خائنِ بالفطره،  
وقتی

حیدر عموغلی خدا نشناس  
در گنبد امام رضا برق می کشد  
من کیف می کنم  
وقتی جنابعالی  
از انقلاب

معنای دیگری داری

من ضد انقلابم، آری!

ستا رخان

این لاتِ کوچه گردِ یکه بزَن را  
بسیار دوست دارم  
اما ز شیخ نوری  
این مرد انقلابی  
این چهره ی مبارز  
ببزارم

من دوستدارِ روزبه خانتم  
با حرف های خائنه ی گُلسرخِ

من عشق می کنم

آری، انگار اینجور است!

من آدم خطرناکی هستم

رذلم، شرف ندارم، پستم

رندم، شرابخوارم، مستم

دیگر به راه راست هدایت نمی شوم

با شیطان همدستم

گویند این لعین

یک لحظه نیز گوش به فرمان نیست

شیطان اگر جز این باشد

دیگر شیطان نیست

شیطان

در کارخانه ها

ور میرود

با چرخ و دنده ها

هی چوب لای چرخ گذارد

شیطان

در مزرعه

خوابیده پای ساقه ی گندم

تا بچه های آدم را

بار دگر فریب دهد

گویند جن

می ترسد از تلاوتِ بسم الله

اما

سَمپات های جن میگویند

بسم الله

از نام جن می ترسد!

از بچه های شیطان هم

خیلی خوشم می آید

از بچه های بی ادب و بی هنر

مخصوصاً از جناب علی مردان خان

فرزندِ با شهامتِ عباسِ قُلی!

خیلی خوشم می آید

من با علی رفیقِ صمیمی هستم

با آن علی که حرف مادرِ خود نشنید

و رفت و ناگهان

افتاد توی حوض

گویی

با ماهی سیاه نترسی قرار داشت

بگذار بیشتر

خود را معرفی بکنم

من خانه ای ندارم، اما

لعنت بر آنکسی که بگوید بیکارم

من

شغلم تحصن است

خشمم اضافه کار است

مُردم....

باروت و سُرَب!

تا خرخره

در باتلاقِ قرضم

با این حساب

از مُفسدینِ فی الارضم

■ ■ ■

قلم

در قوری شکسته ی گُل نقشی

دَم کرده خون و ریخته توی دو استکان

در چشم های من

در سینه ام

ساز شکسته ای است

آویخته به دیوار

خاموش و در خیال مخالف نواختن...

■ ■ ■

تهران. ۵۸ / ۸ / ۱۳ منتشر شده در جُنگ

دی ماه ، «فرهنگ نوین»

## کوتاه و پر معنا

بقلم: دکتر کاوه پارسی

### مُرده های متمرک

در کنفرانس علمی در ترکیه که بوده فرصتی یافته تا با چند تن (مدود ۲۰ نفر) از دانشمندان در رده بالا از ایران که در این کنفرانس شرکت داشتند آشنا شوم. از این فرصت برای بمت در مورد بعضی موضوعاتی که فکر میکردم هر ذهن روشن و جستجوگری قادر به (رودر رویی با آنها می باشد استفاده کردم. اما با کمال تعجب متوجه شدم که اشتباه می کردم.

در مدود ده تن از آنها که بطور فنا تیکی از جمهوری اسلامی حمایت می کردند، در بمت شرکت فعال داشتند. پنج شش نفری هم بودند که در طول بمت کاملاً سکوت اختیار کرده بودند.

یکبار یکی از آنها را در گوشه ای گیر آوردم و پرسیدم: چرا شماها هیچ حرفی نمیزنید؟

جواب داد: برای اینکه ما نمی توانیم از رژیم حمایت کنیم. این هائی که این طور باز با شما بمت می کنند و از آیت الله ها حمایت می کنند عوامل رژیم اند و ترسی ندارند. ولی ما که به ایران برگردیم، زیر تیغ اداره اطلاعات (رژیم) ایم.

سپس او چیزی را گفت که هنوز ذهن مرا آزاد می دهد. او گفت:

“ طی این سال ها ما به مرده های متمرکی تبدیل شده ایم که تنها تلاش می کنند زنده بمانند، نه اینکه زندگی

کنند. ” ■

(Continued from page 1)

#### FOUNDATION OF .....

good but to satisfy the rage of an individual."

This testimony is certainly not something falsified by Christians in their favor. However its authenticity too is disputed, since Dio Cassius knows nothing of a persecution of Christians under Nero, although he lived a hundred years later than Tacitus. Suetonius, writing shortly after Tacitus, also speaks, in his biography of Nero, of a persecution of Christians, "men who had given themselves over to a new and evil superstition" (chap. 16).

But Suetonius tells us nothing at all of Jesus and Tacitus does not even hand down his name to us. Christ, the Creek word for "the anointed," is merely the Creek translation of the Hebrew word "Messiah." As to Christ's work and the content of his doctrine Tacitus says nothing.

And that is all that we learn about Jesus from non-Christian sources of the first century of our era.

#### Footnotes

[1] See e.g. Schürer, *Geschichte des jüdischen Volkes im Zeitalter Jesu Christi*, Vol. I. 3rd edn., 1901, P. 544 f.

[2] P. Schürer, *op. cit.*, pp. 438, 548, 581.

[3] Alb. Kalthoff, *The Rise of Christianity*, London 1907. PP 20, 21.

### BOOK ONE: THE PERSON OF JESUS (Part 2) *The Christian Sources*

BUT DO NOT the Christian sources gush forth all the more richly? Do we not have in the Gospels the most extensive descriptions of the teachings and deeds of Jesus?

It is true they are extensive; but as for credibility, there's the rub. The example of the falsification of Josephus showed us a character trait of ancient Christian historians, their complete indifference to the truth. It was not the truth, but effectiveness, that they were interested in, and they were not too delicate in the choice of their means.

To be fair, it must be granted that they were not alone in their age. The Jewish religious literature had no higher standards, and the "heathen" mystical tendencies in the centuries preceding and following the beginning of our era were guilty of the same sins. Credulousness on the part of the public, sensationalism together with lack of confidence in their own powers, the

need to cling to superhuman authority, lack of a sense of reality (qualities whose causes we shall soon come to learn), infected all of literature at that time, and the more it left the ground of the traditional the more it was so infected. We shall find numerous proofs of this in the Christian and Jewish literature. But the same tendency appears in the mystical philosophy, which to be sure had an inner affinity to Christianity. We see this in the neo-Pythagoreans, a trend that began in the last century before our era, a mixture of Platonism and Stoic-

ments were produced that put anything at all into the mouth of a Pythagoras or an Archytas, no matter how recent it was or how well known as stemming from Plato or Aristotle." [4]

We see exactly the same phenomenon in the early Christian literature, where it has produced such a chaos that for over a hundred years a series of the keenest minds have been working on it without getting very far in attaining any definitive results. How the most discordant notions as to the origin of the early Christian writings still exist side by side



cism, full of revelations and hungry for miracles, professing to be the doctrine of the old philosopher Pythagoras, who lived in the sixth century before our era--or before Christ, as they say--and of whom extremely little was known. That made it all the easier to attribute to him anything that needed the authority of a great name.

"The neo-Pythagoreans wanted to be considered faithful followers of the old Samian philosopher: in order to present their theories as the old Pythagorean ones, those countless forged docu-

can be shown by the case of the Revelation of St. John, an especially hard nut to crack anyway. Pfleiderer says of it in his book on *Early Christianity, Its Writings and Doctrines*:

"The book of Daniel was the oldest of such apocalypses and the model for the whole genus. Just as the key to the visions of Daniel was found in the events of the Jewish war under Antiochus Epiphanes, so the conclusion was correctly drawn that the apocalypse of John too must be explained by means of the conditions of its time.

Now since the mystic number 666 in the eighteenth verse of the thirteenth chapter was interpreted almost simultaneously by various scholars (Benary, Hitzig and Reuss) as indicating the Emperor Nero in Hebrew letters, a comparison of chapters 16 and 17 led to the conclusion that Revelation was written soon after Nero's death in 68. This long remained the dominant view, in particular in the old Tübingen school, which still assumed that the book was written by the apostle John and thought it had the key to the whole book in the party battles between Judaists and Paulinists; this of course was not done without crass arbitrariness (especially in Volkmar). A new step toward the thorough study of the problem was made in 1882 by a student of Weizsäcker. Daniel Völter, who used the hypothesis of a repeated expansion and revision of a basic document between the years 66 and 170 (later up to 140), at the hands of various authors. The literary method thus introduced was varied in the extreme during the next fifteen years: Vischer would have it that an original Jewish document had been worked over by a Christian editor; Sabatier and Schön postulated a Christian document as the basis, into which Jewish elements had been inserted; Weyland distinguished two Jewish sources from the times of Nero and Titus, and a Christian editor in Trajan's reign; Spitta saw a Christian original of the year 60 and Jewish sources of 63 B.C. and 40 A.D., with a Christian editor in Trajan's time; Schmidt, three Jewish sources and two Christian; Völter, in a new work in

1893, an original apocalypse dating from the year 62 and four revisions under Titus, Domitian, Trajan and Hadrian. These mutually contradictory and competing hypotheses had the sole result that 'the unprejudiced got the impression that in the field of New Testament scholarship there was nothing sure and one could be sure of nothing' (Jülicher)." [5] Pfleiderer believes none the less that "the strenuous researches of the last twenty years" have given a "definite result," but does not venture to say definitely what it is, but opines that it "seems" so to him. Almost the only definitive conclusions one can reach with respect to early Christian literature are negative ones; that is, we can find out definitely what is spurious.

It is certain that almost none of the early Christian writings are by the authors whose names they bear; that most of them were written in later times than the dates given them; and that their original text was often distorted in the crudest way by later revisions and additions. Finally, it is certain that none of the Gospels or other early Christian writings comes from a contemporary of Jesus.

The so-called Gospel according to St. Mark is now regarded as the oldest of the gospels, but was not in any case composed before the destruction of Jerusalem, which the author has Jesus predict, which, in other words, had already happened when the author began to write. It was probably written not less than half a century after the time assigned for the death of Jesus. What we see is thus the product of half a century of legend-making.

(Continued on page 5)

## FOR YOUR COMMERCIAL

# ADS

Please Call Us at:

416- 726-1166

Circulation

IN CANADA :

Toronto, Montreal,

Vancouver

**SHARE YOUR OPINION WITH US  
SEND US YOUR COMMENTS, ARTICLES AND POEMS**

(Continued from page 2)

**WOMEN AS SEX OBJECT**

**This article gives advice to women, saying that before going to work, instead of making a plan for attacking the day's work and effectively completing the tasks, they should make a plan of attack for the men:**

**"Make-Up for Success Guide**

To make sure your lips always look and stay luscious, follow the Maxi Guidebook.

Rule 1: Outline your plan of attack. Line lips with a lip contour lining pencil – it outlines, shapes and defines.

Rule 2: Make sure your beauty lasts through the day. How? With soft long lasting lipstick... keep it handy for touch ups after the coffee break.

Rule 3: [...]

Rule 4: Keep a small bottle in your purse or briefcase to keep you feel and smell beautifully all day long."<sup>4</sup>

So women are advised to face their responsibilities at work "beautifully." Remember, "Cosmo" is not just a magazine of interest for a small minority of women. Millions of copies are sold per month. This, along with tens of other magazines that carry the same type of messages and are considered to be the highest-selling publications for women, influence millions of readers on a regular basis.

So we are not talking about some magazine's nonsensical drivel here. We are talking about contents and messages which women are trained by, and are brainwashed with on a daily basis. Not so sure if women actually listen to these advices? Let's look at the following poll regarding preferences of men and women in the field of work:

According to this study, 30 per cent of men and women that date each other at a given time are dating a coworker. Men tend to date women of the same status as themselves, whereas women prefer dating men belonging to statuses above them (boss, employer, supervisor, etc).

Why? Because men's intention for dating women is sex, whereas women's intention for dating men is climbing up the ladder of success and progress. Here is another interesting excerpt from the "Cosmo" magazine, which is about how Maxi will turn your work into pleasure:

"Your appearance at presentations and conferences can influence the reaction to what you have to present. And maybe help you make a lasting impression on someone that matters."

After the article goes on to speak about the importance of using hand moisturizer, and how to use it, it goes on to say, "Your hands help you express yourself. So you'll want to keep them pretty..." So it is "your hands" that do this, not your ideas and thoughts.

Then the article proceeds to further reveal an important secret that is meant to help women succeed at work:

"So, whether you're making a point at the podium or holding a coffee cup, your hands will show you're doing a beautiful job."

So your thinking capabilities and your proficiency at your job are not what guarantee your success at work and doing your tasks. What is really important, in this case, is beauty, and beauty of your hands in this case, which you are using to make a point or hold a coffee cup. This is the type of message that "Cosmopolitan" continually conveys to its millions of readers in the US and in many other countries; the same type of message that is conveyed to women by all the four types of media, and thus shapes them accordingly.

Finally, we see pictures of six different pairs of eyes with different eye make-up that are meant to show you how "Maxi gives you that eye for success" and we read the advice telling us that the secret to a good-looking working woman's success is her well-packaged make-up material.

Let us not assume that these are just promotional

contents that have to do with commercial advertisements, and have nothing to do with "Cosmopolitan" magazine itself. In the visual world that we live in, graphic advertisements have much more power than written ones, and as far as the media is concerned, commercial messages are mostly conveyed through pictures, and not text. This explains why television has turned into one of the most influential devices today.

Are you doubtful about the fact that what comes out of commercial advertisements in such magazines for women is in fact in complete accordance with the tactics and politics of the people who create and run these publications? If so, let's look at the following excerpt from Helen Brown's writing, taken from the book "Having Everything." Helen Brown was the editor-in-chief of "Cosmopolitan" for 32 years.

Her advice and guidance comes from her own experiences. As she states herself, she has taken advantage of these experiences on a daily basis since the time that she was a "troublesome" youth, and later throughout her 17 different jobs, from being a secretary to an editor-in-chief for "Cosmopolitan" in New York. As you will see, the essence of what she says is the same as what is said every day by fashion and beauty magazines, publications that inject these kinds of messages into teenage or older women's minds, either through their ads or through their articles. This is what Helen Brown says:

"Packaging" (how you look and what you offer) is important. Your package can attract many men, but not *all*."<sup>5</sup> Brown discovered this at the age of 19.

Although, "packaging" of sex for a more alluring representation is not exactly what she discovered. What she discovered was the extent to which beauty and physical attractiveness will give power to a woman. She says, "I began to discover, around age nineteen, that being

wanted 'that way' gave a girl a kind of power over men..."<sup>6</sup>

She does not believe that being wanted necessarily means being beautiful; rather, it is the effort to attract men that counts.

This is not something that is specific only to beautiful women. It is what any woman can achieve through training and practice. And now she tells you what the use of being alluring and charming at work is. She says this in a section that is titled "Forget trying not to be a woman (whatever that means) in business":

"We said earlier that successful women remain sexual beings. What you also need to remain- or become if you already aren't- is charming. You'll need all the charm you can muster to be persuasive and comfortable to be around, and charm isn't masculine or feminine. If you can make a man (boss, client, employee) feel more masculine and confident because of the way you look at him when he talks, then do."

Don't you enjoy such bluntness? If so, read on: "...I've seen one or two cases of a man getting so nutty about a female coworker, usually his employee, that he went berserk and really did screw up his career (with her help, of course!) but I have never seen it happen the other way around, never! Maybe that's because until recently we didn't have any high-powered career to screw up!"<sup>7</sup>

John Molloy, author of "The Woman's Dress for Success," talks about this in such a straightforward and honest manner:

Along with their other abilities and potentials, women have a special power, which is sex and being charming for men as an investment for their progress.

If women want to climb up to high statuses like men, they must use this ability at work in order to have influence on them. In other words, they should use it as an investment for their progress.

For this purpose, they must present their appear-

(Continued on page 4)

**Discussion Round Table**

By Dr. Kaveh Parsi

**WALKING DEAD**

Recently I was at a scientific conference in Turkey. I had the opportunity to get to meet a few (around 20) high ranking Iranian scientists from Iran who attended this conference.

I took advantage of this opportunity to debate some of the issues that I thought an intelligent mind could handle. But, to my surprise, I was wrong.

There were over 10 of them who participated in the discussions (fanatically backing the Islamic Regime) but there were about 5 to 6 of them that were completely silent during these debates.

At one opportunity, I cornered one of them and asked him "why you guys don't say anything?"

He answered "I have nothing to say in support of this tyrannical regime. These who are openly and vigorously debating with you and endorsing the Ayatollahs are the regime's pawns and have nothing to fear. When I go back to Iran, I am at the mercy of the Killing Secret Service of this Islamic Regime."

He then added the following which still bugs my mind.

"Over the years we turned into "walking dead" to only survive the life not to live the life." ■

**Kaveh**

**VISIT OUR WEBSITE:**

[www.rowshangar.com](http://www.rowshangar.com)

[rowshangar1@yahoo.com](mailto:rowshangar1@yahoo.com)

**DONATIONS LIST :**

Kabir Toukhi	Afghanitan	\$ 10
Bashir Nabi	Afghanitan	\$ 100
Ali Moshref	Afghanitan	\$ 20
Siamac	Canada	\$ 20
Dr. Irani	Canada	\$ 200
Noushin	Iran	100,000 Rial
Sousan	Iran	100,000 Rial
Alireza	Iran	50,000 Rial
Leila Fakhraei	U.S.A	\$ 50
Mahboubeh	Canada	\$ 25
Mina	Canada	\$ 100
Iranian supporter	Canada	\$ 500
Farrahi	Canada	\$ 20
Nahid	Canada	\$ 130

(Continued from page 1)

### WOMEN AS SEX OBJECT

change. This means picking the people who would potentially be the most productive for him, for the amount of money that they are being paid. Being efficient, here, means being stronger and capable of doing more work in a certain amount of time, being more talented, having had more training, and/or producing a better quality of work for the considered amount of salary.

Beauty is a characteristic that is not mentioned in a contract, because having it as a factor would be considered as discriminating between people. This is the reason why employers are forbidden to put up ads that say that they are looking for attractive women or men. For this same reason, when an employer picks a more attractive woman from a larger number of applicants, he often does not pay extra for her attractiveness. In other words, he is using this asset towards the betterment of his own business, for free.

Just like workforce, beauty also requires routine care and maintenance. This is done through applying cosmetics, special diet, exercise, and so on. Usually the employer must compensate for the amount that was spent for routine maintenance, and here we are talking about the case of an employee that is not particularly attractive. Otherwise, since aesthetic beauty is one of the limited products of nature, when the employer is dealing with a significantly attractive individual, he must be paying more to add this asset to his workforce. As of now, this is not too relevant to the current discussion because of the fact that these extraordinarily sexy and beautiful women are hired in special professions as models, actresses, or legal prostitutes (where allowed), in which their rare beauty is utilized as a main requirement for the job. Of course, these

professions happen to be high paying.

In short, as long as the employer needs his employees to be at least somewhat good-looking, or if not, to compensate for it through other means such as cosmetics, he must at least pay for the relevant expenses. This is the same asset (beauty) that I talk about. Usually, the employer does not pay such price, and hires the more attractive applicant over the less attractive one, thus avoiding payment for a valuable asset in his workforce. It should be said that such exchange is favorable to the employer only when aesthetics is of value and use to him.

Usually, the employer considers the product of physical beauty in two cases. In one case the employer may need it for his personal benefit. At other times, this asset would be of use toward the success of the employer's business.

If the intentions of the employer have to do with his own sexual desires, depending on how attractive the applicant is and how practical it would be for the employer to achieve his intentions, the employer would be willing to negotiate other assets to some extents. This means looking over some of the required qualitative and quantitative capabilities that are supposedly required for the job. Here, the trade consists of both sex and labor in return for money. In the latter situation, it is essentially a trade of sex with money. Though, as mentioned earlier, in both cases it is for the personal use of the buyer.

As far as this concerns the female applicant, she may not personally want to be of any sexual advantage to the employer by any means. In this case, she would usually convey this through the way that she applies make-up, her behavior, the way she dresses, and her movements during the interview.<sup>1</sup>

As far as the exploitative employer is concerned, on the other hand, depending on how experienced and

intelligent of a person he is, he would usually avoid investing on something that he is uncertain about being able to acquire. In this case, the woman is losing her opportunity to win in the competition of being hired, through underemphasizing her own assets. This is because she would not be willing to give anything beyond her labor in return for the intended salary. Lets see what Helen Brown has to say in her book, "Having It All: Love, Success, Sex, Money", which is a very blunt and straightforward explanation about her own experience:

"My assessment is *totally* personal, *totally* prejudiced, but I think if an employer or boss is giving you a bad time with his unwanted sexual attentions and absolutely won't stop though you've reasoned with him and complained to management, then you have to leave. Did no one ever change jobs because of *other* unpleasant working conditions? This is simply one of them.

"Thinking back to the Forties - will you allow me? - when jobs were not easy to get, when you did not do anything to rebuff or offend a boss, even a horny one, lest he fire you, a lot of passes were surely made but, Jesus, I can't remember anything really heavy or bad coming out of it. One of my bosses at dear, staid Music Corporation of America used to ask me to come in on Sundays to 'get rid of this extra work,' and he would chase me around his beautiful quiet office with all those fabulous antiques and sometimes catch me, but only for a few hugs and kisses.... Was that so terrible? No, it shouldn't have been part of the job, but how much trouble was I in?"<sup>2</sup>

If a woman intends to engage in any type of sex trade in her work, she would probably try and get her intentions, about this and how much she is willing to go along with it, through to the employer. Initially she would do this through her gestures and general appearance, and later on she would try and dem-

onstrate it as she becomes involved in the job.

Because it is generally strictly forbidden and illegal to talk about this issue, especially at the time of hiring, and because it may lead to dire consequences for the employer, both parties often try to communicate regarding their intentions relative to this issue in an indirect and non-verbal manner in the beginning. The more specific extents to which each party's intentions go will be communicated later on through negotiations and practical efforts. Would the woman be willing to ultimately sleep with her boss? What does it take for that to happen? Would she give in to sexual advances only for the purpose of securing her career? Or would it be anything beyond that, such as being promoted to a higher career status, receiving expensive gifts, or, ultimately, getting married in order to have a happy, fortunate life?

In the latter case, when the employer's intention is the use of the beauty product for the purpose of advancing his business, and not personal advantages, the woman's beauty is for the use of the customers/clients and for attracting business. A well known instance of this is hiring attractive women as salespersons for the means of attracting more customers. This sometimes serves as the reason to why in some professions we see many more women than men as employees.

Why is it that women are usually the ones whose aesthetic beauty and sexual appeal is used for means of attracting customers/clients?

Why not men? Aren't there just as many women out there who are potential customers or clients?

This is because men generally have higher financial power and more power to spend and buy. Thus, businesses find it more important to ap-

peal to them. In fact, if you pay attention to advertisements on TV, the majority of them depict men as consumers. In addition, men make the majority of the higher-status jobs, whereas women, who have been turned into subjects of beauty and sex, are forced to use that beauty in order to compete with other men when it is of any use to employers.

In the year 1996, 77.9% of waiters and 81% of public transportation attendants were women,<sup>3</sup> and to find at least a considerable part of the reason for these examples, we must look at the above-mentioned reality. I say a considerable part because I never claim that the gender composition in the field of work is completely because of the sex factor. We must not forget other factors such as women's higher proficiency (due to past history) in specific works such as home-related matters, and also women's higher level of being focused, being caring, and feeling responsible in some tasks.

Why cosmetics are so important for women in the field of work.

Cosmetics are another means used for the purpose of offering the product of sex in its maximally attractive and alluring shape and form. Putting effort for this means takes up a significant amount of women's time, focus, and energy on a daily basis. The daily average for the time women spend on their make-up before going to work every day is one hour. We should add this up to the time expended for purchasing the cosmetics and the time spent for earning the money for the cosmetics, in addition to the time that many women spend to read fashion and beauty magazines in order to keep themselves informed of the relevant news, latest fads, and new discoveries. Only then would we have a more realistic view as to the actual time and effort used daily by

women (in general) for their beautification. Let's not forget that we did not consider the amount of time spent by a large proportion of women for earning the money to cover the high expenses for surgical cosmetic procedures done on their faces or other body parts.

When we add all of this together we will realize how a truly significant part of women's time is spent for maintenance of their aesthetic beauty.

I have previously demonstrated why women generally care more for their beauty than men do, and why being beautiful is important to them to the extent that it is. Women tend to find identity through their beauty, whereas men tend to do so through social status and career. Thus, whereas men usually spend most of their time and energy for advancement of their careers and statuses, women usually do so for looking beautiful and attractive.

I have also explained enough times about the way in which in a patriarchal society, from the time of childhood women are taught through different means to use their looks and appearance as means (not the only means, but at least along with other important ones) to succeed. In the meanwhile, men are advised to persistently try and increase their knowledge and skills and to take personal responsibility in their tasks, all in order to advance in the hierarchy of their company, workplace, or other fields of profession.

Let's take a look at how a woman could handle her job's responsibilities "beautifully." The following has been taken from the "Cosmopolitan" magazine, from a series of articles meant to teach the reader how to use Maxi cosmetic products in order to succeed at work. The title of one of these articles is: "Facing Up to Your Responsibilities ... Beautifully."

(Continued on page 3)

**WOMEN  
as  
SEX OBJECT**

The Sex Trade at Work  
(PART SIX)

Do women sell only  
their labor in their  
work agreement?

Writer: siamac sotudeh  
Translator: Babak

Most of the time, the answer to this question would be yes. Though, many times it is not true. Have you ever heard of a man being refused a job because of not being sexy and attractive? Probably not. In the case of women, however, this happens quite often.

Usually, rejection due to the mentioned reason is not directly said to the applicant because of the fact that it is unlawful and looked down upon. Though, it frequently is the actual reason, as beauty is often a very significant plus in hiring women. Most of us are familiar with this experience, either directly, or through what we hear from others. Why is this? It is because by hiring attractive workforce, it is as if the employer is paying less for it. Do you find this hard to believe? Then read on.

A job contract is an agreement between the employer and his employee. In the contract, the employee is agreeing to give in his physical and mental labor for a certain amount of time in exchange for a certain amount of money, and, in essence, to sell his labor to the employer.

When the employer tries to select the best out of all the applicants, he is aiming for the most efficient ex-  
*(Continued on page 2)*



**ROWSHANGAR**

Tel: (773) 656-9107  
Tel: (416) 726-1166  
Fax: (310) 358-9991

CEES

PO Box. 55338  
300Borough Dr.  
Scarborough ON.  
M1P - 4Z7

CANADA

rowshangar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BARRINGTON IL  
60010-9998

USA

rowshangar1@yahoo.com



Rowshangar Volume 1, No 6 December 2007 www.rowshangar.com E-mail: rowshangargar1@yahoo.com

**6 dead after Hamas fires on  
Arafat rally**

By IBRAHIM BARZAK, Associated Press Writer



GAZA CITY, Gaza Strip - Hamas security forces opened fire Monday at a rally by the rival Fatah movement commemorating Palestinian leader Yasser Arafat. Six people were killed in the bloodiest day of intra-Palestinian fighting since Hamas seized control of the Gaza Strip in June.

Some 250,000 Fatah supporters joined Monday's rally in a ma-  
*(Continued on page 8)*

**Bin Laden the Only Real Muslim**  
*Why do Bi Laden and other  
fundamentalists have so much animosity to-  
wards western civilization and the U. S.?*

As mentioned earlier, the social order and life style in Bin Laden's Perspective goes back to a thousand four-hundred years ago, meaning of the [dark] middle Ages and an era even before that, the times in which humans and especially women did not possess any sorts of political, social and even individual rights. In reality, nowadays we are facing absolutely different situations and conditions.

There's been now for centuries in Europe and America that Parliamentary orders

have been established in which people have relatively remarkable individual and social rights in contrast with the past. Not only autocratic orders such as monarchical dictatorships, Pharaohs etc. do not exist anymore, but also to a large extent the interference of church and religion to individual and social lives of people has ended.

Materialization of many individual and social rights such as right for divorce, choosing spouse, sexual freedoms, freedom of religion and hav-

*(Continued on page 7)*

**This is an action alert  
to gain your help  
in defending  
free expression in  
Ontario public schools!**

As you may know, at least three Catholic school boards have pulled Philip Pullman's book *The Golden Compass* and the rest of his *Dark Materials* trilogy off their library shelves pending review. Please read on to learn more about the issue and take 2-5 minutes to help Centre for Inquiry Ontario defend giving children the broadest range of debate on controversial issues.

*"School board pulls 'anti-God' book: Halton Catholic trustees and staff to review fantasy that is 'apparently written by an atheist'"*

*(Continued on page 6)*

**Iranian Dissident  
Wins Secularist  
of the Year Prize**



A woman who has spent her life opposing the mistreatment of women by the Iranian clerical regime has been awarded the £5,000 prize for Secularist of the Year by the National Secular Society.

Mina Ahadi, an Iranian exile now living in Germany, was

*(Continued on page 6)*

**Foundation  
Of Christianity**

By: Karl Kaotsky  
Translated BY: Ahmad khazei

*Following is a part of an article which has been missed by mistake from previous issue.*

*Please accept our apology.*  
**ROWSHANGAR**

The founder of their name, Christ, was executed by the procurator Pontius Pilate in the reign of Tiberius; the superstition was thereby suppressed for the moment, but broke out again, not only in Judea, the land in which this evil originated, but in Rome itself, to which everything horrible or shameful streams from all sides and finds

increase. First a few were taken, who made confessions; then on their indications an enormous throng, who were not accused directly of the crime of arson, but of hatred of humanity. Their execution became a pastime; they were covered with the skins of wild beasts and then torn to pieces by dogs, or they were crucified, or prepared for burning and set on fire as soon as it was dark, to give light in the night. Nero lent his gardens for this spectacle and arranged circus games, in which he mingled among the crowd in the clothing of a charioteer or drove a chariot himself. Although these were criminals who deserved the severest punishments, sympathy arose for them as being sacrificed not so much for the general

*(Continued on page 4)*

**VISIT OUR WEB SITE: www.rowshangar.com**  
**Send Us E-mail: rowshangar1@yahoo.com**

(Continued from page 1)

**6 Dead After Hamas...**

major square of Gaza City, carrying pictures of Arafat, yellow Fatah flags and wearing trademark black-and-white Arab headdresses. It was the biggest outpouring of support for Fatah since Hamas' violent takeover of the territory.

The crowd scattered as masked Hamas security men ran through the city streets, firing weapons. Two hours later, hundreds of Hamas gunmen controlled the protest site and were arresting protesters as they tried to flee.

An eyewitness, identifying himself as Abu Samir, said Hamas security men appeared to fire unprovoked. "I saw brutality. I saw gunmen shoot at people. I saw them catch a boy and beat him with a stick," he said.

At least 85 people were wounded, medical officials said.

The office of moderate Palestinian President Mahmoud Abbas, who leads the Fatah government out of the West Bank, denounced Hamas' actions as a "heinous crime."

Hamas officials accused Fatah of provoking the violence. Since taking over Gaza, Hamas has rounded up Fatah supporters, confiscated weapons and barred many large public gatherings.

"Before the rally, Fatah militants were deployed

throughout the area," said Ehab Ghussen, spokesman for the Hamas-



controlled Interior Ministry. "Fatah is responsible for continued incitement against the Palestinian

beliefs and Abbas has been using the third anniversary of his death to

rally support on the streets.

In a gesture of support for Abbas, Prime Minister

officials put the number of Palestinians in Israeli jails at 12,000. But government statistics show Israel is holding around 8,700 Palestinians on security charges ranging from armed attacks to throwing stones, the Israeli human rights group B'Tselem said.

Because so many Palestinian families have relatives held in Israeli jails, prisoner releases are a charged issue in Palestinian society, and releases are considered a confidence-building measure. The Annapolis meeting is



police, and there was a clear attempt to bring back chaos."

Hamas said Fatah gunmen took positions on the rooftop of a building near the rally site. No Fatah gunmen were visible on the streets during the clashes, though a handful of Fatah militiamen were earlier turned away from the rally by organizers....

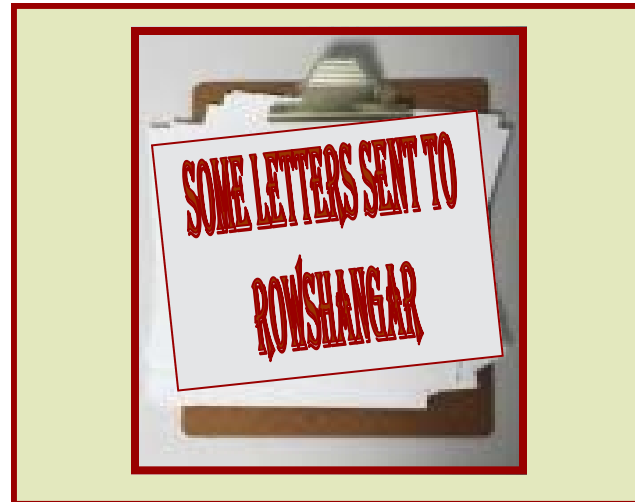
Arafat, Fatah's founder, is still widely loved by Palestinians of all political

Ehud Olmert disclosed plans Monday to release more than 400 Palestinian prisoners in a goodwill gesture before the peace conference, Israeli lawmakers said.

Olmert told parliament's influential Foreign Affairs and Defense Committee that Israel would release more than 400 Palestinian prisoners ahead of the summit, according to lawmakers Yossi Beilin and Yuval Steinitz. Palestinian

meant to formally relaunch peace talks, which broke down in violence nearly seven years ago.

"It's a meeting meant to give an opportunity to jumpstart the peace process between us and the Palestinians, a process we are interested in advancing seriously and consistently. We intend to reach understandings, as soon as possible," he later told lawmakers from his Kadima Party. ■



ba salaam,  
dear mr. sotudeh,

congratulations on "roshangar" joining the media. As it says in volume 7, it was late, but hopefully not too late, for publishing such a magazine against "khorafat". I don't want to write too much, but all I need to say is that you shouldn't have attacked religion so directly. Not only do you seem naive this way, but it gives credit to religion. I believe even if there was a god, Mohammad should not have broken people's "bots"! he/she who needs a "bot", if you break it for him, he/she will find another "bot". People need to be, "roshan", as your magazine is trying to do. Then they will break their "bots" themselves. to give you more up-to-date examples, OJ simpson wouldn't have gotten away with his murder had it not been for the media and prosecutors being so hard on him. It was because of them that he received so much pity. Also, ahmadinejad would-

n't be that successful in his speech in columbia university if mr. blinger didn't attack him so directly. All I want to say is, please, mr. sotudeh, calm down and do just "Rowshangari".

I wish you and your magazine success,

A reader  
from dallas,tx



**ROWSHANGAR**

Tel: (773) 656-9107  
Tel: (416) 726-1166  
Fax: (310) 358-9991

CEES  
PO Box. 55338  
300Borough Dr.  
Scarborough ON.  
M1P - 4Z7

CANADA  
rowshangar1@yahoo.com

P.O. BOX 3785 BAR-BARRINGTON IL  
60010-9998

USA

rowshangar1@yahoo.com



**Today Start to  
Share Your IDEAS with Us.**

(Continued from page 1)  
**Bin Laden The Only Real...**

ing any sort of personal faith, and even not having any, freedom in choosing clothing, and personal lifestyles, and things that in the past were unimaginable has created such a new life style and social relations and in a single word such a new civilization, that are far away from what Islamic groups like Talibans and Bin Laden are trying to accomplish.

Generally the world of Bin Laden and Talibans, including the whole Islamic world, belong to a long gone era past and at its best form is similar to the conditions of Europe before the revolutions of the 18<sup>th</sup> century that differs profoundly with the capitalist civilization of today and individual rights included in it.

These are two distinguishable thought patterns, two separate orders of governing, two different lifestyles and generally two thoroughly different ideologies related to two absolutely distinct historical eras of human history that are separated from each other by centuries of struggle for liberty and advancements.

The "Islamic **Jamaat** Party of Pakistan" that supported Bin Laden and Talibans while Afghanistan was under the U.S. attack, through that period was trying to create a rebellion within Pakistan, for many years has been trying to establish mandatory Hejab (veil bearing) laws, separating women and men in universities, **Ghessass**\* law establishment and other Islamic regulations like valuing women's testimonies in court as half of men's (two women's testimony

equating a single man's), and has been struggling to establish the marriage, divorce, inheritance and other remaining Islamic regulations which, differs from heaven to earth from the existing laws practiced in the western countries.

Based on Islamic Shariat laws as the Islamists in Pakistan imagine them, women should wear Burqas, accept men's divorce right, and their possession of a number of wives, and gain half of men's inheritance e.g. amongst kids of the deceased the sons earn twice as much of inheritance wealth and properties than the daughters.

In their document named, Vision and Comment, Jamaat Islami of Pakistan in the section of "Vision and commitment" we read:

**"Sovereignty belongs to Allah alone and authority is a trust to be exercised in accordance with the Islamic injunctions as embodied in the Quran and the sunnah. Shura (mutual consultation) is the method of government."**

Don't confuse Shura with parliament, or Soviets, because Shura doesn't have any power and only acts as a consulting organ for the king, Kalif or the religious figure that has absolute authority over everything. Also we have to know that the consultation is mutual between Shura and him. Therefore, whenever he wants to decide about something he consults with Shura, of course if he wants, but the final decision always falls in his hand. Who are the members of Shura? In the best situation, representatives of the people, but in the election to elect these representatives only Muslims can be candidates.

And of course, not any Muslim, only those whose eligibility has been approved by the religious authorities. This is exactly the way in which it is exercised in Iran as of now. In another part of the bill under the title of "State policy" we read:

**"The Quranic code is the supreme law of the Muslim community and it must be enforced entirely in all aspects of life."**

Also, in the section of "Strategy of Change", it says:

**"The sovereignty of Allah must be established in all fields of human existence ... Establishment of Islamic society and state is as much a part of the prophetic modal as individual godliness and sexual morality."**

**"The Jamaat, drawing its inspiration from the prophetic mode of Madina... It has established that the Quran and the sunnah of the prophet are the corner stone of Islamic faith and culture...Islamic law be made the criterion by which to judge the public and private conduct of all rulers and ruled alike, and the chief source of all legislation. All political power, whether legislature, executive or judicial, is exercisable within the limits not only of Allah and his prophet for the promotion and enforcement of the values prescribed by Islam. Jamaat's intellectual inspiration comes from thoughts of Maulana Sayyid Abul Ala Maududi, who along with the great thinker poet Dr. Mohammed Iqbal began this Islamic movement in South Asian subcontinent. Hence a party launched with nearly 25 persons in 1941. In 1947**

**it had 625 members."**

The ideals of the rest of Islamic groups, including rival Shiites, doesn't vary much with Bin Laden and Wahabis' dark and middle aged looking vouch to humanity. After arising to power, in one of his speeches toward Islamic republic leaders Ayatollah Khomeini ferociously and straightforward stated:

**"... Most of our imprisoned individuals are rotten. If we do not kill them then each one of them will go out and kill people. They are incurable. We need sorts of Khalifs to do hand cuttings, punishment flogging and stoning women.\* Very much like Allah's messenger used to do the hand cutting, and alike him who massacred Bani-Ghoraizeh Jews\* due to their being dissatisfied with his order, if the messenger ordered to capture that place, to put that house in fire, eliminate that tribe, he has commended justice...Human living should be safeguarded by Ghesass" since existence of masses remains beneath the application of Ghesass. Some years of jail won't do the job. Leave aside these childish sentiments."**

In regard to his ideological opponents in another speech Khomeini stated that:

**"By not cutting heads and burning some thousands of these spoiled [heretic and intellectual people] in public to end the matter and have the problem solved we simply made an error."**

He simply rejected the usage of courts, trial, and imprisonment of opponents and in summary the western justice system, and demanded the burning and slaughtering of his opponents and the regime,

which performed these actions in vicious bloody manners.

These individual freedoms and rights that the people have today in the western world were not gained easily and overnight. They rather were achieved through decades and centuries of efforts and struggles for basic human rights and liberty. Humans like **Bruno**\* in Europe were burnt in fire. Bloody uprisings and revolutions took place such as ones in North America and France, in which for the first time, the bells had chimed for personal freedoms, expelling religion from social lie and overthrowing dictatorships of individual kings and alike. Every achievement of humanity through western civilization were gained as the result of the centuries of constant struggles on the road of freedom; and the combativeness of Islamic trend and Bin Laden is nothing but trying to return society to the past and taking away such accomplishments.

Even at its own times the Islamic government was not desired by the people. How could it be possible for the people to candidly desire or accept chains of slavery and horrible controls of their social and personal lives, being put upon their necks, the way Islam has done in its own time?

Islamic methods of dominance and indoctrination of those times were enforced upon people through murdering, threats and terrorization.

\* - The primitive principle accepted by Islam of retaliation for the harm inflicted. Therefore, if retaliation is not agreed to be fulfilled by paying money, camel, or other materials, then physical

retaliation like killing for killing, eye for eye, and so on, will be allowed

\* Sangsaar (Stoning), the law through which, adulterous women, i.e. any wedded woman who has any sexual relations with others, shall be placed into a ground hole and so many stones are thrown upon her body until she dies. According to various Islamic Scholars, the stones should not be too small to be insignificant nor too big to put to death immediately without pain.

\* Bani Khoraize was an Arabic tribe which, although had its people surrendered in their battle with the Muslims, nevertheless under Mohammad's command; necks of 700 of them were razed by the swords and all their wealth, belongings, kids and women were distributed amongst the winners as slaves and takings. Tabari writes: "The Prophet ordered ditches to be made in the ground and they brought jews and razed their necks. Their number were six or seven hundred, and the most it's said were eight to nine hundred." Tabari, Persian, vol. 3, p. 1088.

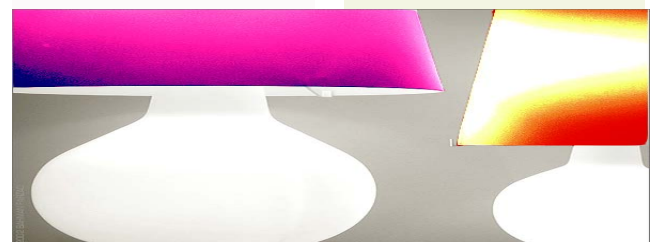
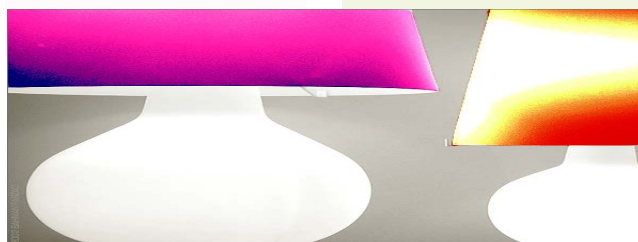
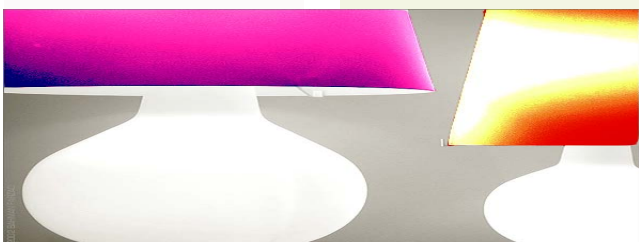
1- Jamaat Islami Party of Pakistan, Vision and Comment

2- Ibid.

3- Ibid.

4- Khomeini's Speech in commemoration of the Islamic Prophet's date of birth for the high officials of the Islamic Republic of Iran.

5- Khomeini's Speech in front of the Khobregan Assembly (Expertise, an Islamic alternative to Constitutional Assembly).



(Continued from page 5)

**FOUNDATION OF ....**

by the figure of the prophet Daniel, of whom the book of Daniel reports that he lived under Nebuchadnezzar, Darius and Cyrus, that is in the sixth century B.C., worked the greatest of miracles and made prophecies that were fulfilled later in the most amazing way, ending with the prediction that great afflictions would come to Judaism, out of which a savior would rescue them and raise them to new glory. This Daniel never lived; the book dealing with him was written about 165, at the time of the Maccabean uprising; and it is no wonder that all the prophecies that the prophet ostensibly made in the sixth century were so strikingly confirmed up to that year, and convinced the pious reader that the final prediction of so infallible a prophet must come to pass without fail. The whole thing is a bold fabrication and yet had the greatest effect; the belief in the Messiah, the belief in a Savior to come, got its strongest sustenance from it, and it became the model for all future prophecies of a Messiah. The book of Daniel also shows, however, how casually fraud was practiced in pious circles when it was a question of attaining an end. The effect produced by the figure of Jesus is therefore no proof at all of its historical accuracy. Hence the only thing left of what Harnack thought could still be rescued from the gospels as an historical nucleus is the Passion of Christ. But this is so filled with miracles from beginning to end, up to the Resurrection and Ascension, that even here it is virtually impossible to get any kind of reliable historical nucleus. We shall look further into the credibility of this story of the Passion later on. Matters are in no better shape with the rest of early Christian literature. Everything that ostensibly comes

from contemporaries of Jesus, as from his apostles for instance, is known to be spurious, at least in the sense that it is a production of some later time. And as for the letters that are attributed to the apostle Paul, there is not one whose authenticity is not in dispute, and many of them have been shown by historical criticism to be altogether false. The baldest of these forgeries is the second letter to the Thessalonians. In this counterfeit letter the author, using the name of Paul, warns: "That ye be not soon shaken in mind, or be troubled, neither by spirit, nor by word, nor by letter as from us" (2, 2). And at the end the forger adds: "The salutation of Paul with mine own hand, which is the token in every epistle: so I write." It was just these words that betrayed the forger. A number of other letters of Paul are perhaps the earliest literary evidence of Christianity. About Jesus however they tell us virtually nothing, except that he was crucified and rose again. It will not be necessary, at least for our readers, to go into details as to what to think about the Resurrection. In a word, there is hardly anything left in the Christian literature that can be said to be a solidly established fact about Jesus.

**Footnotes:**

[4] Zeller, *Philosophie der Griechen*, Part 3, Sec. 2, Leipzig 1868, p. 96.

[5] Pfeiderer, *Urchristentum*, 1902, II, p. 282 f.

[6] Cf. on this point David Strauss, *Das Leben Jesu*, Tübingen 1840. I, 227 f.

[7] "Then said Mary unto the angel, How shall this be, seeing I know not a man? And the angel answered and said unto her, The Holy Ghost shall come upon thee, and the power of the Highest shall overshadow thee," etc.

[8] "being (as was supposed) the son of Joseph."

[9] Pfeiderer, *Urchristentum*, I, p. 408.

■■■

(Continued from page 1)

**Iranian Woman won ....**

presented with the prize in London on Saturday (20 October). In his statement honouring Mina Ahadi, Professor Richard Dawkins said: "I have long felt that the key to solving the worldwide menace of Islamic terrorism and oppression would eventually be the awakening of women, and Mina Ahadi is a charismatic leader working to that end. The brutal suppression of the rights of women in many countries throughout the Islamic world is an obvious outrage. Slightly less obvious, but just as outrageous, is the supine willingness of western liberals to go along with it. It is worse than supine, it is patronising and condescending: "Wife-beating is part of 'their' culture. Who are we to condemn their traditions?"

(Continued from page 1)

**This Is an Action ....**

**"Concern widens over 'anti-religion' book: Dufferin-Peel Catholic board to review fantasy after neighbouring board pulled it from libraries"**

Apparently we are heading back to the days of the Inquisition. A publicly-funded school board is saying that banning books is in the best interests of their students. The book in question, Pullman's *The Golden Compass*, won the Carnegie

(Continued from page 3)

**WOMEN AS SEX OBJECT**

Medal and was named one of the ten most important children's novels of the past 70 years, but the school board is removing it because of complaints that Pullman is an atheist and that his books are anti-Christian. I ask you all to support free speech by supporting the Centre for Inquiry Ontario's strong stand against the banning of this book - any book - simply because it provides an alternative viewpoint about a controversial issue. **Here are some fast ways you can help (remember,**

ance in an alluring and charming manner. They should not hesitate or be afraid to pump the men's sense of masculinity (which means persuading them to take a step forward for making the deal) through their way of looking at them. Women would never lose much or be harmed through doing the above-mentioned because they generally do not have things such as high status jobs to lose. To the contrary, it is men that must worry, because if they are in a deal in which they do

A religion so insecure as to mandate the death penalty for apostasy is not to be trifled with, and ex-Muslims who stand up and fight deserve our huge admiration and gratitude for their courage. Right out in front of this honourable band is Mina Ahadi. I salute her and congratulate her on this well-deserved award as Secularist of the Year." Mina Ahadi started her serious political activities when she was 16 and living in Iran. She was at university in 1979 in Tabriz at the time of the Iranian revolution and she began immediately to organise demonstrations and meetings to oppose the compulsory veiling of women. This courageous dissent got her noticed by the Islamic regime's authorities and soon she had to go underground to avoid retribution. The end of 1980 her house

was raided by the police and her husband and four of their comrades arrested. Mina escaped only because she wasn't at home at the time. Her husband and the four arrested were all executed by firing squad soon after. She lived underground for some time and then fled to Iranian Kurdistan in 1981, where she continued to struggle against the Islamic regime for the next ten years. In 1990 she went to Vienna. She moved to Germany in 1996 and has lived in Europe since then. In all that time, Mina Ahadi has struggled mightily for the rights of women. She founded the International Committee against Stoning - which now has over 200 branches throughout the world. She also heads the International Committee against Executions and is the spokesperson for the newly formed women's

rights organisation, Equal Rights. She formed the Central Council of ex-Muslims in Germany early this year to help people renounce Islam and religion should they so wish. This brilliant idea has now been replicated in several other European countries, including in Britain by our own Maryam Namazie. Undeterred by the inevitable death threats, Mina has pressed on, determined as ever to protect women from the ravages of Islam. Apostasy, of course, is forbidden in Islam and in some Islamist states it carries the death penalty - including in Iran, Saudi Arabia, Afghanistan, Pakistan, Sudan and Mauritania. She calls such states "Islam-stricken" and her own experience of living and suffering under such regimes has made her ever more determined to rescue others from their clutches.

**any short simple message of outrage - regardless of its depth of analysis - is really enough):**

1. Submit a letter to the editor or an editorial to the Toronto Star following their guidelines: "Send your contribution to Letters to the Editor via email to [lettertoed@thestar.ca](mailto:lettertoed@thestar.ca); or fax to 416-869-4322;

2. Submit letters or editorials to your local, campus, or national papers. Contact info is at the publication's website. Be sure to include your full contact info, as described

above.

3. Contact the Halton Catholic School board or Dufferin Peel Catholic School Board trustees (especially if you have a child in the system) <http://w3.dpcsb.org/CEC/About+Us/Trustees.htm> You can call or email the board to register your complaints: Mr. MacDonald, the superintendent of curriculum: 905-632 6300, or 1-800-741-8382 x123, and/or [macdonaldr@hcdsb.org](mailto:macdonaldr@hcdsb.org)

■■■

sex and beauty, they would hope to enhance their financial and career statuses. What Brown is basically doing is bluntly demonstrating the situation, validating it, and assuring women that in a capitalistic, patriarchal society, this would not only be the right thing to do, but also the fastest way for women to advance in their personal and professional lives. Accordingly, one of her general conclusions is the following: "The most basic thing to get on with after our job- or during it- is how you look and feel. It is unthinkable that a woman bent on

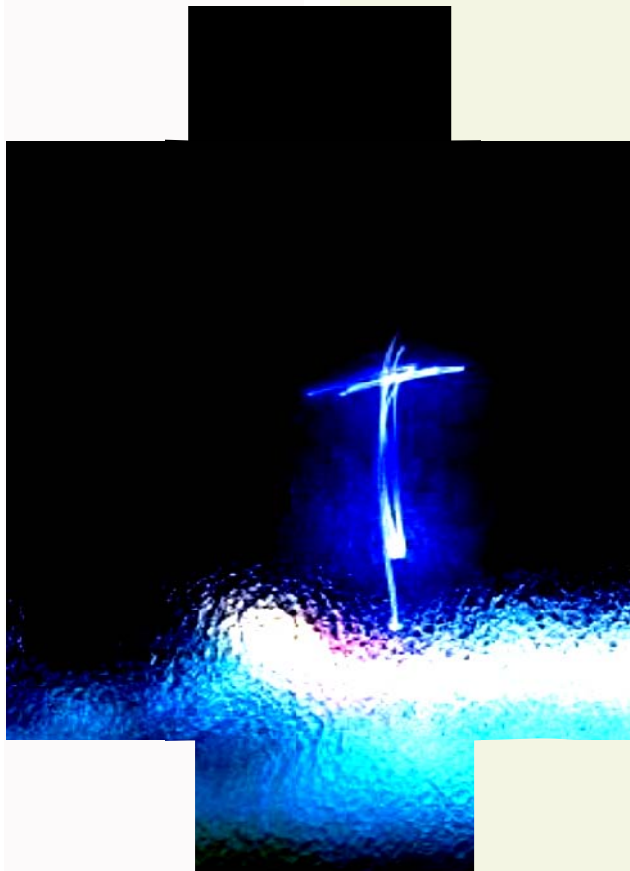
'having it all' would want to be fat, or even plump, so I am now going to give you my diet rules." <sup>8</sup> That is the advice of Helen Brown, the well-known senior editor-in-chief of "Cosmopolitan," the magazine that is joyfully read by millions of women around the world, and author of the book "Having it All." Do you still believe that the messages and contents conveyed by advertisements in the abovementioned publications are not the same as the ones given by the writers and editors of these magazines, and have nothing to do with what they really want? ■

(Continued from page 4)  
**FOUNDATION OF ...**

Mark is followed by Luke, then by the so-called Matthew, and last of by John, in the middle of the second century, at least a century after the birth of Christ. The further we get from the beginning, the more miraculous the gospel stories become. Mark tells us of miracles, but they are puny ones compared to those that follow. Take the raising of the dead as an example. In Mark, Jesus is called to the bedside of Jairus' daughter, who is at the point of death. Everyone thinks she is dead already, but Jesus says: "the damsel ... but sleepeth," reaches out his hand, and she arises (Mark, Chap. 5). In Luke it is the young man of Nain who is waked. He is so long dead that he is being borne to his grave as Jesus meets him. Then Jesus makes him rise from the bier (Luke, Chap. 7). That is not enough for John. In his eleventh chapter he shows us the raising of Lazarus, who has been in his grave for four days already and beginning to stink. That breaks the record. In addition, the evangelists were extremely ignorant people, who had thoroughly twisted ideas about many of the things they wrote of. Thus Luke has Joseph leave Nazareth with Mary on account of a census in the Roman Empire, and go to Bethlehem, where Jesus is born. But there was no such census under Augustus. Moreover, Judea became a Roman province only after the date given for the birth of Jesus. A census was held in the year 7 A.D., but in the places where people lived, and thus did not require the trip to Bethlehem. [6] We shall have more to say on this topic. The procedure of Jesus' trial before Pontius Pilate is not in conformity either with Jewish or with Roman law. Thus even where the evangelists do not tell of miracles, they often relate what is false and impossible.

And what was concocted as "Gospel in this fashion later suffered all sorts of alterations at the hands of "editors," to the edification of the faithful. For example, the best manuscripts of Mark close with the eighth verse of the sixteenth chapter, where the women seek the dead Jesus in the grave, but find a youth in a long white robe instead. Then they left the grave and "were afraid." What follows in the traditional editions was added later. It is impossible however that the work ended with this eighth verse. Renan already assumed that the remaining portion had been stricken out in the interests of the good cause, since it contained an account that seemed obnoxious to later views. From another angle Pfeleiderer, after intensive studies, came to the conclusion, as did others, "that the Gospel of Luke said nothing of the supernatural conception of Jesus, that this story came up only later and was then inserted into the text by adding verse I, 34 ff. [7] and the words 'as was supposed' in III, 29.[8] " [9] In view of all this it is no wonder that by the first decades of the nineteenth century many scholars had already recognized the complete uselessness of the gospels as sources for the history of Jesus, and Bruno Bauer could even go so far as to deny the existence of Jesus altogether. It is understandable nevertheless that the theologians can not dispense with the gospels, and even the liberals among them do all they can to maintain their authority. For what is left of Christianity if the person of Christ is given up? But in order to save this latter point, they have to go through some strange contortions. Thus Harnack in his lectures on the *Wesen des Christentums* (1900) explains that David Friedrich Strauss thought he had succeeded in demolishing the reliability of the gospels as

history; but the historical and critical work of two generations had succeeded in restoring it to a great extent. The gospels were not historical works anyway; they were not written to report how things happened, but were works of edification. "Accordingly they are not useless as historical sources, especially since their purpose is not borrowed from outside, but coincides in part with the views of Jesus" (p. 14).



But all we know of these views is what the gospels tell us! Harnack's whole argument for the credibility of the gospels as sources for the person of Jesus only proves how impossible it is to offer anything solid and penetrating in that direction. Later in his essay Harnack is compelled to abandon everything that the gospels say of Jesus' first thirty years as unhistorical, as well as everything regarding the following years that can be proved to be impossible or invented. But he would like to save the rest as historical fact. He thinks we still have left "a vivid picture of Jesus' teaching, the end of his life and the impression he made on his disciples" (p. 20).

But how does Harnack know that Jesus' teaching is so faithfully reported in the gospels? The theologians are more skeptical about the reproduction of other teachings of the time. Harnack's colleague Pfeleiderer says in his book on early Christianity: "It does not really make sense to argue over the historical reliability of these and other sermons in the apostolic history; we need only think of all the condi-

tions required for a literally exact, or even an approximately correct, transmission of such a sermon: it would have had to be written down immediately by an auditor (properly speaking, it should be stenographic), and these records of the various sermons would have to be preserved for more than half a century in circles of hearers who were for the most part Jews and heathen and indifferent or hostile to what they had heard, and finally collected by the historian from the most scattered points! Any one who has realized how impossible all these things are will know once for all what to think of all these sermons: that is, in the stories of the apostles as in all the secular historians of

antiquity these speeches are free compositions, in which the author has his heroes speak in the way that he himself thinks they could have spoken in the given situation" (p. 500 f.). Right! But why should not all this apply to the sermons of Jesus too, which were still further in the past for the authors of the gospels than the sermons ascribed to the apostles? Why should Jesus' sermons in the gospels be anything more than speeches that the authors of the reports wished Jesus had made? Actually, we find all sorts of contradictions in the sermons that have come down to us, for example both rebellious and submissive speeches, which can only be explained by the fact that divergent tendencies existed among the Christians, each group composing and handing down speeches for Christ in accordance with its own requirements. How free and easy the evangelists were in such matters can be seen from an example. Compare the Sermon on the Mount in Luke and in Matthew, which is later. In the first it is still a glorification of the poor and a damning of the rich. By Matthew's time this had become a touchy subject for many Christians, and the Gospel according to Matthew baldly turns the poor who are blessed into the poor of spirit, and leaves the damning of the rich out altogether. That is the sort of manipulation that went on with sermons that had already been written down; and then we are asked to believe that sermons that Jesus is said to have given half a century before they were written down are faithfully reported in the gospels? It is clearly impossible to keep the words of a speech straight merely by oral tradition for fifty years. Anyone who writes down such a speech at the end of such an interval shows thereby that he feels justified in writing down what

suits him, or that he is credulous enough to take at face value everything he hears. What is more, it can be shown that many of Jesus' sayings do not originate with him, but were in circulation previously. For instance, the Lord's Prayer is regarded as a specific product of Jesus. But Pfeleiderer shows that an Aramaic Kaddish prayer going far back into antiquity ended with the words: "Exalted and blessed be His great name in the world that He created according to His will. May he set up His kingdom in your lifetime and the lifetime of the whole house of Israel." As we see, the beginning of the Lord's Prayer is an imitation. But if nothing is left of Jesus' sermons, nothing left of the story of his youth, certainly nothing left of his miracles, then what is left of the gospels altogether? According to Harnack there is left the impression Jesus made on his disciples, and the story of his Passion. But the gospels were not written by disciples of Christ, they do not reflect the impression made by the person of Christ, but that made by the story of the person of Christ on the members of the Christian community. Even the strongest impression does not testify to the historical truth of any story. The story of an imaginary person is capable of producing the deepest impression on society, if historical conditions for it are present. Goethe's *Werther* made a tremendous impression. Everyone knew that it was only a novel, nevertheless he had many disciples and followers. In Judaism, and precisely in the centuries directly before and after Jesus, fictitious personalities had tremendous influence when the deeds and doctrines attributed to them corresponded to the deeply-felt needs of the Jewish people. This is shown for example

(Continued on page 6)

# شپش، روزمرگی و طاعون

تامیاز کریمی

عصر توهین آمیزی که آدمی

مردمی است

با اندک فرصتی از برای جان کندن،

و به شایستگی‌های خویشتن

از همه افق‌ها

دورتر است.

"ایدا: درخت و خنجر و خاطره." شبانه:

شاملو

... بن بست عجیبی ست! چیزی در درون تو با صد زبان بانگ بر می‌دارد برای واگویی شدن در نوشتار، و تو در می‌مانی و در نمی‌یابی واژه‌ای را. در می‌یابی که اندوخته‌ات از بار کلام اندک و تهی انبانی از واژگانی که زبان گویای کلام ساحری باشند، برای بیان آنچه که می‌دانی و ناتوانی به پرده دری آن. دست و دلت می‌لرزد که نکند، این کلمه و کلام تصویرگر رنگین‌کمانی هزاررنگ به وسعت آسمانت نباشد؟ پس آن به که تا در خود به فریاد مانده باشی خاموش.

... این چنین است که نوشتن برایم سخت است و به خودم می‌گویم:

: آخر با کدام جرعه آتشنه‌ی کلمه‌ی آغاز، شعله به جان خرمن کلام در اندازم که سر برکشد شرار سرخ و آبی آن، موج در موج، رقص رقصان تا مرز حریقی گسترده در فلات پهناور عشق تا چشم‌انداز دلانگیز باوری گردد؟

باید برای چه کسی بنویسم؟ برای چه کسانی؟ برای آنهایی که می‌شناسم و نمی‌شناسم؟ خطاب به آنهایی که دوستشان دارم؟ و یا هر کسی که در باورش به زیبایی سهمی را به خودش اختصاص داده باشد؟ فرقی نمی‌کند چندان. بدین‌سان است که نوشته از فردیت آشنای مخاطب سر بر می‌کند به عام شمولی، آینه در آینه به تکرار در وجه ناب رفاقت دیرین سال یک جنگل درخت، بالنده و سرسبز، گیریم با تنی زخم‌دار از هجوم تیر. اما شکوفا و نامیرا که ریشه در اعماق جان تبادار زندگی تنیده است چنان که، با تیر هیچ حادثه‌ای ناپهنگام، در هیچ تنگنای بی‌آب و آفتاب روزان و شبان زمهریری در قحط سال مهر و عاطفه و یا در روزمرگی گذران زمانه به قطع و خشکانیدن تن در نخواهد داد.

من، می‌نویسم:

- این روزها حسرت‌زده با اندوهی از سر درد، هوای دیدارتان بی‌قرارم می‌کند.

و تو، می‌نویسی: "هان! مرد، چه مرگت شده است پیرانه سر، غم غربت و عواطف رقیق؟! این زمانه بر نمی‌تابد چنین منافع بی‌مشتی را! مگر نه این است که باید چهار نعل تاخت از بام تا شام، در این گذران روزمرگی تا زنده بودن را تداوم بخشی روز از پی روز دلمرده و چرکین تا بلعیده بشوی خود نظاره کنی که چنین بشوی چنان، که دیگرانت از سر کینه خواهندند! و باورت بشود که پذیرفته‌ای این چرخه‌ی بلعیده شدن را هر روزه به تکرار تا نفس زیستن را کم کم از دست و دل و ابهتی و بلولی خراکی‌وار...".

... و من، چه دارم که بگویم؟

دوست من، تو، از دگر دیستی در شرایط بیماری‌زایی با ابعاد و گستره دهشتناکی سخن می‌رانی که من اگر خود را در متن آن باز می‌یافتم، شاید به یقین در مقبولیت عام پذیرا شدن آن چاره‌ای جز چنین بودنی را در نمی‌یافتم.

نه! من در این سوی دیار عاقبت بر کناره نیم. با مین ناچاری تبعید، صدها تکه شده‌ام و خود تکه‌های بیش نیستم از صد. دهها تکه‌ام آن سوتر در ماوراء هزاران کیلومتر فاصله، در اندوه و افسردگی، خستگی و با باور به دست بستگی در تنگنای روزان و شبان، در آوار بی‌چهرگی در مانده‌اند.

و گندابه عفن روزمرگی معادل یافتات با طاعون فراگیری که همه را به کام سیری ناپذیرش فرو می‌کشد. در چنین فضای گویی پرتوافکنی خورشید در حجم منسوط دود به افسانه‌های کهن تعلق دارد و خیال تابش خورشید از خارها گریخته است. شپش این حشره‌ی همزاد طاعون در کشتارهای تاریخی؛ دیگر چندش‌آور نمی‌تواند باشد. بر در و دیوار کارخانه و مدرسه، ساختمان‌های

اداری حتی بر دیوار آبریزگاه‌های عمومی مساجد و بر جایی که در منظر دید چند عابر بتواند باشد، با خط نستعلیق کوفی و شکسته و کتابی با رنگ‌های مجاز اسلامی سیاه و سرمه‌ای در ابعاد بزرگ و کوچک نوشته‌اند: شپش! با تصویر و بی‌تصویری و چند جمله‌ای وحی منزل در باب قتال و سنگسار، سکوت و خفقان.

امر به معروف و نهی از منکر و ثواب بزرگ پونز به پیشانی زنان بی‌حجاب فرو بردن و ...

پدرانی هستند که به یمن مبارکی، فرزندان ذکور خویش را شپش نام نهاده‌اند در مدارسی که بر سر در آنها با نام نامی شپش مزین شده است درس می‌خوانند تا در مبحث درس تاریخ، در شهادت شیخ شهید فضل‌اله نوری مشروعه‌چی، فاتحه را درست و بدون غلط ادا کنند!

حتی می‌توان در اتوبوس‌های مردانه، زنانه در صف‌های طویل مواد غذایی در پشت میز اداری در روی شیشه شیر پاستوریزه و یا در روی دسته عینک‌های طبی مشاهده‌اش کنی. در همه جا وجود دارد. آرام و سلانه، سلانه راه می‌رود. حتی می‌توان

با آن درشت‌هایش عکس‌هایی رنگی به عنوان یادگاری گرفت برای اثبات وفاداری و دفع بلا، مزین شده در قابی نفیس در رف اتاق پذیرایی قرارش داد.

شاید به ظاهر چیز غریبی به نظر آید که چنین جامعه‌ای در کجای دنیای مدرنیته و معاصر قرار می‌گیرد که اینک به قهقرای ناکجاآبادی در گذشته تاریخی دفن شده‌ای رهسپار است!

مگر نه اینکه این حشره‌ای که بیش از هزار سال قدمت تاریخی زیستن را در کنار ما پدک می‌کشد وقتی عمومیت یافته از در و دیوار بالا رفت و در جاجای درز بقه و آستین، لیفه تنبان جا خوش کرد به تکثیر شدن؛ در بازتاب بعد فرهنگی این پدیده مقدس،

ناظمی مباح از تبار حشره پیدا خواهند شد با تخلص شپش و شپشک در مدح و ثنای نرینه‌های بزرگوارش قصایدی بلند بالا خواهند سرود از صبح تا شام از رادیو و تلویزیون. از دهان چرک بلندگوهای تمامی اماکن دولتی پخش می‌شود.

تا در حافظه‌ی تاریخی‌مان با زور دنگک جا خوش کند و مشروعیت یافته و در محضر شرع مقدس از این اتهام که "ما ایرانیان حافظه‌ی تاریخی‌مان را از دست داده‌ایم." برانت حاصل کرده و کجک باورمان بشود که قرن‌هاست وجود دارد. از زمان حضرت آدم ابوالبشر تا عصر حاضر. و باید وجود داشته باشد؛ حاشاالله که جز این نمی‌تواند باشد!

پس به ضرورت اشاعه‌ای فرهنگ شرع مقدس، باید در کتاب‌های لغت و دایره‌المعارف‌های موجود تجدیدنظر کلی نمود تا تعریفی تماماً شرعی در خور خط بصر امت امام یافته شود به تأیید علمای اعلام رسیده تا هیأت با عظمت این پدیده، تطابق تاریخی غصب شده خود را در متن‌ها تدوین دوباره باز یابد.

در چنین فضایی است، یکی خسته و حسرت زده با خشمی فروخورده از سر دردی هزار ساله کلگیر می‌سراید:

- "... فکر اینکه در تلاش معاش باید ۱۶ ساعت در شبانه روز سگ دو بزنی، چنان فرسوده‌ات می‌کند که انگار مفهوم زیستن را دستی، دستی به گند کشیده باشی و آنقدر صبور باشی که از تعفن خودت هم حالت بهم نخورد...".

گویی دست پلید از آستین لباده‌ای خونآلود، با تیغ زنگار بسته و کندی، "عقیقه‌ی مفرغی پیدا شده از

نیش گورهای فراموش شده." از برون و درون به گلوگاهم شیر می‌کشد تا خس، خس فریادی گلوگیر شده در من را، آهنگ دلانگیز شنوایی خود کند!

و آن دیگری مویه کنان می‌گوید:

"... اگر فریاد در گلو شکسته باشد و چشم به دیدن خیلی چیزها عادت کند به بی‌تفاوتی، و زبان همیشه در دهان زندانی و فکر دائماً مشغول ذهنیات. نتیجه عینی‌اش من هستم که خود را ول کرده‌ام دست زندگی تا ببینم چه می‌شود، هر چند که می‌دانم هرگز چیزی نخواهد شد. زنده شدن این احساس خبر از ایست جوشش و پویش دارد که یعنی گذشته را باختی و آینده هم از آن تو نیست. پس خموش و ساکت نظاره‌گر باش به هر چه که پیش آید!"

و کسی دیگر در آن سوی ناچاری در حاشیه تداخل رویا و بیداری واگویی می‌کند:

"... دوباره آهی و افسوسی از سر دریغ و در اندوه بی‌هدف زیستن غرق می‌شوی.

اینجا آسمان همان آسمان تیره است کمی اخم‌تر و بخیل‌تر، زندگی گویی همان است که مقدر شده و می‌چرخد و این را اگر تا حال باورمان نشده باید باورمان بشود که روز و روزگارمان را با صبحانه و نهار و شام با لقمه‌ای می‌بلعیم و خود چون لقمه‌ای در کام زهرآلودش آرام، آرام فرو می‌رویم و دیگر هیچ."

گویی تازیانه بر پوست و گوشت و عصب فرو می‌بارد و پشنگه‌ی خون گرم به هر سوی منتشر می‌شود تا بسان لکه‌هایی نشسته بماسد به هر جایی و خشکیده ماندگار شود تا با اشاره‌ی انگشتان بعد از مایانی که خواهند آمد، باز گویدشان که ما را چه به سر آمده است از ادبار این سالیان! لب به دندان می‌گری، فریاد فرو خورده در هزار نای حنجره‌ات بازتابی نمی‌یابد به رها شدن و تو خود نیز در لحظه‌ی بین هشیاری و بی‌هشی، دستگیرت می‌شود تکه‌های هستی متلاشی شده از پس انفجاری مهیب، پرتاب شده به این سوی ناچاری که تبعیدش نام نهاده‌اند.

انگار ما نسل کابوس‌های دشت‌زا نامکرر در رویا و بیداری هستیم، مثل اینکه هیچ چیزی حائل رویا و بیداری‌مان نیست. آنچه را که در رویامان می‌گذرد به عینه در بیداری پدیدارمان می‌گردد و بیشتر از چند دهه است که مرزهای آن مخدوش گردیده است.

چقدر دلم می‌خواهد نوشته‌هایم برایتان سرشار از بوی بهار، طراوت شبنم، طلوع سپیده، آواز پرنده، و پرواز باشد؛ تا نفس هر دم تپنده‌ی زیبای زیستن کوبان بر طبل لحظه‌های زایش؛ کلمه، کلمه، طرح، طرح در تسبیح کلام بتشنید به ساحری گسترده‌ی فراخ و بی‌مرز زندگی در کوچه باغ‌های پر شکوفه‌ی همیشه بهار ...

و می‌بینند که چنین نمی‌شود. من، پرتاب شده در این سوی بی‌طاعون و شپش و روزمرگی، و آن سوی تکه‌هایم وارهیده از من، مرثیه‌خوانان مصیبت بر ادبار تاریخی هر روزه‌ی روزمرگی‌شان!

نه! نباید و نشاید چنین بیابد. باور به انسان و زیبایی با شکوه زیستن را هیچ وهنی عظیم رفته بر انسان، بر نمی‌تابد به روا بودن. ■

در جهانی که ما در آن زندگی میکنیم همه چیز در حال دگرگونی است ولی دگرگونی در برخی پدیده ها، کند و در برخی سریع است و مسلم است بیشتر این دگرگونیها به سوی بهبود است. مثلا دگرگونی در روش و اخلاق و رفتار روزندگی بشری سبب پیشرفت و پیدایش تمدن شده است. انسانی که در عصر حاضر زندگی می کند دیگر اخلاق و رفتار پدران و نیاکان خود را ندارد. انسان حاضر دیگر مثل انسان هزاران سال پیش با برادر و خواهر خود ازدواج نمیکند و آنها را محارم خود می شمارد و یا مثل پدران حتی دویست سال پیش خود که همراه ثروت و ارث زن برادر خود را هم باید به عنوان ارث به خانه خود می برد، نیست. دیگر زن و اموال زیردستان برای او مباح و حلال نیست و تصاحب اموال و احشام و ناموس زیردستان که در زمانی برای زیردستان چندان حرام نبود به آن روال نیست. در تورات داریم که داود پیغمبر روزی زنی را در حال استحمام دید و بدن زیبایی زن سخت داود را مجذوب کرد به حدی که قدرت تحمل در قبال زن زیبا از او سلب شده بود. داود بیدرنگ دستور شناسایی آن زن را داد. به او خیر دادند او بتشیع همسر اوریا حیثی است. داود به هر تمهیدی بود همسر سردار را به چنگ آورد و پس از چندی متوجه شد که آن زن حامله شده است و برای حفظ ظاهر فوری دستور داد سردار را از جنگ فراخوانند و به محض اینکه سردار از جبهه بازگشت از او خواست که چند شبی را در خانه خودش با همسرش بگذراند و بعد به جبهه بازگردد و سردار با شرف که متوجه ماجرا شده بود و می دانست زن او در غیابش با داود زندگی می کرده است از رفتن به خانه خود خودداری نمود. وقتی داود دریافت که نیرنگش برای پیدا کردن پدری برای بچه ای که زن در رحم داشت، موثر نیفتاده است به او گفت پس به میدان جنگ باز گرد. داود نامه سر بسته ای به او داد که به یوآب، سپهسالار و فرمانده جبهه برساند وقتی سردار به جبهه بازگشت، نامه داود را به فرمانده سپاه داد و فرمانده سپاه پس از مطالعه نامه دانست که داود دستور قتل سردار را داده است و حتی نحوه قتل او را در نامه نوشته است که سردار را مامور جلو جبهه نماید و پشت خط بخشی که او مشغول جنگ می شود را خالی نگهدارند تا دشمن فوری بتواند او را از بین ببرد و سپهسالار داود، فوری دستور او را به اجرا گذشت و آن افسر که ترمذ از دستور داود کرده بود، خیلی زود در جنگ کشته شد

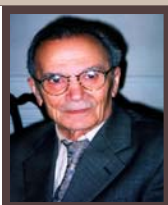
پس از چندی بتشیع فرزندی از داود به دنیا آورد که او راسلیمان نام نهادند و پیامبر بزرگ بنی اسرائیل و ما می باشد که سالیان زیاد عمر کرد تمام انس و جن و حتی پرندگان و جانوران سرسپرده او بودند. به طوری که در تورات آمده است خداوند

برای این عمل، داود را سرزنش کرد می بینم در آن زمان، چنین اعمالی حتی از پیغامبران سر می زده است در این زمان چنین عملی از طرف هر کس که باشد از بزرگترین گناهان مذهبی و رفتارهای ضد اخلاقی و ضد اجتماعی است. این یادداشت کتاب تورات، کتاب دوم شموئیل باب 11 برداشته شده است.

با چنین برداشت هایی که واقعا اعتقادات انسان نه متزلزل بلکه زیرورو می شود، چندی قبل از تلویزیون مطلبی را دیدم و شنیدم که برایم جالب بود و آن یک خبر بود به این شرح که در نواحی شمال روز گذشته گورستانی کشف شده که اجساد آن ویا اسکلت های مانده که لاید در شوره زاری باید بدست آمده باشد متعلق به یکصدوسی و پنج هزار سال قبل است. البته این درست است و چندی قبل هم شنیدیم که چند تکه استخوان از قبرستان قدیمی در مرکز یک بدست آمده که پس از بررسی و مطالعه روی آن ها دانشمندان روشن کردند که این استخوان ها استخوان پای انسانی است و متعلق به صد هزار سال قبل می باشد. بین اشیایی که از سیلک بدست آمده و هم اکنون در لایراتوارهای دانشگاه شیکاگو و متعلق به کشور ایران موجود می باشد اشیایی وجود دارد که بیش از سی و پنج هزار سال قبل میباشد و نیز در شهری که در نزدیکی کاشان با کمک حفاران ایتالیایی و فرانسوی و ایرانی از زیر خاک بیرون آمده مصالحی هست که طبق بررسی و گواهی دانشگاه شیکاگو متعلق به نوزده هزار و چهار صد سال قبل است.

در سال 2003 دانشمندان و نماینده گروه حفاران ایتالیایی و عده ای از مطلعین باستان شناسی سیمناری در سالن یکی از کالج های ریچموند برای بررسی و گزارش درباره این شهر تاریخی که پس از لاقال بیست هزار سال از دل خاک سر بر آورده تشکیل داده بودند که من خود نیز در آن سیمنار شرکت داشتم.

علی ضرابی



## حضرت داوود

حالا میرویم و یک جمع بندی کوچک از آنچه که یک هزارم آن در این یادداشت آمده به عمل می آوریم.

( البته با توجه به اینکه تورات قدیمی ترین و اولین کتاب آسمانی است و پیروان ادیان ابراهیمی موظف به قبول آنچه در آن آمده هستند، اینجانب کافر حربی هستیم و

ریختن خونم مباح.) و اما اگر بخواهیم یک پیرو مومن به ادیان ابراهیمی باشیم باید گفته خداوند را در تورات قبول کنیم که خداوند متعال در تقریبا هفت هزار و چند صد سال قبل زمین را آفرید و روز یکشنبه آب و جویهای روان را و روز دیگر خورشید و ماه را و روز جمعه هم که کار آفرینش پایان یافت باری تعالی رفت و استراحت کرد و آدم و حوا زاد و ولد کردند و این بشری که اکنون نزدیک هفت میلیارد به شماری آمد و ساکنین زمین هستند نتیجه آن واقعه آفرینش است (صفر آفرینش تورات) و گوینده تلویزیون که اعلام می کند اجساد بشری یکصدوسی و پنج هزار سال قبل در اطراف ساری پیدا شده یا دروغ می گوید و او خود کافر آنهم کافر حربی است و حکم مرگ این کافر نیز قابل اجراست و یا باید ثابت کند که خدای آن انسان ها که یکصدوسی و پنج هزار سال قبل زندگی می کرده اند کجاست و آیا آن حضرت امیر المومنین که خواهرم برای من مجسم می کرد همان جوانمردی است که من هنوز هم به هیبت و ارزش های انسانی او احترام می گذارم یا حضرت علی دیگری است که هفتصد نفر را از دم تیغ می گذراند. من که خودم نه بلکه پای عقل من هم به گل فرو می رود؟

وقتی داستان حضرت داود را در تورات خواندم با خودم به این سلطان بنی اسرائیل و پیغمبر بزرگ خدا برگشتم گفتم یا حضرت داود تو که زنا محسنه انجام می دهی آیا میدانی که سزای تو مرگ است و بس و حالا میروی و تاج پادشاهی بر سر می گذاری و خود را پیغمبر خدا می دانی بابا خیلی رو داری. البته لازم به تذکر است که من ابا به طرز تفکر گردانندگان مجله روشننگر کاری ندارم زیرا من معتقد به یک مبدأ هستم که آن مبدأ را شما هر چه می خواهید اسم بگذارید. خدا. الله. یهوه. اهورامزدا و یا هر چه دلتان می خواهد ولی آنچه من می شناسم و قبول دارم چیزی جز آن است که خواهرم و دیگران قبول دارند. به امید

آنکه ساده نویسی من تلنگری برای بازکردن راه برای آنها که دوست دارند شنیده ها را با تفکر شخصی ارزیابی کنند باشد.

آنطور که در تورات آمده حضرت ابراهیم زمانیکه همراه همسرش سارا به دربار فرعون رسید و درباریان فرعون که محوزیبایی سارا شده بودند از ابراهیم خواستند اجازه دهد سارا را به خدمت فرعون ببرند و ابراهیم ضمن موافقت با این پیشنهاد از سارا خواست لباسهای زیبا بپوشد و نیز به او توصیه کرد لازم نیست درباریان و فرعون بدانند تو همسر من هستی که از التقاتش نسبت به ما کم شود و از نظر من آنچه از این کتمان پیش بیاید مهم نیست و سارا به خدمت فرعون رسید و سخت مورد محبت اقرار گرفت ولی بعدها فرعون متوجه شد که سارا همسر ابراهیم است سخت متعجب شد و از سارا و ابراهیم این موضوع را سؤال کرد و زمانی که متوجه شد سارا همسر ابراهیم است مال فراوان و نقدینه و احشام زیادی به ابراهیم داد و او را روانه وطن اصلی خودش کرد.

### آزتورات :

اسحق دودختر زیبا داشت و دختران او برای اینکه فرزندی از یعقوب داشته باشند در ایامی که اسحق شراب زیادی خورده بود با پدر خودشان همبستر شدند و هر دو آنها از پدر باردار شدند و فرزندان سالمی به وجود آوردند که سخت مورد علاقه پدر یعنی اسحق بودند. ولی با تمام این احوال یعنی با توجه به آنچه در بالا مطالعه فرمودید من انسانی هستم معتقد. نه تنها معتقد به واقعیات و معتقد به اصولی که روشنفکران بدان معتقد هستند (ضمن اینکه خود را روشن فکرنمی دانم و به بزرگانی مثل موسی و عیسی و حضرت محمد که به شک از بزرگان زمان خود بوده اند احترام می گذاریم و عقیده دارم گفتار و کردار خوب و انسانی آنان را کتیششان و اخام ها و آخوندها به نفع خودشان ساخته و پرداخته اند و آنچه در کتابهای دینی آنان ملاحظه می شود حتی سطری را موسی و یا عیسی و یا محمد ننوشته اند بلکه پس از سالها همین اربابان مذاهب و ادیان پرداخته و به خورد مردمان ساده لوح تحویل می دهند.)

شاید مطالعه در تراوشات فکری مولانا محمد بلخی فیلسوف بزرگ ایرانی ما رابه خیلی از حقایق نزدیکتر کند. خوشحال می شوم چنانچه بیراهه را انتخاب کرده ام مرا یاری فرمائید. ■

## ROWSHANGAR SUBSCRIPTION FROM

	Six Months	One Year
<b>US (US dollar)</b>	\$25	\$45
<b>Canada (Canadian dollar)</b>	\$30	\$55
<b>Europe (euro)</b>	€25	€45
<b>Rest (us dollar)</b>	\$60	\$110
<b>For the 1<sup>st</sup>. extra copy add</b>	\$5	\$10
<b>For more copies add for each</b>	\$3	\$6

You can deposit your fee to our bank accounts or write your check or money order to Rowshangar in American or Canadian dollar only. Checks should have been issued by either American or Canadian banks.  
To pay by credit card please call : **773-656 9107**

Six month  one year   
Name .....  
Address .....  
City.....  
State ..... zip..... Country .....  
You can either mail the form or fill it on the Rowshangar's website and e-mail it to us.

## طراحی و ساخت گابیت آشپزخانه



&

## CLOSET ORGANIZER

Tel: 416-705-2404

# نَفَسِ رَاحَتِ

## مواد ساختمانی برای دفن مردگان غزه نایاب شده است ( احمد فزاعی )

مرده های غزه اعتصاب غذا، اعتصاب نفس کشیدن، اعتصاب نشسته، اعتصاب خوابیده کرده اند. مرده های غزه، برخلاف زنده های ایران، نه اسرائیل سرشان می شود، نه اروپا و نه امریکا!

حاضر نیستند لیلی به لا لای هیچکدامشان بگذارند! نه محاصره حالیشان است، نه مزیقه و نه کمبود. مرده های غزه حق و حقوقشان را می خواهند. حاضر نیستند، مثل کارگرهای ایران، سالیان سال بی حقوق بمانند.

مرده های غزه حق و حقوقشان را میخواهند، عدالت را می خواهند. و چه کسی بهتر از احمدی نژاد و آخوندهای مرده خوار می تواند حق و حقوق بپردازد و عدالت گری کند! آقای احمدی نژاد در رأس یک گله از کفتارهای دستار بند به نوار غزه اسلام زده می رود و مرده و زنده را یک لقمه خام می کند! آقای احمدی نژاد آموزگار حق و عدالت است. و مسئله حل می شود برای مرده های غزه، برای زنده های غزه، برای اسرائیل، برای امریکا، و برای اروپا!

اما، نوار غزه جمهوری اسلامی ایران نیست که یک شبه چندین هزار نفر آزادیخواه را، در گلزار خاوران، به ضرب بولدوزر خوراک زمین کنند! نوار غزه، اگر چه مسلمان است، اما هنوز جمهوری اسلامی نشده است که، اگر باکره باشی، قبل از اعدام عروست کنند! بدهند ت به همان آقای مهربانی که قرار است فردای "شب زفاف" نه یک گلوله که چندین تا بدرقه راحت کند! تا مطمئن شوند که یگراست از جهنم سر در می آوری!

تا مطمئن شوند که مبدا از راه راست منحرف شوی و از بهشت سر در بیآوری!

هنوز خیلی مانده است تا نوار غزه راستی راستی به اسلام ناب محمدی ایمان بیاورد.

در غزه حتی مرده ها هم نمی توانند به این سادگی ها نفس راحتی بکشند. با این که همه راه های ورود و خروج به غزه را ماه ها است که اسرائیلی ها بسته اند؛ اما، عزرائیل که از قدیم و ندیم با اسرائیل پیمان برادری بسته راهش را بلد است: عزرائیل درست مثل برادر خوانده اش اسرائیل است. از راه، از بیراهه؛ از چپ، از راست؛ از رو به رو، از پشت سر؛ از زمین، از آسمان! می آید و باران رحمت بی دریغش را بر سر و کول پاپتی های غزه می باراند!

اما غزه ای ها عقیده دارند که زندگی سگی داشتن لازمه اش مرگ سگی داشتن نیست. باید مثل آدم مرد و مثل آدم به خاک سپرده شد. عقیده دارند که مرده ها مثل زنده ها نیستند که به لباس ژنده پاره و به حلبی آباد ها بسازند! بله، در نوار غزه رسم است که مرده ها را نو نوار کنند و در گورهای سیمانی بخوابانند! مرده های غزه به کم تر از این قانع نیستند.

مرده ها در غزه سخت دلخورند؛ روی سگشان بالا آمده است! چرا که این روزها در غزه نه پارچه ای به هم می رسد و نه سیمانی! "هر چه پارچه بود صرف درست کردن نیم ملیون دست لباس برای بچه ها شد: به مناسبت عید فطر! و هر چه سیمان بود برای اموری ضروری تر از گور ساختن بکار رفت! مدتهاست که غزه تحت محاصره اسرائیلی هاست و مردم حتی از بابت مایحتاج روزمره شان هم به شدت در مزیقه اند، چه رسد به سیمان و پارچه."\*و برای همین، این روزها در غزه مرده ها نه تنها اعتصاب غذا که اعتصاب نفس کشیدن هم کرده حاضر نیستند به این سادگی ها دست بر دارند و نفس راحتی بکشند! حاضر نیستند به جای سیمان

# CEMETARY OF GAZA

هنوز خیلی مانده است تا مرده های غزه از اعتصاب غذا، از اعتصاب نفس کشیدن، از اعتصاب نشسته، از اعتصاب خوابیده، و از حق و حقوق مردگیشان دست بردارند. هنوز خیلی مانده است تا مرده های غزه راضی شوند در حلبی آبادها مردگی کنند. ■

رفاه می خواهند. خانه سیمانی می خواهند! عزت و حرمت می خواهند!

مرده های غزه حاضر نیستند مثل زنده های ایران در حلبی آباد ها مردگی کنند. آنها عدالت می خواهند.

به خاک خالی بسازند. حاضر نیستند به جای سنگ قبر، حلبی بالاپوششان باشد!

## خیام و آن دروغ دلاویز!

( قسمت پنجم )

### من عمر خیام هستم!



نویسنده: هوشنگ معین زاده

- مگر غیر از این است؟ نگاه کن! من نهصد سال است که در بهشت هستم. نمی دانم، با نهصد یا نه هزار حوری همدم بودم. همینطور نهصد یا نه هزار بار عسل و انار و انگور خورده ام. البته به شراب

است! . . . او با دیدن صفا و صمیمیت آن دو مرد بی اختیار گفت:

- درود به خیام بزرگ!

بلقیس و شاه غلام نیز با شنیدن نام خیام، با شادمانی



های بی خاصیتش لب نزنه ام. خوب که چه؟ اگر کسی نخواهد عیاشی و الواطی کند و یا عسل و انار و انگور بخورد، چه باید بکند؟ چه امتیازی غیر از این مانده هائی که گفتم، برای ما منظور شده است؟ آیا اینهاست آن نعمت هائی که بشر باید به آنها دلخوش باشد!؟

عزت الملوك پرسید: مرشد! خدا می بایست چه نعمت هائی برای بندگانش فراهم می کرد که عیب و ایراد بر او نگیرند؟

- چیزهائی که در زندگی خاکی از بندگانش دریغ کرده بود، در بهشت برایشان فراهم کند. یعنی زندگی خاکی را بدون غمها و غصه ها و کاستی هایش به بندگانش هدیه کند.

ببینید! من قبل از ایراد به بهشت خدا، به زندگی اهدائی او ایراد دارم. زیرا، بهشت او دنباله زندگی خاکی اوست. اگر خدا می خواست رعایت حال بندگانش را بکند، باید آنها را در زندگی دچار درد و رنج و محنت نمی کرد و به جای اینکه بخواهد در بهشت مخلوقاتش را به خوشکامی برساند، بهتر بود که در چند روزه عمر، لطف مختصری به آنها می کرد تا نیازی بساختن بهشت و زنده کردن دوباره «مُرده» ها نباشد. خدا می توانست بنیاد زندگی را طوری پایه ریزی کند که پنج روزه حیات با خوشی و شادکامی طی شود، نه اینطور با تلخی و پر از رنج و درد و عذاب که فریاد هر انسان عاقلی را به آسمان بلند کند که:

گر بر فلکم دست بدی چون یز دان برداشتمی من این فلک را ز میان

و ز نو فلک دگر چنان ساختمی کازاده بکام دل رسیدی آسان

آنروزها، من فکر می کردم که خدا در خلقت خود با همه هنرنمایی های شگفتی که به کار برده به دلیل آنکه به تنهائی، هم طراح، هم سازنده(خالق)و هم

خود را به او رساندند و بسان کودکان، خویشان را به آغوش «پیر» انداختند و سیمای او را غرق بوسه کردند. از آن هنگام اوضاع به کلی تغییر کرد.دیگر «رباعیات خیام» بود که با صدای گرم شاه غلام به گوش می رسید. رقص و شادی و گردش و گل فشائی، چنان محفل این جمع کوچک را گرم کرده بود که در بهشت هرگز چنین بزم و بساطی دیده نشده بود.

خیام در اوج آرامش و رضایت بود. او که به تحریک فقیهان قشری و زاهدان ریائی مورد بی مهری های هموطنانش بود و در بهشت نیز از ابراز هویتش خودداری می کرد تا با ملامت متعصبین روبرو نشود، اینک با ناباوری می دید که چگونه مورد احترام است. با خود می گفت:

- ژرفای حرف های من، برای همیشه پنهان نماند. باید زمانی می رسید که مردم می فهمیدند من چه می گویم! آیا اینک آن زمان فرا رسیده است؟ وقتی می بینم که عزت الملوك، بانویی که در دوران حیات من به عنوان یک زن هیچ ارزش و اعتباری نداشت، اینگونه با من به بحث و مجادله می پردازد، یا بلقیس با آهنگ های شاد شاه غلام اینگونه هنرنمایی می کند، برآستی خوشحال می شوم. . .

چندی بعد بلقیس و شاه غلام بار دیگر هوای سیر و سیاحت کردند و از آنان جدا شدند. با رفتن شادی آفرینان محفل، یاران نیز به خیالهای سابق خود باز گشتند. در آن حال، حاج رجب گفت:

- پدر! اولین بار که شما را دیدم، حرفهائی زدید که تا به امروز مرا به خود مشغول داشته است.

خیام با لبخندی گفت:آنروز، من حرفهای زیادی زدم، کدام یک ترا مشغول کرده است؟

- تا آنجا که پادم هست، می گفتید، بهشت پاداش ارزنده ای نیست!

آنها چند روزی آرامش درون را در آن رامشگری ها یافتند. از جائی به جای دیگر می شدند و چنان به شادی مشغول بودند که حتی گذر ایام را نیز فراموش کرده بودند. اما، حاج رجب برعکس دیگران در تمام مدت افسرده و دلگرفته بود. تا اینکه روزی پیر او را به کناری برد و با دلسوزی گفت:

- مرد! تو را چه می شود؟ چرا اینطور غمگین و دلمرده ای؟ تو که باعث دلشادی همگان شده ای، خود چرا اینطور افسرده ای؟

حاج رجب، بعد از سکوتی چند، با آهنگی غم انگیز پرسید:

- پدر! شما کیستید؟ از کجائید؟ نام و نشانتان چیست؟ پیرنگاهی تیز به چشمان حاج رجب انداخت و با شگفتی پرسید:

- آیا همه غم و غصه تو از اینست که بدانی من کیستم؟ از کجایم؟ و چه نام دارم؟! . . . راستی تو به جستجوی چه کسی هستی، مرد؟! . . .

آه . . . ای کاش من همان باشم که تو به جستجوی هستی تا شادی و شادمانی به دلت باز گردد. . . آنگاه با خود زمزمه کرد:

- من بیش از هفتاد سال خودم بودم. خودم، با همه عیب و ایراد و حسنی که دیگران بر من می شمردند. بیش از هفتاد سال با نام خودم زندگی کردم. تکفیر زاهدان ریائی را به جان خریدم و دشنام عوام و عالمان قشری را تحمل کردم، ولی همیشه خودم بودم. بیش از هفتاد سال رنج بردم، سختی کشیدم و ملامت خریدم تا بنیاد فلسفی «افسانه آفرینش» و ادعای کسانی را که مدعی بودند، از چگونگی خلقت آگاهند، به زیر سؤال ببرم و بگویم:

دوری که در آن آمدن و رفتن ماست

آترا نه بدایت نه نهایت پیداست

کس می نژد نمی در این معنی راست

کاین آمدن از کجا و رفتن به کجاست!

حاج رجب چون این رباعی را از زبان «پیر» شنید فریادی کشید و از ذوق آشنائی و بودن با خیام به گریه افتاد. پیر با مهربانی او را آرام کرد و گفت:

- ای عزیز! منم «عمر خیام نیشابوری». همانی که زاهدان، عابدان و عالمان قشری، ملحد و مرتد و کافر می دانستند و از دفن جنازه اش در قبرستان مسلمین جلوگیری کردند و با تکفیر و مرتد شمردنش حرفهای عاقلانه و منطقی او را به تمسخر گرفتند.

من همان خیام هستم که چون چراغ علم و دانش به دستم رسید، آنرا روشنتر و پر فروغتر از گذشته به دست فرزندان ایران زمین سپردم و آنها را با حقایقی آشنا کردم که تا آنروز کمتر حکیمی جرأت ابراز آن را داشت. ولی چه سود! که در دیار ما به حرفهای امثال من توجه شایسته ای نشد. در حالی که ملت های دیگر، حرفهای امثال مرا به جان و دل پذیرفتند و به توصیه های عقلانی ما عمل کردند و امروزه ندای «انا الحق» شان در همه جا بگوش می رسد. آنها از حرفهای من و دیگر فرزندان ایران بهره ها برده اند، در حالیکه بیشتر مردمان سرزمین ما از درک عمق اندیشه های ما غافل ماندند و ندانستند که ما چند صد سال پیش چه ها می اندیشیدیم، چه ها می گفتیم، قصد و غرضمان چه بود و برای مردم و مملکتمان چه آرزوهائی داشتیم. . .

خیام، در حالیکه با تبسم به حاج رجب نگاه می کرد، پرسید:

- مرد! حال بگو ببینم؟ آیا من همانی هستم که می خواستی؟

حاج رجب، چون کودکی شرمگین، زانو زد و بی آنکه کلمه ای بگوید به گریه افتاد. خیام نیز با دیدن صمیمیت حاج رجب، بر زمین نشست و مشفقانه دوست مؤمن خود را در آغوش گرفت. . .

عزت الملوك که با بلقیس و شاه غلام به کنار آنها آمده بود، با خود می گفت:

- چه عاملی سبب این شور و حال شده؟ آیا برادرم دریافته که دوست پیرمان، همان «حکیم عمر خیام»

اداره کننده هستی است، دچار انحراف شده است. می دانیم، بشر هیچ وقت از زندگیش راضی و خرسند نبوده و از آفریده شدنش رضایتی نداشته. ضمن اینکه خدا هم بودن و نبودن انسان برایش علی السویه است. بنا بر این، می پرسیم: هدف از آفرینش انسان چه بوده؟ فایده ای که انسان از زندگی می برد یا نصیب خدا می شود، کدام است؟ . . .

من هر چه فکر کردم، پاسخی به این سئوالات پیدا نکردم، جز اینکه بگویم: خلقت خدا بیهوده بوده و زندگی ما هم نتیجه این بیهودگی است! میلیون ها انسان در هر سال متولد می شوند و یا به قول ادیان «خلق» می شوند تا مثل سگ و گربه به جان هم بیافتند و یکدیگر را بکشند. . . که چه بشود؟ به نظر من، لازم نیست که انسان حتماً دارای اندیشه و الائی باشد تا این قضایا را درک کند. هر انسانی با نگاهی گذرا به سرگذشت بشر می فهمد که حقیقت زندگی چیزی است بی معنی و پوچ. در آنوقت با سه مجهول روبرو می شود و برای دانستنش به جستجو می افتد:

1- آیا خدائی هست؟ و اگر هست چرا این وضع نا بسامان را به وجود آورده؟

2- آیا خدائی نیست؟

3- آیا خدائی هست، ولی این وضع نا بسامان خارج از اراده اوست.

1 - در مورد اینکه آیا خدائی هست؟ اگر چه من نیز به عنوان یکی از افراد جامعه ناچار بودم به ظاهر، عقاید رایج را آنطورکه ادیان می گویند، بپذیرم. اما در باطن با خود می گفتم، آنچه ادیان می گویند فروزه های خدای واقعی نیست! و اگر باشد، چنین خدائی سزاوار پرستش نیست. خدائی که در عین دانائی و توانائی، بدبختی و فقر و فساد و تباهی می آفریند! نمی تواند خدای بخشنده مهربان باشد. شاید این رباعیات تاحدودی بیانگر این سردرگمی های بشر باشد:

در گوش دلم گفت فلک پنهانی حکمی که قضا بود ز من میدانی؟

در گردش خویش گر مرا دست بدی خود را برهاند می ز سر گردانی

نیکی و بدی که در نهاد بشرست شادی و غمی که در قضا و قدرست

با چرخ مکن حواله کاندر ره عقل چرخ از تو هزار بار بیچاره ترست

مشکل واقعی اینجاست که انسان هیچگاه خدا را نشناخته و شاید هم هرگز نتواند بشناسد و پیامبران هم او را آنچنان توصیف کرده اند که فقط بزد پیشبرد آئینشان بخورد. به این دلیل وقتی انسان به ماهیت خدا یا خدایان می اندیشد، با ناباوری از خود می پرسد:

- آیا خدا همانگونه است که پیغمبران معرفی کرده اند؟ اگر بلی! پس با اینهمه عیب و ایرادی که بر او وارد است، چه باید کرد؟ اگر خدا آن گونه نیست، پس حرف و حدیث هائی که در موردش گفته اند، چیست؟ تکلیف ما چیست؟ ما چه باید بکنیم؟ . . . می بینید که در برابر فکر و اندیشه انسان در باره خدا چه مشکلاتی وجود دارند. اگر به این مشکلات، رفتار کسانی که می خواهند این حرف های نا معقول را همچنان پایدار نگهدارند، بیافزاییم، آنوقت در می یابیم که چرا تا به امروز «شناخت حقیقت خدا» ممکن نشده است.

حاج رجب پرسید:منظور پدر اینست که حرف پیغمبران هم در مورد خدا درست نیست؟

- نه! چون همه پیغمبران، خدا را نه آنطوریکه بوده یا باید باشد، بلکه به گونه که مردم زمان ظهور این پیغمبران با دانش و آگاهی اندک خود بتوانند قبولش کنند، عرضه کرده اند. اکنون سئوال اینست، آیا بعد از گذشت این همه ایام ما هم که صاحب دانش و آگاهی بیشتر و عقل و خرد متحولتر هستیم، اگر می خواهیم خدائی داشته باشیم، خدا را باید همانطور بپذیریم که پیغمبرانی مانند ابراهیم و یعقوب و موسی (Continued on page 15)

### سردبیر گرانمایه و مبارز نشریه پر محتوا و پر آوازه‌ی روشنگر!

نخست از همه سلام های پرحرارت خود را برای جنابعالی و سایر دست اندرکاران نشریه وزین و نازنین تان تقدیم داشته به خاطر گام های استوار و شجاعانه ای که در راستای روشننگری بر می دارید، از صمیم قلب برای شما و یاران مبارز تان توانمندی دایمی می طلبیم.

من از نخستین شماره روشنگر، تا هم اکنون با اشتیاق خاصی مطالب و مضامین علماً تنظیم شده و دوست داشتنی آنرا مطالعه کرده ام.

برادر گرانقدر آقای ستوده!  
ما می بینیم، و می شنویم که رگه های سرب مذاب ای که در بستری به نام ( روشنگر ) به حرکت در آمده ، چسان خس و خاشاک خرافات و... که در مسیر این بستر سوزان قرار گرفته و یا می گیرند \_ را در حال سوختن قرار داده است . این پیروزی بس بزرگ و در خور ستایش متعلق به تمام عناصر روشن بین و تحول طلب که بر ضد امپریالیزم تجاوزگر و خادم همیشگی آن ارتجاع شجاعانه می رزمند؛ می باشد.

من با آنکه ( نسبت مرضی ) با نشریه نجیب و والا صفت تان همکاری نداشته ام ؛ مگر مانند سایر خوانندگان آگاه و با مسئولیت این نشریه، خودم را در پیروزی های آن سهیم و شریک میدانم.

اینک سروده ی به نام ( " آتش بر تابوت باورت " ) را از جلد اول دفتر سروده هایم انتخاب نموده عرض نشر (در روشنگر) برایتان فرستادم.  
در خانمه دست های پرتوان تمام برادران و خواهرانم را که سرچشمه این کانون را شفاف و فروزان نگه داشته اند ، با حرارت قلب درد مندم فشرده خواهان سلامتی و پیروزی های همیشگی آنان می باشم.

رحیمه توخی 21/11/2007

# آتش بر تابوت باورت

( شعری از : رحیمه توخی )

زخم که چشم فقها به جستجوی منست  
هزار آیه به وصف حجاب روی منست

مجال ندادندم که با قدر سا خیـمزم  
گویند که عجز و تواضع آبروی منست

بود موانع ز روز نخست به آوازم  
فریاد آزادی خفه در گلوئی منست

شدم خشنده ز الفاظ رکیک سعـدی  
که نیش زبان شعرش عیب گوی منست

شنیده ای وصف تنم در کلام شیرازی  
که تیر چشم هو سبازش به سوی منست

فلاسه؛ مگر این نکته را ندانستند  
که لطف و رحم و عطوفت آذین خوی منست

زخم که زنده نگه داشته ام نسل بشر  
ز آنکه چشم کودک و برنا و پیر سوی منست

مجتهد زن ستیز، این نکته بشنو زمن  
آتش بر تابوت باورت آرزوی منست



نگاه کنید! چرا اکثر مردم در بهشت خواب اند؟ برای اینکه خواب همان مُردن است. رها شدن از نگرانی و دلواپسی هاست. بی خبری است. آرامش و سکوت و سکون است. برای همین است که ساکنان بهشت بیشتر دوست دارند در خواب باشند. اگر خوابشان همیشگی باشد، بزرگترین نعمتی است که به آنان اهداء می شود، همان نعمتی که ما هم آرزومند آن هستیم.

۲- در مورد اینکه آیا خدائی نیست؟ این را نه تنها عقل، بلکه دل و جان هم نمی پذیرد. شاید نتوان با کلام و منطق و برهان وجود خدا را ثابت کرد، ولی هیچ انسانی نمی تواند دنیا و هستی را بدون خدا تصور کند. بزرگترین و موثرترین دلیل وجود خدا، احساس قبول دل انسان است. احساسی که نه به عقل و منطق مربوط است و نه به هیچ یک از اسباب و علل دیگر. زیرا عقل و منطق علمی و تجربی نه خدای خالق، نه خدای حافظ و نگهدارنده و نه خدای مهلک و کشنده و نه خدای صاحب دوزخ و بهشت را نشناخته و نمی شناسد. از این رو، فکر می کنم که دعوی هستی و نیستی خدا بجائی نمی رسد.

کسانیکه دلشان بوجود خدا شهادت می دهد برای آنها خدا وجود دارد، ولی برای آنانکه عقل و دانش آنها برای تفسیر جهان و زندگی نیازی بوجود خدا نمی بینند، خدائی وجود ندارد.

۳- در مورد اینکه خدائی هست، ولی وضع نا بسامان موجود خارج از اراده و خواست اوست. این عقیده بیشتر با عقل و منطق سازگار است. من معتقدم که نیکبختی و بدبختی انسان به خودش مربوط است. در سرنوشت انسان هیچکس و هیچ چیزی جز خود او و همنوعانش و طبیعت موثر نیستند، حتی میدائی که وهم انسان آنرا ساخته و پرداخته است. به این رباعی گوش کنید:

زین سقف، برون، رواق و دهلیزی نیست  
جز با من و تو عقلی و تمییزی نیست  
هر چیز که وهم کرده کان چیزی هست  
خوش بگذر از آن خیال کان چیزی نیست  
حاج رجب که در تمام مدت، با تعجب و حیرت به سخنان خیام گوش می داد، از سکوت او استفاده کرد و گفت:

- پدر! واقعیت اینست که من به دنبال دانستن مسائلی هستم که بحث کردن در باره آنها در آن دنیا جایز نبود. امروز، در بهشت خدا، از حکیم بزرگوارمان خیام می خواهم که به شیوه ساده به من بگویند:  
- آیا خدائی هست یا نیست؟ اگر هست، چگونه است؟ خواسته او از ما بندگانش چیست و تکلیف خلق الله با او چه می باشد؟

خیام با مهربانی گفت: راست می گوئی، من عادت کرده ام که با ایما و اشاره و اختصار سخن بگویم. ولی اینک به سئوالات تو به شیوه ای دیگر پاسخ خواهم داد تا جای ابهامی باقی نماند. ■  
ادامه دارد....

\*\*\*\*\*

\*\*\*\*\*

**علاقتمندان به خرید آثار هوشنگ معین زاده**

**«خیام و آن دروغ دلاویز» - «کمدی**

**خدایان» - «آنسوی سراب» - «آیا خدا مرده**

**است؟» «بشارت خدا به زادگاهش باز**

**میگردد»**

می توانند آنها را از آدرس زیر مستقیماً از خود نویسنده درخواست کنند. بهای هر یک از کتابها با هزینه پستی 30 دلار امریکایی و مجموع پنج جلد آنها 150 دلار است.

**Houshang Moinzadeh  
B. p. 31**

**92403 Courbevoie Cedex –  
France**

**Moinzadeh@gmail.com**

**www.moinzadeh.com**

و عیسی و محمد و... برای قوم و قبیله و عشیره خود ترسیم کرده و با هزار حقه و قهر و ارباب به آنان قبولانده اند؟ آیا وقتی هم که ما خدا را از شکل سنگ و بت و عقرب و مار و... خارج می کنیم و به یکتائی می رسانیم، باز هم باید خدا را با خصوصیات خدایان دوران کودکی بشر تجسم کنیم؟ یا اینکه لازم است او را در مقام منزلت واقعی اش بشناسیم و بشناسیم؟ اگر او را خدای یکتا می دانیم و به بزرگی و دانائی و توانائی اش اعتقاد داریم، باید میان او و خدایان اولیه، فرقی قائل شویم؟ تعویض قیافه و تغییر نام خدا، آیا فرقی درک قضیه می کند؟ بشر پس از قرن ها کوشش و تلاش فکری، بالاخره خدا را از شکل و قیافه میمون و بز و گاو و عقاب و شغال و مار و سنگ و مجسمه بیرون کشیده، تعدد خدایان را به وحدت و یکتائی تبدیل کرده و او را از چشم و دسترس مردم دور ساخته، ولی در ویژگی هایش هیچ نوع تغییری بوجود نیاورده است.

خیام با تازه کردن نفس، اینطور ادامه داد:

- حقیقت اینست که در شناخت خدا، پیامبران انسان را بکژراهی کشانده اند و خدائی را به او شناسانده اند که خدای تصویری خود آنان بوده نه خدای واقعی. چون در مورد شناخت خدا، انسان به اشتباه افتاده، بقیه مسائلش نیز با این اشتباه درهم آمیخته و همه برداشتهایش از ماهیت هستی پراز خطا و غلط از آب در آمده است. . .

اشتباه بزرگ در اینجاست که انسان ها موهومی را به خدائی می پذیرند و به او چیز هائی تقدیم می کنند و در مقابل از وی نیاز هائی را می طلبند. انسان دهنده، همیشه در انتظار است که خدای گیرنده در مقابل داده های او نیازش را برآورده سازد. اما چون خدای مورد پرستش آدمیان با خدائی که عقل آزاد و علمی می تواند آنرا قبول کند، فرق دارد، بالطبع هر چه بشر به خدا تقدیم کرده، پیشکش به خدای غیر واقعی بوده که قادر به برآوردن نیازهای او نیست. خدای واقعی هم مسلماً اهل بده و بستان نیست. در نتیجه، سراسر سرگذشت انسان با عدم اعتقاد و گله و شکایت از خدا توأم شده است.

عزت الملوك با تحسین گفت:

- اکنون منظور مرشد را درک می کنم .

خیام با رضایت خاطر پاسخ داد:

- اما سؤال اصلی شما این بود که خداوند عالم چه نعمتی باید در بهشت فراهم می ساخت تا ما ایرادی بر او نمی گرفتیم، اینطور نیست؟  
- بلی!

- می گفتم: اگر خدا قصد داشت بندگانش در خوشبختی و سعادت به سر برند، لازم بود این نعمت ها را در زندگی خاکی به آنها می بخشید، نه اینکه در دنیا انسان را در بدبختی و بیچارگی غرق کند، به این امید که روزی در بهشتش او را به خوشبختی ابدی خواهد رساند. به نظر من این کار غیر منطقی است. مگر اینکه بگوئیم، خدا نمی دانست که می شود «دوباره کاری نکرد» و آنچه را که می خواهد در دنیای دیگر به مخلوقات محروم و ستمدیده اش هدیه کند، در همان زندگی خاکی به آنها ببخشد و خیال خود و دیگران را راحت کند.

اما، اینکه خدا چه می توانست بکند تا باعث رضایت خاطر ما گردد و بر او ایراد نگیریم، پاسخی است که یک روز من به دوست عزیزم دادم «ما را بمیراند!» و اگر لطفی به مخلوقاتش، به خصوص به انسانها دارد، آن لطف و محبت را به کسانی ارزانی دارد که زنده اند و بگذارد آنها راحت و آسوده زندگی کنند و از زندگانی لذت ببرند.

من از نهصد سال پیش، بارها فکر کرده ام که چطور می شود تا ابد که معلوم نیست چقدر طول می کشد، در بهشت زیست و خوشبخت هم بود و همیشه هم به این نتیجه رسیده ام که راه چاره آن مُردن و وجود نداشتن است. زیرا در بهشت چیزی که مرا دلشاد کند وجود ندارد. خدا هم جز آنچه تدارک دیده چیز دیگری ندارد که به من هدیه کند. پس اگر مرا بمیراند، محبت بزرگی در حق من کرده است.

# عروج جنبش های اسلامی

## آیا برای جنبش اسلامی چشم انداز پیروزی وجود دارد ؟

( سیامک ستوده )

حاضر نیروی نظامی آماده برای کودتا نیست و اینکه از نظر هوپزر به نفع رهبران مذهبی و ارتش است که در کنار هم قرار گیرند."

بنابراین، خمینی در چنین اوضاعی بود که به قدرت رسید. او بدون حمایت آمریکا و ارتش که نیروی آن برای سرکوب مخالفین و استقرار وی در قدرت ضروری بود، حد اقل به این سهولت، نمی توانست به قدرت برسد. ارتش هم برای آمریکا و هم برای خمینی مهمترین چیز بود. از اینرو، اولین کاری را که خمینی پس از گرفتن قدرت به آن دست زد، فرستادن عواملش به پادگانهای نظامی و آویختن حلقه های گل به گردن فرماندهان و در يك کلام تجدید اعتبار ارتش بود.

در جریان قیام، هنگامیکه مردم در حال حمله به پادگانها بودند، او تلاش کرد که مردم را از اینکار باز دارد، هر چند موفق به این کار نگشت. در نتیجه اولین فرمان دولت "انقلابی" بازگردادن سلاحهایی بود که مردم در جریان انقلاب و حمله به پادگانها مصادره کرده بودند. در واقع خمینی که نتوانسته بود مانع خلع سلاح ارتش بدست مردم شود، اکنون خودش مردم را خلع سلاح می کرد، و با سلاح های به دست آمده دوباره ارتش را برای استفاده از آن، بحال اول خود باز می گرداند. با پس گرفتن سلاحها و با کمک ارتش بود که حمله و قتل عام و نابودی مخالفین آغاز شد.

در افغانستان نیز امریکا از همان ابتدا چه از طریق سیا و چه از طریق دولت های دست نشانده پاکستان و عربستان با تمام نیرو پشت سر مجاهدین قرار داشت. بطوریکه مجاهدین بدون کمک های مالی، تسلیحاتی، اطلاعاتی و سیاسی امریکا بهیچوجه امکان پیروزی و دست یابی به قدرت را نمی داشتند. بن لادن نیز از جمله نیروهای وابسته به مجاهدین بود که با سیا مستقیماً در رابطه و از کمک های آن برخوردار بود.

بنابراین، نیروهای اسلامی، در حالیکه در دور قبلی، حمایت سیاسی و نظامی امریکا را پشت سر خود داشتند، در دور جدید مبارزه خود، نه تنها از حمایت چنین نیروئی محرومند بلکه بالعکس، آنرا در برابر و بر علیه خود دارند.

فروریزی سریع طالبان در افغانستان، نه تنها تائیدی بر این واقعیت، بلکه همچنین نشان دهنده این بود که تا چه حد عروج و بقای این نیروها بر مسند قدرت، متکی به قدرت و حمایت هر چند ناخواسته امریکا از آنها بوده است.

با اینحال اگر فکر شود که حمایت امریکا از نیروهای مزبور تنها عامل موفقیت این جنبشها در دست یابی به قدرت دولتی در دو کشور مزبور بوده است، این تصویری نادرست و غیر واقعی خواهد بود.

عامل اصلی و مهمتر، ورشکستگی و بن بست سیاسی-اقتصادی حکومتهای دموکراسی و دست نشانده امریکا در کشورهای مزبور، خلاء سیاسی ناشی از فقدان آلترناتیوهای دیگر در مقابله با حکومت های مزبور بوده است.

1- ما در حالیکه همگی بر سر اهمیت این موضوع که باید ارتش را در حال آماده باش نگه داریم توافق داشتیم، و این چیزی بود که هاینر بخاطر آن به ایران فرستاده شده بود - ولی جمع ما در مورد اینکه این امر باید به چه منظوری انجام گیرد مختلف العقیده بودیم."

Brzezinski K, Zbigniew, Power and Principle, 'Memories of the National Security Adviser 1977-1981', p. 379.

همانجا، ص 383-2

همانجا، ص 37-3

همانجا، ص 379-4

همانجا، ص 396-5

همانجا، صص 367-368-6

همانجا، ص 381-7

همانجا، ص 383-8

رسید و در میان جمعیت اعلام کرد که خمینی دستور داده است که کسی به پادگانها و کلانتری ها حمله نکند. عکس العمل مردم به فرمان خمینی این بود که بلافاصله پس از شنیدن پیام خمینی بی آنکه کوچکترین توجهی به آن بکنند، در حالیکه شعار "الله و اکبر، خمینی رهبر" را میدانند بسوی کلانتری مزبور حمله ور شدند ( مبنی بر عدم حمله به پادگانها و کلانتریها در جریان انقلاب به مراکز مزبور حمله کرده و آنها را خلع سلاح کرده بودند. این چیزی بود که آمریکا از قبل به خطر آن کاملاً واقف بود.

برژینسکی از گزارشی یاد می کند که "راجر سولیوان" سفیر آمریکا در تهران در نهم نوامبر در این مورد برای او ارسال می دارد:

"سولیوان به ما اصرار می کرد که این امر را که نیروهای مسلح ایران و خمینی هر دو ضد کمونیست و ضد شوروی هستند در نظر داشته باشیم؛ ... و این را که ارتش ایران می تواند یکپارچگی ملی را حفظ کند. او عقیده داشت که جناح مذهبی ممکن است حفظ ارتش را مفید بداند زیرا آنها خودشان هیچ وسیله ای برای حفظ نظم در اختیار ندارند؛ و اینکه محتملاً خمینی در نتیجه يك هم اتحاد مذهبی-نظامی به ایران باز گردد و اینکه او محتملاً يك جمهوری اسلامی با گرایش قوی طرفدار غرب در آن برپا خواهد کرد"

همه این پیش بینی ها جز یکی به تحقق پیوست: خمینی در حالی به قدرت رسید که پشتیبانی ارتش را با خود داشت، و ارتش را برای سرکوب انقلاب و حفظ یکپارچگی ملی بکار گرفت. او مانند گاندی انقلاب را متوقف کرد، اما نه به شیوه گاندی، بلکه از طریق قتل عام خونین مخالفین. او همه حقوقی را که زنان تاکنون بدست آورده بودند لغوی ساخت، همه روزنامه های مخالف را تعطیل نمود، دست به حملات خونین بر علیه دانشجویان زد و دانشگاه ها را تحت عنوان انقلاب فرهنگی یعنی پاک کردن آنها از هرگونه عنصر مخالف و نفوذ فرهنگی غرب بست، تمام سازمانهای کارگری و هر سازمانی را که اسلامی یعنی تحت کنترل پلیسی دولت نبود منحل ساخت، دهها هزار مخالف را در مدت کوتاهی دستگیر و اعدام نمود، در همه جا دست به حملات نظامی بر علیه اقلیتها مانند کردها، ترکمن ها، و عرب ها که در جریان انقلاب در مناطق خود ارتش شاه را خلع سلاح کرده و بجای آن کنترل خود را برقرار کرده بودند زد.

تنها چیزی که در پیش گویی سولیوان بوقوع نپیوست، گرایش به غرب در رژیم اسلامی بود: حد اقل به اندازه ای که او پیش بینی کرده بود. برژینسکی، که در آن زمان در شورای امنیت ملی دولت کارتر در اقلیت کامل قرار داشت قویاً طرفدار سرکوب مستقیم انقلاب توسط ارتش یعنی از طریق کودتا بود. نظریه او بر دو نکته متکی بود: سازش ناپذیری خمینی و رشد چپ. او در دوازدهم ژانویه نوشت:

"نظر من این بود که خمینی يك فرد سازش ناپذیر، ارتش منتفر از جبهه ملی، و چپ نیروی در حال رشد بود."

و اما هوپزر اوضاع را طور دیگری می دید. برژینسکی در این مورد در خاطرات خود می نویسد: "در دهم ژانویه، "هارولد براون" (وزیر دفاع) به رئیس جمهور (جیمی کارتر) گزارش داد که در حال

بدنبال این واقعه کابینه بختیار ساقط و خود وی نیز به خارج از کشور گریخت و در پی آن خمینی بدون درگیری با ارتش براحتی قدرت را در دست گرفت. و اما آمریکا، اکنون که بختیار بعنوان آلترناتیو کم خطر تر و کمتر نا مطلوب، قادر به آرام کردن مردم و توقف انقلاب نشده بود، چاره ای جز این نداشت که به شخصیت و آلترناتیو نا مطلوب تری که در آسمان و بسوی ایران در حرکت بود تن دهد. هنگامی که خمینی در آسمان و در راه به ایران بود، ارتش، که تحت کنترل هوپزر قرار داشت دستور گرفت که نه تنها از رو در رویی با خمینی احتراز کند، بلکه به پیشواز وی رفته و امنیت او را در نشستن به زمین تامین نماید. هر انتخاب دیگری ممکن بود به جنگ داخلی که می توانست بیشتر به سود چپ و اتحاد شوروی تا غرب تمام شود منتهی گردد. این برداشت آمریکا از اوضاع بود که آنرا مبنای تصمیم خود در حمایت از خمینی و به قدرت رسیدن وی در آخرین لحظات قرار داد. برژینسکی مشاور امنیتی کارتر رئیس جمهور وقت آمریکا در کتاب خاطرات خود "قدرت و پرنسیپ" می نویسد:

"از زمان مبادلات کتبی اواخر نوامبر با برژنف (در مورد ایران که هر دو یکدیگر را در مورد عدم دخالت در امور ایران و بهره برداری از آن تشویق و تهدید می کردند\_من) به این طرف، سیاست خارجی به میزان فزاینده ای ما را به خود مشغول داشته بود، و ما بخصوص اطمینان پیدا کرده بودیم که جنگ داخلی در ایران باد موفقی برای اتحاد شوروی خواهد بود."

از اینرو، سیاست آمریکا برای احتراز از چنین وضعی عبارت از توقف انقلاب از طریق سازش با بخشی از اپوزیسیون بود که از توانایی لازم برای سرکوب و متوقف کردن انقلاب برخوردار باشد. برژینسکی به این نکته نیز با وضوح در کتاب خود اشاره میکند.

"وانس و کریستوفر (وزیر خارجه وقت آمریکا و معاون وی) و مانند (معاون رئیس جمهور) نیز که از آنها طرفداری می کرد خیلی راحت دفع وقت می کردند و همواره استدلال شان این بود که امتیاز بیشتر به مخالفان شاه خطرش کمتر از تصمیم دشوار و خطرناک و اشنگتن به انجام کودتا می باشد."

حالا نوبت خمینی بود که قدرت و نفوذش را در متوقف کردن انقلاب بکار برد. اولین چیزی که او نیاز داشت ارتش بود. اما ارتش تقریباً متلاشی شده بود. بخشی بخاطر پیوستن تعداد زیادی از سربازان و افسران رده پائین به انقلاب و مردم و بخشی نیز بخاطر خلع سلاح شدن آن بدست مردمی که علیرغم فرمان خمینی (در جریان قیام بهمن که کاملاً خودبخودی و خارج از کنترل خمینی بود، مردم، پادگان های نظامی را بخصوص در پایتخت مورد حمله قرار دادند، و تقریباً تمام سلاحهای سبک را مصادره کردند. در این زمان، در حالیکه مردم مشغول حمله به پادگانهای نظامی و مقرهای کلانتری ها بودند، خمینی عوامل خود را به نقاط مختلف شهر فرستاد تا از مردم بخواهند که به ارتش حمله نکنند. ولی مردم به درخواست او توجهی نکردند. در یکی از این موارد که خود من شخصا شاهد آن بودم، در حالیکه مردم در میدان خراسان مشغول ریختن نقشه حمله به کلانتری آنجا بودند، ناگهان ملانی با يك بلندگوی دستی در دست سر

بی شك هیچ نیروئی نمیتواند تاریخ را به عقب باز گرداند. از اینرو بعنوان يك قاعده کلی هیچگونه چشم اندازی برای پیروزی جنبش اسلامی نمی تواند وجود داشته باشد. ممکن است مردم در قبال شکست هایی که هر از چند گاه در برابر نیروهای عقب گرا متحمل می شوند برای مدتی به عقب رانده شوند ولی این عقب گرد نمی تواند دائمی و حتی طولانی باشد. با این حال این سؤال همچنان بر سر جای خود باقی می ماند که چگونه و تحت چه شرایطی چنین جریانات ارتجاعی و عقب افتاده ای که به دهها قرن پیش تعلق دارند، حتی بطور موقتی هم که شده، توانسته اند در اینجا و آنجا به قدرت برسند؟

قبل از هرچیز باید خاطر نشان کرد که به قدرت رسیدن این نیروها در دو کشور مزبور يك امر قائم به ذات نبود. در هر دوی این کشورها و خصوصاً در افغانستان و عراق (دولت شیعی عراق)، جنبش اسلامی تنها با کمک امریکا بود که به قدرت رسید. در ایران هنگامی که در انقلاب 1979 آمریکا از سرکوب انقلاب توسط دولت دست نشانده شاه و متوقف کردن آن نتیجه ای نگرفت، بناچار و برای کنترل انقلاب به پرنفوذترین جریان اپوزیسیون یعنی خمینی متوسل شد و برای جلوگیری از رادیکال تر شدن انقلاب وسائل روی کار آمدن وی را فراهم ساخت.

قبل از همه در چهارم ژانویه ژنرال هوپزر را بطور مخفیانه روانه ایران ساخت تا با ممانعت از فروپاشی ارتش بتواند در صورت خارج شدن اوضاع از کنترل بعنوان آخرین وسیله توسط آن دست به کودتا بزند. گزارش "هارولد براون" وزیر دفاع وقت آمریکا روشن گر این نکته می باشد. وی در گزارش خود برای کاخ سفید می نویسد:

"من تکرار کردم که او (هوپزر) باید روی بند حرکت کند، در حالی که مانع کودتای ارتش علیه حکومت بختیار شود، در همان حال مراقب باشد که این امر موجب دلسردی و بی عملی ارتش در صورت وخیم شدن اوضاع نگردد."

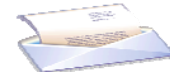
البته آنها از قبل نقشه کشیده بودند که همزمان با دعوت از یکی از کم ضررترین شخصیت های اپوزیسیون، شاپور بختیار، برای تشکیل کابینه جدید از شاه نیز بخواهند تا برای آرام شدن مردم خاک کشور را ترک نماید. برژینسکی می نویسد:

"در طی چند هفته بعد، مسئله در واشنگتن به تدریج از چگونگی حفظ شاه به چگونگی حفظ ایران بدون شاه تبدیل شد."

آمریکا و حکومت جدید امیدوار بودند که با تبعید شاه، این منفورترین شخصیت در میان مردم به خارج، استقرار يك حکومت مشروطه واقعی، و انجام فرم هایی مانند عفو زندانیان سیاسی، بحران موجود را حل کنند. آنها فکر می کردند که با دادن يك چنین امتیازاتی به خمینی او به قم باز می گردد و شادمان از اخراج شاه، از سیاست کناره گیری و هم خود را وقف امور مذهبی می نماید.

اما اوضاع در چنین جهتی پیش نرفت. نه مردم و نه خمینی هیچیک حاضر به چنین سازشی نشدند. انقلاب تشدید و هرچه بیشتر رادیکال شد. مردم در حالی که در خیابانها براه افتاده شعار می دادند "ما را مسلح کنید" شروع به پائین کشیدن مجسمه های شاه کردند. خمینی نیز نه تنها سازش با کابینه جدید را رد کرد، بلکه تصمیم به پرواز به ایران برای گرفتن مستقیم قدرت گرفت و با کمال تعجب دست به این کار زد.

بختیار که بنابر برنامه قبلی به تازگی به مقام نخست وزیری منصوب شده بود، در ابتدا قصد داشت هوپیمای خمینی را وادار به نشستن در یکی از پادگان های نظامی نموده، او را دستگیر نماید. ولی بعد، او نیز از اینکار منصرف و دست به عقب نشینی زد. نتیجتاً هوپیمای خمینی در حالیکه میلیونها تن از مردم برای استقبال از او به خیابانها آمده بودند سالم به زمین نشست.



جناب سیامک ستوده پس از

عرض سلام،

اولا از فحواى جملات این آقای احمد خزاعی بر می آید که ایشان یک کمونیست دو آتشفه یا حداقل مارکسیست هستند. اگر چنین باشد بهتر است ایشان اول اسم خود را (احمد) عوض کنند بعد کمونیست بازی در آورند که قضیه کچل و کلاه گیس نباشد. چرا که شاعر گفته:

**احمد مرسل که خردخواه اوست جمله فلک بنده درگاه اوست**

ثانیا پریروز که من جهت اطلاع از وضع مملکت به رادیوی خمینی گوش میدادم گوینده صحبت هائی می کرد که واقعا من فکر کردم دارد از روی همین نوشته آقای خزاعی می خواند و این تراوشات فکری و قلمی آقای احمد خزاعی است که از دهان گوینده جمهوری خمینی بیرون می آید زیرا عینا همان حرف ها را میزد. پس بیخود نبود که آقای علیحضرت شاه از سال 1342 (اولین فتنه خمینی) مکرر در مکرر به مردم بی شعور و بی عقل ایران هشدار میداد که مواظب "اتحاد ارتجاع سیاه مذهبی خمینی و ارتجاع سرخ کمونیستی کیانوری مسکو" باشند. چون هر دو با هم در یک سو حرکت میکنند و هر دو، دو طرف آزه ای را گرفته اند و مشغول بریدن درختی هستند که کشور ایران نام دارد و دیدیم که در عمل همانطور شد و معلوم نیست حالا چه خاکی باید سر خودمان بریزیم. (خلایق هر چه لایق) (از کوره همان برون تراود که در اوست)

حالا آقای احمد خزاعی ها (و چند هاهاهای دیگر به سبک ایشان) که زیر پرچم امام خمینی ضد امپریالیست! سینه میزدند و مملکت را به اینحال و روز انداخته اند و می بینند کلاه سرشان رفته است باید کلاهشان را بالاتر بگذارند و شب و روز مشغول فاسفه بافی و وراچی باشند و مرتب با این کلمات ها و ادبیات ها بازی کنند و مانیفست بیرون بدهند و در نوستالژیای اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی کمونیستی (یک کامیون میخواست اسمش را بکشد!) عشق کنند. گور پدر ملت ایران. بقول ایرج میرزا: هر که دم بیشتر از خلق زند قصدش آنست که تا بیخ کند.

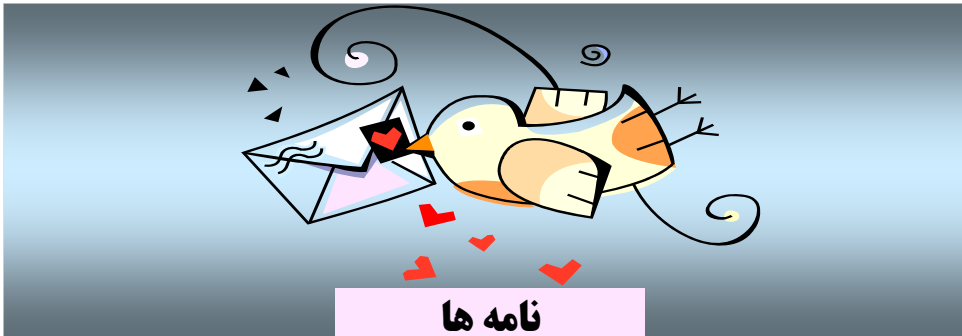
**خدا حافظ ایرانی- تورتو**

**دوست عزیز،**

ضمن تشکر از نامه ای که برای من فرستاده اید، اجازه دهید فهرست وار و در حد بضاعت خود به مطالب مطروحه از جانب شما پاسخ گویم، هر چند خود آقای خزاعی نیز بنوبه خود پاسخ گوی شما خواهند بود.

اولین نکته اینکه فکر نمی کنم از جهت نام احمد تقصیری متوجه آقای خزاعی باشد، چرا که این نام انتخاب پدرشان بوده است و نه خود ایشان.

بعلاوه حتما شما می دانید که هیچ کس کمونیست بدنیا نمی آید. ایشان هم قاعدتا باید مدتها بعد از نام



**نامه ها**

گذاری احمد کمونیست شده باشند.

دوم اینکه من فکر می کنم تفاوت مطالب آقای خزاعی و جمهوری اسلامی در اینست که اولی هم بر علیه اسرائیل و تورات می نویسد و هم بر علیه جمهوری اسلامی و اسلام و شما احتمالا وقتی به رادیوی جمهوری اسلامی که فقط بر علیه اسرائیل تبلیغ می کند گوش می کرده اید، نتوانسته اید متوجه این نکته و تفاوت گفته های ایشان با جمهوری اسلامی بشوید، تفاوتی که به فاصله زمین تا آسمان است. منظور من اینست که تا جاتیکه جمهوری اسلامی بر علیه جنایات اسرائیل می گوید، مطالبش با مطالب آقای خزاعی تشابه دارد، ولی از آنجا که جنایات خودش و اسلام را پرده پوشی می کند، از آقای خزاعی فاصله می گیرد. این فاصله عبارت از اینست که جمهوری اسلامی صرفا برای منافع خودش اسرائیل را مورد انتقاد قرار می دهد و آقای خزاعی از روی حقیقت گوئی. همانطور که اسرائیل و امریکا هم جمهوری اسلامی را صرفا بخاطر منافع خودشان و نه از روی حقیقت طلبی انتقاد می کنند. من فکر می کنم شما این جنبه از نظرات آقای خزاعی را عمدا نادیده گرفته یا در ذهن خودتان سانسور کرده اید تا بتوانید با یکی وانمود کردن نظرات او با نظرات جمهوری اسلامی او را مورد حمله قرار داده، انتقام خود را از مطالب ضد اسرائیلی ایشان بگیرید.

با این حساب، اگر نکته بالا درست باشد، تمام استدالات بعدی شما بخودی خود بی اعتبار می شوند، چرا که بر خلاف ادعای شما و شخص "علیحضرت شاه" میان ارتجاع سیاه (که فقط ارتجاع اسرائیلی و آمریکائی را مورد انتقاد قرار میداد) و کمونیزم ( که همه جریانات ارتجاعی دیگر را انتقاد می کند) هیچ قرابتی وجود ندارد و در نتیجه حرف شاه از نظر علمی بی پایه و بیشتر جنبه تبلیغاتی داشته است.

و اما آخرین مطلبی که باید به آن بپردازم اینست که شما بگمان من احتمالا بخاطر نا آشنائی با مکتب کمونیسم، کمونیزم را با چپهای ناسیونالیست در ایران اشتباه گرفته اید. بله آنها که در انقلاب ۵۷ از خمینی ضد امپریالیست حمایت کردند، کمونست نبودند، بلکه ناسیونالیست های چپ بودند. چرا که می بینید کمونیست ها مانند آقای خزاعی از هیچ جریان ارتجاعی دفاع نمی کنند. چنانکه در انقلاب ۵۷ نیز آنها که کمونیست بودند هرگز از خمینی حمایت نکردند. آنها که از خمینی دفاع کردند

ناسیونالیست هائی بودند تظاهر به کمونیست بودن می کردند، همانطور که سلطنت طلبها نیز این روزها ادعای آزادیخواهی می کنند. منظورم از ناسیونالیست ها کسانی اند که تمام هم و غمشان استقلال ایران است و کاری به کار اکثریت فقیری که در جامعه استثمار می شوند ندارند. اما اگر به ناسیونالیست خواندن چپ های ایرانی امثال حزب توده توسط من به این دلیل که آنها وطن فروش و مزدور بیگانه بودند، اعتراض دارید، باید بگویم همیشه در میان ناسیونالیست ها، بخصوص آن دسته ای که زیاد دم از وطن دوستی می زند، بیشترین وطن فروشان وجود دارند. نمونه بارزش اگر زیاد دور نرویم، شخص شخصیت علیحضرت شاه بود که ارتجاع سیاه و سرخ را متهم به وطن فروشی می کرد در حالیکه خودش عروسک کوکی آمریکا بود. مانند حزب توده که در حالیکه کمونیستهای واقعی را بخاطر عدم قدرشناسی از مبارزات ضد امپریالیستی خمینی، عوامل و مزدوران امپریالیست می دانست، خودش سرسپرده دولت شوروی بود. اگر شما بخود اجازه می دهید وطن فروشانی امثال شاه را ناسیونالیست بنامید، مسلما می توانید حزب توده و چپهایی را که اکثریت تحت سرکوب و استثمار، مردم را فدای حمایت از خمینی و مبارزات ضد امپریالیستی او کردند، کمونیست بدانید. ضمن تشکر مجدد از طرح نظراتان امیدوارم توانسته باشم بعضی مطالب مطروحه در نامه شما را تا حدی روشن کرده باشم.

**سیامک ستوده**

**پاسخ آقای احمد خزاعی به ایرانی- تورتو**

با سپاسگذاری از نویسنده محترم این نامه مایلم نکات زیر را یاد آور شوم.

هدف اصلی من از نوشتن "گشت و گذاری در تورات" و همچنین "سیری در کتاب مقدس"، نشان دادن نقش مذهب در نفی حقوق فردی و اجتماعی انسان ها بوده است. کوشیده ام نشان دهم که مذهب ابزار سرکوب و ستمگری است و این اصلا منحصر به اسلام نیست. مسیحیت و یهودیت نیز، همانند اسلام و دیگر مذاهب، مدافع رابطه ای برده وار میان انسانها بوده اند و همیشه خواهند بود. کوشیده ام، بامراجعه به متن انجیل و تورات، نشان دهم که مذهب در دست طبقات حاکم ابزارریست برای به اطاعت واداشتن، به بند کشدن، و مبارزه با آزاد اندیشی. خمینی، نمونه تمام عیار استفاده از مذهب به عنوان ابزار تحمیق، سرکوب و استثمار است. اما آیا

فقط خمینی چنین استفاده ای از مذهب می کرد؟ مگر در زمان "علیحضرت شاه"، دین اسلام مذهب رسمی کشور نبود؟ مگر در زمان "علیحضرت شاه"، قرآن بالاترین تیراژ چاپ را نداشت؟ و مگر نه که در زمان "علیحضرت شاه"، بسیاری از کتاب های غیرمذهبی و ضد مذهبی حتی نمی توانستند اجازه چاپ بگیرند؟

خمینی تمام حقوق قانونی و آزادی های مردم ایران را زیر پا گذاشت، وحشت را بر زندگی مردم حاکم کرد، و حتی در زندگی خصوصی مردم، و از جمله در طرز لباس پوشیدن آنها، به مداخله پرداخت. مردم را به سطح افرادی سفیه و صغیر که نمی توانند برای زندگی جمعی و فردی خود تصمیم بگیرند و نیاز به قیم و ولی دارند تنزل داد. همه این ها و بسی بیش تر از این ها درست است و احتیاج به اثبات هم ندارد. اما آیا در زمان "علیحضرت شاه"، مردم ایران از حقوق و آزادی های دمکراتیک برخوردار بودند؟ آیا در زمان "علیحضرت شاه"، مردم ایران آزاد بودند که خودشان سرنوشت شان را تعیین کنند؟ آیا آزاد بودند که هر عقیده ای که می خواهند داشته باشند و آن را آزادانه تبلیغ کنند؟ آیا مخالفان "علیحضرت شاه" می توانستند آزادانه حزب سیاسی تشکیل دهند و نماینده به مجلس بفرستند؟ آیا "علیحضرت شاه"، به همان شیوه خمینی (گیریم که به شکل ملایم ترش)، خود را قیم و ولی مردم نمی دانست و جواب مخالفانش را با زندان و شکنجه و اعدام نمی داد؟

اگر جواب این سؤال ها مثبت باشد، که یقیناً هست، آیا نباید ببینیم که مردم ایران، در زمان "علیحضرت شاه" نیز، مثل زمان خمینی، از حقوق و آزادیهای دمکراتیک محروم بوده اند؟ البته، از حق نباید بگذریم که مردم ایران در زمان شاه، بر خلاف دوران خمینی، از آزادیهای فردی بیشتری- مثل طرز لباس پوشیدن، و چیزهای دیگری از این قبیل- برخوردار بودند. اما این، حتی زره ای هم از استبدادی بودن رژیم "علیحضرت شاه" کم نمی کند. مهم آزادی های دمکراتیک اجتماعی است، مهم آزادی مردم است در "نه گفتن" به حاکمان، در برنشانندن و برکنار کردن آنها، در حساب پس خواستن و، در صورت لزوم، در تنبیه کردن و بزدان انداختن آن ها. حاکمیت نظام سرکوب و اختناق- این است وجه مشترک رژیم خمینی و "علیحضرت شاه".

اگر قبول کنیم که در کشورمان ایران در زمان "علیحضرت شاه"، مثل زمان خمینی، دمکراسی حتی به معنای ظاهری آن هم وجود نداشت، ناگزیریم بپذیریم که مردم برای این که حرفشان را بزنند ناچار بودند به خیابان ها بریزند. و البته آدم های ناآگاه همیشه از روی ناآگاهی و کور کورانه عمل می کنند، به خصوص در آشفته بازار یک قیام اجتماعی که نه فرصت فکر کردن هست، نه فرصت انتخاب کردن آگاهانه. در چنین شرایطی حرکت اجتماعی توده های نا آگاه تبدیل به شورشی کورمی شود و هر کسی که

(Continued on page 18)

Tel: 416-726-1166

**برای انعام کلیه امور گرافیکی .**

**طراحی وب سایت . آگهی های تبارتی .**

**و انواع خدمات تایپ فارسی و لاتین**

**با شماره تلفن دختر روشنگر تماس حاصل فرمائید.**



نامه های رسیده

(Continued from page 17)

امکانات تبلیغاتی کافی در اختیار داشته باشد می تواند آن را به مسیر دلخواه خود بیندازد. و چه کسی چنین امکاناتی را در اختیار داشت؟ واضح است که شبکه عظیم آژندها و مساجد بودند که تمام امکانات تبلیغاتی و سازماندهی را در اختیار خود داشتند. و این امکانات عظیم را خود "علیحضرت شاه" در اختیار آژندها گذاشته بود. آخر "علیحضرت شاه" هم به آژندهایی مثل فلسفی احتیاج داشت که بیابند و در رادیوی شاهنشاهی عربده بکشند که "زنبورها و مورچه ها هم شاه و ملکه دارند".

اما چه کسانی مسؤول نا آگاه ماندن و در واقع نا آگاه نگه داشتن مردم ایران بوده اند؟

پاسخ جز این نمی تواند باشد: آن هائی که تمام امکانات و تمام وسائل آموزش دادن، آگاه کردن و روشن کردن مردم را در اختیار داشته اند. آگاهی اجتماعی لازمه اش داشتن یک سطح فرهنگی بالا، داشتن یک سطح آموزشی نسبتاً بالا، وجود رسانه های (روزنامه، رادیو، تلویزیون و غیره) مستقل و آزاد و همچنین مشارکت فعال مردم در زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی است. دولت است که با فراهم کردن این امکانات می تواند نقش تعیین کننده ای در بالا بردن سطح آگاهی اجتماعی مردم داشته باشد. و به گمان من "علیحضرت شاهنشاه" در این زمینه کم کوتاهی نکرده است. پیشنهاد می کنم که شما به زندگی اجتماعی، فرهنگی و سیاسی مردم و رفتار حکومت در همان کانادای نیمه دموکراتیک نگاهی بیندازید و آن را با ایران خودمان در زمان "علیحضرت شاه" مقایسه کنید. خواهید دید که با جمعیت و امکاناتی تقریباً مساوی تفاوت "میان ماه من تا ماه گردون" است. هر چند که کانادا، نیز، از نظر سطح مشارکت مردم در زندگی سیاسی و از نظر سطح فرهنگ و آموزش با ایده آل بودن فاصله بسیار زیادی دارد. اما از حق نباید گذشت: شاه در اواخر سلطنتش کوشش هائی برای بالا بردن سطح آموزش در ایران کرد. آمار زیر- که فراموش کردم مأخذش را یادداشت کنم- قابل توجه است؛ هم از نظر عمق فاجعه و هم از نظر تلاش برای فائق آمدن بر آن:

"بین سالهای ۱۳۴۹ و ۱۳۵۴ تعداد دختران دبستانی از هشتاد هزار نفر به یک میلیون و نیم نفر رسید... و میزان باسواد زنان از ۸ درصد در سال ۱۳۳۶ به ۴۶ درصد در سال ۱۳۵۶ رسید. با این حال در سال ۱۳۵۶، ۵۴ درصد بیسوادان در ایران زنان بودند."

ملاحظه می فرمائید که بیش از نیمی از زنان ایران در آخر سلطنت "علیحضرت شاه" حتی سواد خواندن و نوشتن هم نداشته اند. گمان نمی کنم در زمینه انتشار کتاب، روزنامه و مجله و تعداد مدرسه و دانشگاه با وضعیت بهتری روبرو بوده ایم. به عوضش تا دلتان بخواهد به جای دانشگاه "دانشگاه"- مسجد و آخوند و عمه جزو- داشته ایم. و به این چنین فاجعه ای باید فقدان هرگونه مشارکت واقعی مردم در زندگی سیاسی و در تعیین سرنوشت خود و فقدان هر گونه گفتگو در سطح وسیع اجتماعی را نیز باید افزود. و خودتان حدس بزنید که چه اتفاقی خواهد افتاد، چه آن موقع و چه اکنون- وجود شکافها، اختلافها و تضادهای عظیم طبقاتی که جامعه را، خواه ناخواه، به مرحله انفجار می کشاند

و فقدان هر گونه تشکیلات و سازمان های سیاسی و صنفی مستقلی که قادر باشند جنبشهای اعتراضی و حق طلبانه مردم را در مسیری درست هدایت کنند. بدون شک گروه های چپ گرا و کمونیست سهم بزرگی در این بیراهه رفتن داشته اند. اما آن ها هم که تافته ای جدابافته نبوده اند. همه راه ها را بسته اید و توقع دارید که مردم از بیراهه نروند. به کدام یک از کتابهای مارکس در زمان "علیحضرت شاه"، اجازه انتشار دادید تا ما ببینیم کجایش درست است و کجایش غلط؟ در وضعیتی که همه راه های آگاه شدن را بسته اید توقعی جز این نباید داشته باشید که مردم دنبال اراذل و اوباشی مثل خمینی و کیانوری جاسوس بیفتند. وقتی همه راههای صلح آمیز اصلاح جامعه را بسته اید؛ وقتی که آدم هائی مثل خسرو گل سرخی شاعر را، که جرمش فقط حرف زدن بود، در مقابل جوخه اعدام می گذارید و جواب حرف را با گلوله می دهید توقعی جز این نداشته باشید که مردم به جای حلقه گل سرخ، طناب دار دور گردنشان بیندازند. شمای نوعی را می گویم. باید از خودمان بنالیم و خودکرده را تدبیر نیست.

اما ماهی را هر وقت از آب بگیریم تازه است. البته سخت است کنار گذاشتن افکار پوسیده استبدادی مان، که قرن هاست به آن خو گرفته ایم؛ سخت است از خود انتقاد کردن و آسان است گناه را به گردن دیگران انداختن.

سخت است به سخن مخالف گوش دادن؛ و آسان است چماق تکفیر را برداشتن، برچسب زدن، مرعوب کردن، مطلق گرایی کردن و همه را به یک چوب راندن.

سخت است جستجو کردن، تفکر کردن، نقد کردن و استدلال منطقی کردن؛ آسان است کور کورانه دنباله روی کردن، و حرفهای کهنه تکراری را نشخوار کردن.

و بگذارید حسن ختامی داشته باشیم. فرموده اید که رادیوی جمهوری اسلامی همان حرف های مرا می زند. فرمایش شما دقیقاً درست است. تمام کوشش من این بوده است که، با مراجعه به متون کتاب های "مقدس" (قرآن، تورات و انجیل)، نشان دهم که مذهب ابزار تحمق و سرکوب است و جمهوری اسلامی، چه در حرف و هم در عمل، شب و روز، جز به اثبات رساندن حرف های من کاری نمی کند. **سپاسگذارم و درود بر شما.**



### یک تذکر دوستانه

**جناب آقای ستوده سر دبیر روشننگر !**

امید وارم در کار پر مسوولیت و سنگینی که آغاز کرده اید موفق باشید .

بعد عرض شود که در شماره هشتم روشننگر، صفحه اول زیر عنوان "فروش زنان در شینوار و مزار افغانستان" مطلب جالبی از بی بی سی به نشر رسیده که در متن آن از وجود دو فرهنگ متضاد در رابطه به زنان در دو منطقه ی افغانستان، سخن رفته است . ولی در عنوان بصورت اشتباه مزار افغانستان نیز در شمار مناطقی بحساب رفته که گویا زنان در آنجا به فروش میرسند در حالی که در متن مطلب از فروش زنی در شینوار گزارش شده و در رابطه به مزار از گشایش مرکز تجارتی برای زنان خبر داده شده است . امید است این تذکر کوچک را برای رفع اشتباه نشر نمایید .

( یکی از خوانندگان افغانستانی روشننگر )



اخیرا یکی از هم کاران روشننگر در ایران برای ما ایمیل ارسالی برای وی و پاسخی را که به آن داده فرستاده است که تا حدی نشان دهنده گوشه ای از

فعل و انفعالات آگاه گرانه ایست که در داخل ایران در جریان است و از این رو ما بی فایده ندیدیم که آن ها را در معرض دید خواننده گان روشننگر قرار دهیم. در این ایمیل کسی اعتراض می کند که چرا برایش فایلهای صوتی در مورد نقد اسلام را فرستاده و او نیز که از این امر اظهار بی اطلاعی می کند، شخص مزبور را سرزنش می کند که چرا از خواندن مطالب مخالف عقایدش ناراحت شده است. در ضمن فایل های صوتی مزبور قاعدتاً باید 13 برنامه رادیویی من در مورد اسلام باشد که احتمالاً کسی از روی سایت من کپی و بطور ناشناس برای دوستان و آشنایان خود فرستاده است، و دریافت کننده فکر کرده است که هم کار روشننگر که وی نیز از دوستان اوست برایش فرستاده است. بهرحال، جای خوشبختی است که در ایران افراد در نشر مطالب آگاه گرانه در مورد دین فعال بوده و از هیچ فرصتی برای نشر عقاید آگاه گرانه کوتاهی نمی کنند. جای تاسف است که در خارج از کشور با آنکه امکانات بیشتری برای شرکت در امر آگاه گری در دسترس افراد می باشد، با این حال بسیاری افراد دم از مبارزه می زنند ولی عملاً و به این بهانه که امکان فعالیت در داخل برای آنها وجود ندارد در این راه هیچ کاری نمی کنند. در حالیکه، چنین نیست. اگر در داخل کسی می تواند با قبول خطر، مطالب سایت من و یا دیگران را کپی نموده و برای آگاه کردن مردم برای آن ها ای میل نماید، این کار با سهولت بیشتری در خارج امکان پذیر می باشد. هم اکنون روشننگر برای بیشتر از هزار نفر در داخل ایران و افغانستان بطور مرتب ای میل می شود. بنابراین، شما هم می توانید در این کار شرکت نمائید. چه با کپی کردن و ارسال روشننگر یا فایل های سایت من، و چه با ارسال آدرس های ای میل دوستان و آشنایان خود برای ما برای اضافه کردن به لیست ای میل خود. به هر حال این آن چه است که برای ما فرستاده شده است.

### سلام

من فایل های صوتی رو که می فرستید دریافت می کنم ولی هر چی گوش می دهم نمی دانم این مزخرفاتی که می فرمایید اصلاً به چه دردی می خوره ؟

### پاسخ:

به جان هر چه امام دوازدهم هست (!) من اولین بار است که نام شما را می بینم چه رسد به این که فایل صوتی برایتان فرستاده باشم . به احتمال خیلی کمی \_ در حد یک دانه ی خردل ( از همان ها که در قرآن آمده ! ) \_ یا خواب نما شده اید یا این که 14 معصوم به صورت یک جا و ناغافل به خوابیت آ مده اند و دچار کابوس شده اید ! و این نامه ات به خاطر شوک واره است.

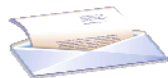
از شوخی گذشته، احتمال می دهم منظورت فایل ها بی است که سیامک ستوده برای تان می فرستد. زیاد سخت نگیر رفیق . کمی گوش بده. اگر مسلمانی پس به این آیه ی قرآن معتقدی که می گوید : " یستمعون القول و يتبعون احسنه " یعنی سخنان مختلف را گوش دهید و از بهترین شان پیروی کنید. اگر هم مسلمان نیستی که مشکلی نیست. تازه اطلاعاتت زیادتیر می شود. شاید شما هم با من هم عقیده شوید که تا به حال چرندیاتی به نام وحی از طرف موجود موهومی به نام خدا، زندگی صدها میلیون انسان را به تباهی کشانده است

البه این نظر من است . شما می توانید نظر دیگری داشته باشید .

در هر صورت من هیچ فایلی برای شما نفرستاده ام . امیدوارم از لحن شوخ اول نامه رنجیده نشده باشید.

**به امید آزادی و برابری همه ی انسان ها**

**امید**



**نامه به آقای حجت الاسلام محمد علی ابطی ،  
با عرض سلام و ادب**

سایت شما را در باره دانش و علم مرحوم مهندس بازرگان، و مرحوم مهندس سبحانی، در باره علوم جدید در رابطه با علوم دینی و خصوصاً در باره احکام نجاست و طهارت در اسلام، و بهداشت اسلامی و آب کر را که آقای مهندس بازرگان در زمان حیات اش نوشته بودند، خواندم . اشاره به آن می کنید که مهندسی در خارج تحصیل کرده هم به این واقعیت احکام طهارت و نجاست اسلام اعتقاد دارند. آقای ابطی عزیز، یکی از بدبختی های مسلمانان آن است، که مهندس اش آخوندی می کند، آخوندش مهندسی. اقتصاد دان اش آخوندی می کند، آخوندش هم اقتصاد دانی میکند. روضه خوانش جامعه شناسی میکند، جامعه شناس اش روضه می خواند. (مثل مرحوم شریعتی) هموطن عزیز، همان موقع که مرحوم مهندس بازرگان آن کتاب را بیرون دادند، یک پزشک بسیار انسان دوست، و تصادفاً هم دوره آقای مهندس بازرگان، که در سویس درس پزشکی خوانده بود، ایشان هم از این دنیا رفته است، به نام مرحوم دکتر شفاتی، به دوست اش جوابی نوشته بود، که آقای مهندس بازرگان دوست گرمایی، دست از این خرافات بازی هایت بردار. شما مهندس بازرگان، در یک مقدار آب کر (سه و جب عرض سه و جب طول ، سه و جب عمق ) که ادعا می کنید پاک است، من چند قطره میکروب وبا، بی بوی و بی خاصیت می ریزم، شما از آن یک لیوان بخورید. بعد می گوید آقای مهندس، تاکی می خواهید ملت را احق حساب بکنید. ؟این یک مثال.

مثال دوم : در زمان ولیعهدی مظفر الدین شاه، در تبریز پزشکی بود بنام، فخر الاطباء که در فرانسه پزشکی خوانده بود و پزشک مخصوص ولیعهد بود. فخر الاطباء و امام جمعه تبریز، همیشه اختلاف عقیده داشتند، و آب شان در یک جوی نمی رفت. بزرگان شهر خواستند، این دو بزرگوار را آشتی بدهند. یکی از این بزرگان، پیش فخر الاطباء می رود، و می گوید، دکتر کوتاه بیائید، امام جمعه شهر هم برای خودش یک شخصیت و حرمتی دارد، آشتی بکنید. فخر الاطباء این سخن را می گوید: من با امام جمعه اختلاف شخصی ندارم. ایشان می گوید: اگر دستتان به الکل خورد، باید دستتان را در حوض مسجد جمعه آب بکشید. من هم به عنوان دکتر، می گویم اگر دستتان به آب حوض مسجد جمعه خورد، دستتان را با الکل بشوئید. اختلاف من او در این است. سید محترم، من در دوران کودکی ام این حوض پر از کثافت را دیده بودم، آیا وجداناً کدام یک حق داشت که ملت را از جهل و بدبختی نجات بدهد؟ (مثال 2)

مثال 3: از روزیکه جمهوری اسلامی بر سرکار آمده است، مسجد جمکران باز کرده اند و معجزاتی را به چاه جمکران نسبت می دهند، که چه درد ها را درمان میکند !!! من از شما یک سوال دارم، اگر این معجزات واقعیت دارد، چرا آیت الله مهدوی کنی برای معالجه خود به چاه جمکران نمی روند . به انگلستان تشریف می برند؟ چرا آیت الله سیستانی، آیت الله حکیم در مسجد جمکران خودشان را معالجه نمی کنند؟ آری سید عزیز باید ملت را احق نگاه داشت، تا آیت الله مهدوی کنی در انگلستان معالجه بشود، و بخشی از ملت هم دریکی از بزرگترین کشور تولید کننده نفت در زمستان در خیابان ها ام القرای اسلامی در کارتن بخوابد و یخ بزند. حضرت آقا، هیچ انسان با شعور، با دین و مذهب مخالف نیست. جامعه به معنویت و اخلاقیات احتیاج دارد، نه به خرافات و مردم فریبی. شما باور دارید که در سازمان ملل، دور سر آقای احمدی نژاد هاله از نور الهی می درخشید؟ اگر این حرف را یک رئیس جمهور فرانسه یا آلمان بگوید، آمبولانس



## آدرسهای تماس با روشنگر

چک کمک مالی خود را به نام روشنگر  
و به آدرس های زیر ارسال نمایید.  
و یا از شماره حسابهای زیر برای واریز  
کمک مالی خود استفاده نمایید.

### آمریکا

JPMorgan Chase Bank  
Chicago, Illinois 60670  
Rowshangar

71000013: " 7 34658362 "

### کانادا

TD Canada Trust  
Name: Roshangar

Acct. # 03152 004 7906 - 5218649

ABA (Rout No.): 026009593

Switch Code: TDOMCATTOR

### آدرس های پستی:

### کانادا

### CEES

P.O. BOX. 55338 300 Borough Dr.  
Scarborough ON. M1P - 4Z7

### CANADA

Tel: 416-726-1166

rowshangar1@yahoo.com

### آمریکا

P.O. BOX. 3785 BARRINGTON

IL 60010-9998 USA

Tell: 773-656-9107

Fax: 310-358-9991

rowshangar@hotmail.com

## لیست کمک های مالی:

10 دلار	افغانی	کبیر توخی
100 دلار	افغانی	بشیر نبی
20 دلار	افغانی	علی مشرف
20 دلار	تورنتو	سیامک
200 دلار	تورنتو	دکتر ایرانی
10000 تومان	ایران	نوشین
10000 تومان	ایران	سوزان
5000 تومان	ایران	علیرضا
50 دلار	آمریکا	لیلا فخرانی
25 دلار	تورنتو	محبوبه
100 دلار	تورنتو	مینا
500 دلار	تورنتو	دوستار ایرانی
20 دلار	تورنتو	فرهی
130 دلار	تورنتو	ناهید

AR Auto Service

با مدیریت تماس روشنی

لینن خط مستقیم ۶۶۶-۶۶۶-۶۶۶

هنوع کارهای مکانیکی با مداخله مفارح با تضمین کتبی از قبیل: تعویض موتور و ترانس میشن و کلاج، اشکالات برق، فنی و آمیشن تست، جلوبندی و سرتیفا، فلش کردن موتور، تعویض روغن و قیر پاشی ...

با سالها تجربه در ایران و کانادا در خدمت ایرانیان عزیز

\* صداقت ما و رضایت شما پشتوانه برینس ماست \*

**با یک بار!**

Tel: (416) 466 4803 or 1-866 302 2969 Fax: (416) 466947

3199 Danforth Ave & (Danforth & Pharmacy)

Scarborough, On M1L 1B8

arauto@bellnet.ca



صدا می کنند که طرف را ببرند بیمارستان روانی. مثال 4: این مزخرفاتی که عرض می کنم، همین الان در سایت آسمان مهر و سایت ادب و فرهنگ وجود دارد، و به خورد ملت می دهند، و آقای رفسنجانی هم یک روز در خطبه نماز جمعه گفتند. این مزخرفات چنین است. روزی گلدستون نخست وزیر انگلستان در مجلس آن کشور، محکم قران را به میز کوبید و گفت، تا روزیکه این کتاب، در دست مسلمانان است، ما نمی توانیم بر آنها مسلط باشیم (نقل به معنی ولی به اصل ضمیمه هم توجه بکنید) این فرمایشات آقای رفسنجانی ناشی از بیسوادی ایشان است و تازه این مهمات را هم سالها است که در سایت می گذارند. حضرت آقای محمد ابطی، گلدستون در سال 1809 به دنیا آمده است و در سال 1898 هم از این دنیا رفته است. از سال 1868 تا 1874، در اوج و عظمت سلطنت ملکه ویکتوریا، که نهایت اوج قدرت استعماری انگلیس بود، نخست وزیر این کشور شد. در این دوره، از اندونزی تا مراکش، تمام کشور های مسلمان بلا استثنا، چه مستقیم چه غیر مستقیم، مستعمره انگلیس، فرانسه، هلند، بلژیک روسیه بودند. قران هم داشتند و قران هم می خواندند. درد این جا است که حضرت آقا چه بسا این نوع تبلیغات به ظاهر غرور آمیز، ساخته و پرداخته خود قدرت های استعماری است که سر من و شما را به این نوع غرور بی جا گرم بکنند و هستی و نیستی ما را به تاراج ببرند. مثال 5: آقای ابطی، ملکه الیزابت اول در قرن شانزده مدارس و آموزش و پرورش را برای دختر و پسر انگلیسی گشود، و از آنها انسان های با سواد، باشعور و با دانش ساخت و این انسان ها بودند که این کشور بد آب هوا را به بزرگترین قدرت اقتصادی، سیاسی، نظامی دنیا تبدیل کرد. در قرن شانزده به جوانان، دختر و پسر ایرانی در دوره حاکمیت خرافات صفویه چه درسی میدادند؟ اگر انگلستان آمد به وجود معادن نفت در ایران پی برد، و آن را استخراج کرد، و آن را باگشتی های قاره پیمایا، به آنطرف دنیا برد و تبدیل به طلا کرد، و ملت ایران در روی دریایی از ثروت های طبیعی گرسنه خوابید و هنوز هم گرسنه می خوابد، بخاطر بیسوادی ملت و در راس آن مسئولان مملکتی هستند که نه سواد داشتند و نه صداقت. اگر ایرانی معدن شناس داشت، اگر ایرانی مهندس شیمی داشت، اگر ایرانی صنایع کشتی سازی داشت، اگر ایرانی صاحبان علم اقتصاد داشت، اگر ایرانی مسولین وطن دوست داشت، چرا نفت ایران بدست کمپانی های بیگانه اسخراج می شد؟ آقای محمد علی ابطی، چه خوشتان بیاید چه خوشتان نیاید، در تبلیغ جهل و خرافات گذاشتن ملت ایران بخشی از روحانیون مسئول هستند و تاریخ این کشور هرگز آنها را نخواهد بخشید. زمان آن است که با شهامت بفرمائید که بلی ما هم در فقر و بدبخت ماندن این ملت مسئول هستیم، که نه خود به اندازه کافی علم و دانش داشتیم و نه به واقعیت های جهان آشنا بودیم. شاید ناراحت باشید از این رک گوئی من. من عمر خودم را کرده ام و چند سالی هم شاید بیشتر عمر نکنم، همین الان هم این ملت و این مملکت را بخاطر نا آشنائی تان به واقعیت های زمان به نابودی می کشید. با این همه محملاتی که در این سایت ها هستند: سایت آسمان مهر و سایت بیداری و ...

یک ایرانی

## DENA CONSTRUCTION GROUP

### گروه ساختمانی دنا

نقشه برداری

نقشه های معماری

نقشه های سافتمانی

نقشه های مرارتی و الکتریکی

مجوزهای شهرداری

اطلاعات مربوط به نقشه کار و منطقه بندی شهری

تبدیل منطقه مسکونی به تجارتي

مدیریت و برنامه ریزی سافتمانی

نوسازی (Renovation)

اضافه کردن به بنا (Addition)


بنای جدید، مسکونی و تجاری

لطفا برای ارزیابی و مشاوره با تلفن زیر تماس بگیرید

**416-845-5045**

Denagroup@aol.com

**ICS Insurance Claim Services ICS**



**All Boveiree علی بویری** Claims Representative  
**Andrew Suboch** Barrister-at-Law  
**Daniel Holland** Barrister & Solicitor

**If you have been involved in :**

- Motor Vehicle Accidents
- Slip and Fall Injuries
- Long Term / Income Disability Claims
- Personal Injuries and Dog Bites

**Call us to know your rights**

Free Initial Consultation  
Hospital or Home Visits

اگر در تصادف یا حادثه‌ای صدمه جسمی، روحی یا مالی دیده آید،  
با ما مشورت کنید تا حقوق خود را بدانید.

Tel : 416-383-1972  
 Cel : 416-898-6562  
 Fax : 416-383-1973  
 E-mail: allboveiree@sympatico.ca

1262 Don Mills Road, Suite 68, Toronto, ON M3B 2W7  
(Between Lawrence & Yorkmills)

**منتشر شد**  
ترجمه جدید



**کارل مارکس**

**سرمایه**  
(کاپیتال)  
تحلیل نقادانه  
تولید کاپیتالیستی  
جلد اول  
ترجمه جمشید هادیان

کتاب کاپیتال (سرمایه) اثر فناناپذیر کارل مارکس. جلد اول. همراه با ۲ ضمیمه ترجمه جدید. کار جمشید هادیان. منتشر شد. کیفیت چاپ: جلد زرکوب مقوایی دوبل. سولوفون مات پرس شده که جلد را ضد آب می کند. در ۹۳۳ صفحه با کاغذ اعلاى ۸۰ میلی گرمی. جهت خرید: با بابک یزدی در ادونس کامپیوتر با شماره تلفن های ۴۲۹۶ ۷۵۹ (۴۱۶) - ۷۱۳۸ ۴۷۱ (۴۱۶) تماس بگیرید.

**انواع خدمات کامپیوتری**

**ADVANCED COMPUTER**

**در دو شعبه اسکاربورو و نورت یورک**

فروش. تعمیر. تدریس و ویروس زدائی  
نصب و راه اندازی شبکه برای شرکت ها و منازل

تلفن تماس اسکاربورو بابک یزدی: ۴۱۶-۷۵۹-۲۳۹۶

2390 Eglinton Ave E # 210B @ Kennedy & Eglinton

تلفن تماس نورت یورک: ۴۱۶-۲۲۶-۶۹۳۹

6012A Yonge north of Commer @ Yonge & Commer